

در مورد فعل واجب یا ترک حرام، و همین‌طور سوگند از جانب هیچ‌کس منعقد نمی‌شود در صورتی که بر انجام دادن فعلی باشد که ترک کردن آن، سزاوارتر از انجام آن باشد، یا بر ترک فعلی باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد مگر در ایلاء که ترک آن بهتر از انجام آن است (زیرا نزدیکی نکردن با زن، عملی ناخوشایند است لذا ترک چنین فعلی بهتر از انجام آن است) با این همه استثناً منعقد می‌شود.

- خودآزما
۱. آیا قاضی می‌تواند بدون رضایت شوهر، زن را طلاق گیرد؟ نظر ابوحنیفه در این مورد چیست؟
 ۲. نظر مالک و شافعی در مورد فوق چیست؟
 ۳. نظر آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در مورد طلاق قاضی چیست؟
 ۴. به نظر آیه‌الله محمد خواد منتهی در طلاق قاضی چه باید کرد؟
 - ۵.ظهار را تعریف کنید.
 ۶. روایتی در مورد نزول آیات مربوط بهظهار وجود دارد، آن را بیان کنید.
 ۷. ایلاء را تعریف کنید.
 ۸. کفارة ایلاء چگونه است؟
 ۹. کفارةظهار ترتیبی است یا تخییری؟ توضیح دهید.

ایلاء

ایلاء^۱، عبارت است از اینکه شوهر به خدا سوگند یاد کند که از نزدیکی با همسرش، اجتناب کند و اساس این مطلب آیه ۲۲۶ از سوره بقره است.

لَّذِينَ يُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ طَرِيسَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَأَنْ قَانَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در ایلاء امامیه نزدیکی به زن را شرط دانسته‌اند که در غیر این صورت ایلاء واقع نمی‌شود. تمام مذاهب فقهی اتفاق نظر دارند که هرگاه شوهر به ترک نزدیکی یا زنش سوگند یاد کند در طول زندگیش یا بیشتر از چهار ماه، ایلاء صورت می‌گیرد، لکن هرگاه سوگند او به مدت چهار ماه در ترک زناشویی باشد، در تحقق ایلاء مورد اختلاف است. حنفیه در این مورد می‌گویند: ایلاء، واقع می‌شود و لکن در نزد سایر مذاهب، ایلاء واقع نمی‌شود. و مورد اتفاق همه مذاهب است که هرگاه شوهر در طول چهار ماه، نزدیکی نکند، باید کفاره بدهد. و در این صورت مانع از ادامه زناشویی بر طرف می‌شود.

حالا اگر چهار ماه بگذرد و شوهر به زن نزدیکی نکند، مورد اختلاف است حنفیه گفتند. خود بخود طلاق بائن محسوب می‌شود بی آنکه نیاز به مراجعه به قاضی باشد یا آنکه شوهر طلاق می‌دهد. ولی مالکیه و شافعیه و حنبلیه گفتند: اگر از چهار ماه بگذرد و نزدیکی نکند مراجعه به حاکم می‌شود تا حاکم امر به نزدیکی یا زن بکند و اگر از نزدیکی خودداری کرد، به او فرمان می‌دهد که زنش را طلاق گوید. و اگر از طلاق گفتن هم خودداری کرد، حاکم خود طلاق می‌دهد. و در تمام این حالات طلاق رجعی است.

امامیه گفته است: اگر از چهار ماه بگذرد و نزدیکی نکند، اگر زنی راضی است و شکایتی ندارد و حق اوست و بر شوهر اعتراضی نیست و کسی حق اعتراض ندارد و لکن اگر خویشش داری نکند و شکایت به نزد حاکم برد و پس از اینکه چهار ماه گذشته باشد (یعنی حاکم چهار ماه وقت برای رجوع تعیین می‌کند و پس از گذشتن این چهار ماه، حاکم او را مجبور به رجوع یا طلاق می‌کند و اگر خودداری کرد، او را در تنگنا قرار می‌دهد و مجبورش می‌کند تا یکی از آن دو را اختیار کند. و حاکم حتی ندارد که به‌طور قهوی، زن را طلاق گوید. تمام مذاهب اتفاق نظر دارند که کفاره قسم عبارت است از اینکه ده نفر مسکین را اطعام کند یا بیوشاند یا یک برده آزاد کند و اگر برده‌ای نیافت، و ده نفر مسکین را نتوانست اطعام بکند، سه روز روزه بگیرد.

آنگاه امامیه گفتند که هیچ سوگندی متعقد نمی‌شود مگر آنکه سوگند به ذات خدای

۱. ایلاء، مصدر باب افعال به معنی سوگند خوردن ریشه آن کلمه اللّٰه می‌باشد مانند عتیقه که جمع آن عتیایا و عتیایات می‌باشد جمع اللّٰه، ایالات می‌باشد، ایلاء نوعی طلاق در جاهلیت بود که هم شوهر به زن نزدیکی نمی‌کرد و هم زن، نمی‌توانست با دیگری ازدواج بکند، در اسلام باطل شمرده شد و دارای احکام مخصوصی است که می‌خوانند.

فدایت شوم ای پیامبر خدا، به کار بنگر، در این هنگام عایشه به او گفت، سخن و مجادله‌ات را کوتاه کن. آیا نمی‌بینی چه‌ر پیامبر خدا را؟ که هرگاه بر او وحی نازل می‌شود، چه‌ر ائس را چنین خواب‌الودگی و چرتی فرا می‌گیرد.

سپس پیامبر متوجه او شد و گفت، همسرت را بخوان و چون همسر آن زن به نزد پیامبر آمد پیامبر این آیات را بر او خواند.

«ای رسول ما) خدا سخن آن زن را که درباره شوهرش با تو به مجادله برخاسته و شکوه به خدا می‌برد محققاً شنید و گفتگرهای شما را نیز می‌شنود که خدا (به سخنان بندگان) البتّه شنوا و (به احوالشان) بیناست (۱) آنان که با زنان خود اظهار کنند، (یعنی گویند تو بر من چون پست مادری)، آنها مادر حقیقی شوهران (به مجرد این گفته) نخواهند شد، بلکه مادر ایشان جز آنکه آنها را زاییده نیست و این مردم (به عادت زمان جاهلیت) سخنی ناپسند و باطل می‌گویند و خدا را عفو و بخشش بسیار است (۲).

و آنان که از زنان خود اظهار کنند (و آنها را به منزله مادر و محارم دیگر گفتند) آنگاه از گفته خود برگشتند (عزم جماع آنها کردند) پیش از تماس و مجامعت باید برده‌های آزاد کنند. به این عمل بند و موعظه می‌شوید (تا دیگر به این کار حرام اقدام می‌کنند) و خدا به تمام کردار شما آگاه است (۳) و هر که برده نباید (یعنی توانایی برده آزاد کردن ندارد) باز باید پیش از جماع دو ماه بی در پی روزه بگیرد و باز اگر نتواند باید شصت مسکین را طعام دهد این (حکم) کفاره برای آن است که شما به خدا و رسول ایمان (کامل) آرید و این احکام، حدود الهی است و کافران را (که در پی روزه بگیرد و باز اگر نتواند باید شصت مسکین را طعام دهد این (حکم) کفاره برای آن است که شما به خدا و رسول ایمان (کامل) آرید و این احکام، حدود الهی است و کافران را (که به خدا و احکامش نمی‌گروند) عذاب دردناک (دوزخ) مهیاست،^۱ پیامبر تلاوت این آیات را به پایان رساند و به مرد گفت: آیا می‌توانی برده‌های آزاد کنی؟ گفت در این صورت تمام مال من را می‌دهم. پس از این گفت: آیا می‌توانی دو ماه بی در پی روزه بگیرد؟ گفت: سوگند به خدا هرگاه در روز، سه بار نخورم، چشم قدرت دیدن ندارد و می‌ترسم که کور شوم، گفت آیا می‌توانی شصت مسکین را طعام کنی؟ گفت یا رسول‌الله مگر اینکه بر این کار کمک کنی، پیامبر گفت من به مقدار ۱۵ صاع^۲ کمک خواهم کرد و برایت دعا خواهم کرد که خدا برکت دهد. پس اوس شروع کرد به انجام دادن آنچه که پیامبر به او فرمان داده بود و بینواریان را اطعام کرد و با آنان خورد و آنگاه با زنش نزدیکی کرد.

(چنان که از آیات و این روایت استفاده می‌شود، کفاره طهار تریبی است نه تخیری، یعنی اگر اول را نتوانست دومی را انجام می‌دهد و اگر دومی را نتوانست، سومی را انجام می‌دهد. ولی در کفاره تخیری هر کدام را خواست انجام می‌دهد مانند کفاره روزه ماه رمضان)

۱. ترجمه از مهدی الهی قمشه‌ای (قرآن کریم).

۲. هر صاع برابر با سه کیلوگرم (هر مثقال برابر با یک کیلوگرم)

در حالی که در پیشگاه خداوند معذور است. راه حل معقول به نظر می‌رسد این باشد که مراجع تقلید در عراق و در ایران و کیلی بگمارند از کسانی که به آنان اعتماد دارند تا آنان با توجه به آن قیود و شرایط، طلاق را انجام دهند چنان که آقا سید ابوالحسن اصفهانی این کار را کرده بود.

ظهار

ظهار عبارت است از اینکه مرد به همسرش بگوید: و انت علی کظهر اتمی (تو برای من مانند پشت مادرم هستی). هرگاه مرد به همسرش چنین گفت، نزدیکی به زن برای او جایز نیست مگر آنکه برده‌ای را آزاد کند و اگر از آزاد کردن بنده، ناتوان ماند، دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد و اگر از آن هم ناتوان ماند، شصت فقیر را اطعام کند.

همه مذاهب اتفاق دارند که هرگاه پیش از دادن کفاره نزدیکی کند، عصیان کرده است لکن امامیه گفته‌اند دادن کفاره بر او واجب است و باین شکل، باید دو کفاره بدهد. برای تحققظهار امامیه گفته‌اند که باید در حضور دو شاهد عادل باشد که گفته‌اند مرد را شنیده باشند و زن در طهری باشد که به او نزدیکی نشده باشد چنان که در مورد زن مطلقه گفته شد و همین طور قبلاً باید به زن نزدیکی شده باشد (مدرخل بها) باشد و الاظهار واقع نمی‌شود. اساسظهار به عنوان بایی از ابواب فقه در نزد مسلمین آن چیزی است که در ابتدای سوره مجادله آمده است. مفسرین گفته‌اند که یکی از اصحاب رسول خدا اوس بن صامت دارای زنی زیبا بود. زن در حال سجده در نماز بود که اوس اراده کرد که با او نزدیکی کند ولی زن امتناع کرد، آنگاه مرد خشمگین شد و به او گفت: و انت علی کظهر امی، پس از گفته خود پشیمان شد وظهار نیز در زمان جاهلیت چون طلاق بود آنگاه به همسرش گفت: فکر می‌کنم که تو بر من حرام شده‌ای، زن گفت: چنین مگو. به نزد رسول خدا برو و از او بپرس. مرد گفت من خجالت می‌کشم که چنین موردی را از پیامبر بپرسم، زن گفت پس به من اجازه بده که از او بپرسم. گفت: برو بپرس. زن به نزد پیامبر رفت در آن لحظه عایشه سر پیامبر را می‌شست، زن گفت یا رسول الله: همسر اوس با من ازدواج کرده در حالی که من زنی جوان و ثروتمند دارای خویشاوند بودم، هنگامی که مالم را خورد و جوایم سبزی شد و خویشاوندانم، پراکنده شدند و به پیری رسیدم، اوظهار کرد و پشیمان شد، آیا راهی وجود دارد که دوباره من و او با هم باشیم؟

پیامبر گفت: چیزی نمی‌اندیشم جز آنکه تو بر او حرام شده باشی، زن گفت: یا رسول الله سوگند به کسی که قرآن را بر تو فرو فرستاد، او طلاق نگفت، او پدر فرزندانم و محبوبترین مردم در نزد من هست، پیامبر به او گفت، در مورد تو چیزی بر من نازل نشده است، او بوسه تقاضا نمود را مطرح می‌کرد. در این هنگام پیامبر او را پاسخ منفی می‌داد. و زن می‌گفت: خدایا به پیشگاه تو در ماندگی و نیاز و گرفتاریم را شکوه می‌برم خدایا بر پیامبرت چیزی فرو فرست که مشکلاتم را برطرف سازد. و پیوسته نیازش را به نزد پیامبر می‌آورد. و از او تقاضای لطف می‌کرد و می‌گفت

ملا محمد کاظم یزدی در ملحقات عروه می‌گوید:
بعید نیست که حاکم شریع در صورتی که بداند شوهر زن در حبس ابد گرفتار است و امکان خلاصی برای او نیست و همین طور شوهر تنگدستی که نمی‌تواند نفقه زن را تأمین کند و در صورتی که زن صبر نمی‌کند، بتواند زن را طلاق بگوید.

سید ابوالحسن اصفهانی می‌گوید:

اگر شوهر در صورت توانا بودن بر دادن نفقه، از دادن آن امتناع ورزد و زن شکایت به نزد حاکم ببرد، حاکم او را ملزم به دادن نفقه یا طلاق می‌کند و اگر شوهر باز هم امتناع ورزید و امکان دادن نفقه از مالش میسر نیاشد و اجبار او بر طلاق هم، ظاهراً حاکم می‌تواند زن را در صورت تمایل او، طلاق گوید.^۱ و آیه الله سید محسن حکیم نیز به همین فتوی داد مؤلف کتاب المختلف از این جنید نقل کرد که او گفته است، زن در صورت تنگدستی شوهر از پرداخت نفقه، خیار فسخ ازدواج را دارد.

و مؤلف کتاب مسالك به هنگام سخن در طلاق همسر مرد غائب گفته است: زن می‌تواند به هنگام تنگدستی شوهر از پرداخت نفقه، پیوند ازدواج را بگسلد. و مؤلف روایات الحیات در جلد چهارم آنجا که درباره فرزند آقا محمد باقر بهبهانی سخن می‌گوید، گفته است که او را رساله‌ای درباره حکم نکاح در صورت تنگدستی شوهر است که آن را مظهر المختار نامید. و در آن رساله گفته است زن در صورتی که شوهر حضور داشته باشد و از دادن نفقه یا طلاق خودداری کند می‌تواند نکاح را فسخ کند و اگر چه از جهت فقر و تنگدستی باشد.

از اتمه (ج) ثابت شده است که: هر کسی، زنی داشته باشد و او را نباشاند و غذایش را تأمین نکند، امام این حق را دارد که میانسان جدایی افکند. این حدیث و احادیث صحیح دیگر به ویژه حدیث الطلاق لمن اخذ بالساق، ثابت می‌کند که قبیله امامی با تحقق آن شرایط می‌تواند زن را طلاق دهد و این حق از آن دیگری نیست البته تا زمانی که عملش منطبق با اصول اسلام و مذهب باشد.

و اینکه علما از دادن این حکم به طور مطلق خودداری کردند از روی ترس و خوف الهی بود که کسی که اهل علم و امین در دین نیست، متکفل این حکم نشود تا طلاق در جایی که نباید واقع شود، صورت پذیرد. و همین نکته کافی است که آدمی را به خودداری از دادن حکم بکشاند در حالی که در پیشگاه خداوند معذور است. راه حل معقول به نظر می‌رسد این باشد که مراجع

۱. ملحقات المروءة فی المدة، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی.

۲. رساله النجاة، باب الزواج، ذیل عنوان القول فی الکفر.

۳. آقا محمد علی بهبهانی فرزند آقا محمد باقر بهبهانی معروف به استاد کور، سائز معروف طب اعیانگری، بگریه به فائز مدنی ایران در ماهین ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ که این موارد را در جانب حاکم شریع پذیرفت است.

و اما اگر زن نتوانست ادعایش را اثبات کند و مکرر هم به نزد قاضی شکایت برده، قاضی دو حکم عادل را از خانواده آن دو که آشنا به علت اختلافشان هستند برمی‌گزیند و آن دو تلاش می‌کنند که پیشان را اصلاح کنند و در صورت عجز از اصلاحشان اگر از جانب مرد یا از ناحیه زهر دو بود قاضی طلاق بائن می‌گوید که این مذهب مالک و احمد است.^۱

ولی محاکم شرعی اهل سنت در لبنان هنگامی که دو حکم نتوانستند پیشان را اصلاح کنند حکم به طلاق و جدایی می‌دهند.

۲. زن با غیبت مرد، زیان ببیند، این فتوای مالک و احمد است ولو آنکه مرد در این مدت نفقه زن را تأمین کند و نزدیکترین مدت غیبت شوهر در نزد احمد بن حنبل شش ماه است و در نزد مالک سه سال است و گفته شده که یک سال است و قانون مصر یک سال را پذیرفته است. در هر صورت قاضی طلاق نمی‌گوید مگر آنکه شوهر از آمدن خودداری کند یا زن را به نزد خود انتقال ندهد. که هر دو علت موجب جدایی بین آن دو می‌گردد خواه این غیبت به خاطر عذری باشد و خواه بدون عذر.

اما حنبلی می‌گویند: جدایی بین آن دو جایز نمی‌باشد در صورتی که به خاطر عذری باشد.^۲

۳. زیان دیدن زن به واسطه محبوس شدن شوهر. این تیمه حنبلی به این مسأله تصریح کرده است و در قوانین مصر آمده است که هرگاه مرد سه سال یا بیشتر محکوم به حبس شود، همسر او می‌تواند پس از گذشتن یک سال از حبس شوهر تقاضای جدایی کند و قاضی هم حکم به جدایی می‌کند.

اکثر امامیه گفتند قاضی در هیچ شرایطی ولایتی برای طلاق ندارد.^۳ مگر بر زنی که شوهرش مفقود شده است البته با آن شرایطی که در آن بازه گفته شده است. این مطلب با توجه به روایتی است که از پیامبر نقل شده است: الطلاق بید من اخذ بالساق.

لکن گروهی از علمای بزرگ امامیه در صورت اختلاف بین زن و مرد با شرایط و قیودی بر ولایت قاضی بر طلاق حکم دادند که اینک سخنانشان را نقل می‌کنیم:

۱. المروال التمهینه، ص ۲۵۸، شیخ ابوزهره.

۲. الاموال التمهینه، شیخ ابوزهره، همان.

۳. ولایت قاضی برای طلاق با آن همه توسعه‌ای که در فقه اهل سنت آمده است که موجب هیچ و مرج و بی بند و باری و تسلیف نشد می‌شد که تاریخ برای آن موارد قولی نقل کرده است به عنوان نمونه مروان بن حکم و ابی سعید بن ابوسفیان در مدینه زن یک امرایی را که زیاده بود است بدون رضایت شوهر زن و با اجبار و اکراه و با تهدید به کشتن آن مرد امرایی، طلاق می‌گوید که مرد امرایی به نزد معاویه می‌رود و معاویه هم دل در گرو آن زن می‌بندد ولی با عجز و لایحه زن و امرایی، زن را به شوهرش برمی‌گرداند، اخبار النساء، ابن قیم جوزی، ص ۳.

ترجمه درس یازدهم

طلاق قاضی

آیا قاضی می‌تواند همسر مردی را بدون رضایت او طلاق دهد؟

ابوحنیفه گفت قاضی حق طلاق گفتن همسر کسی را ندارد تا زمانی که وسایل و اسباب زندگی آن دو با هم برقرار است مگر آنکه مرد مجبور شده باشد یا خصمی^۱ یا عینی^۲ یا آنکه نفقه به زن ندهد یا مفقود شده باشد یا در زندان ابد گرفتار شده باشد و مانند آن، بنابراین طلاق زن بدون اجازه شوهر ممکن نیست زیرا به موجب روایتی از پیامبر طلاق از آن کسی است که مالک زن است. الطلاق لمن اخذ بالساق.

مالک و شافعی و ابن حنبل گفتند که زن می‌تواند از قاضی تقاضای طلاق در موارد زیر

۱. در صورتی که مرد نفقه زن را ندهد. حال اگر مرد ناتوان از پرداخت نفقه است هر سه مذهب معتقدند که قاضی می‌تواند طلاق بگیرد و اگر توانا به پرداخت نفقه است لکن از پرداخت آن امتناع می‌کند در این صورت شافعی می‌گوید. پیشان جدایی افکنده نمی‌شود. ولی مالک و احمد بن حنبل می‌گویند: پیشان جدایی افکنده می‌شود زیرا این مورد از نظر نتیجه مانند تنگدستی است و قوانین مصر نیز همین را پذیرفتند.
۲. زن با گفته یا عمل مرد دچار زیان شده باشد. شیخ ابوزهره (از فقهای مصری و از اهل سنت) در این باره می‌گوید:

قانون مصر در ماده ۲۵ سال ۱۹۲۹ در این مورد گفته است: هرگاه زن ادعای زیان از جانب همسرش را بکند به گونه‌ای که توان ادامه زندگی با او را ندارد. پس اگر توانست ادعایش را اثبات کند و قاضی هم نتواند پیشان را اصلاح کند، زن را طلاق بائن می‌گوید.

۱. کسی که آلت مردانگیش قطع شده باشد.

۲. کسی که بیضه‌هایش از ساختار جنسیت افتاده باشد.

۳. کسی که قانون او آمیزش جنسی است.

الزوجة مدة حياتها، أو مدة تريد على أربعة أشهر (١) واختلقوا في الأربعة أشهر ، فقال الحنفية : يقع الإيلاء . ولا يقع عند سائر المذاهب .
وافترقا على أنه إذا وطأ في الأربعة الأشهر بكثير ، وبزول اللابح
من استمرار الزواج . واختلقوا فيما إذا مضت الأربعة ولم يطأها قال الحنفية :

تطلق تلقائياً طلقاً باتة دون أن ترفع أمرها إلى القاضي، أو يطلقها الزوج

(بداية الجهد)

وقال المالكية والشافعية والحنابلة إذا مضى أكثر من أربعة أشهر ،

ولم يفعل ... رفعت أمرها إلى الحاكم لكي يأمره بالوطء ، فإن امتنع

أمره بالطلاق ، فإن امتنع طلقها الحاكم ويكون الطلاق رجعيًا على كل

حال (فرق الزواج للخصيف)

وقال الامامية : ان مضى أكثر من الأربعة أشهر ، ولم يطأ ، فإن

صرت ورضيت فلها ذلك ، ولا يحق لأحد ان يعترض ، وان لم تصبر

رفعت أمرها الى الحاكم ، ويعد مضى الأربعة الأشهر (١) يجبره على الرجوع

أو الطلاق ، فان امتنع ضيق عليه ، وجبه حتى يجتار أحد الأمرين،

ولا يحق للحاكم ان يطلق قهراً عن الزوج .

وافترقا جميعاً على ان كثارة اليمين أن يغير الخالف بين اطعام عشرة

ساكنين ، أو كسوتهم ، أو تحرير رقبة ، فان لم يجد فصيام ثلاثة أيام .

ثم إن الامامية ذهبوا الى ان كل عيب لا تنفقد إلا إذا كان المقسم

به ذات الله المقدسة ، ولا تنفقد أيضاً من الولد والزوجة مع منع الولد

والزوج إلا في فعل الواجب ، أو ترك المحرم . ولا تنفقد أيضاً من

أحد كائناً من كان إذا حلف على الايمان بفعل ، تركه أولى من فعله،

أو حلف على ترك فعل ، فله أولى من تركه ، الا بين الإيلاء فانها

تنفقد مع ان تركها أولى .

(١) كسر في تحديد المدة بنك ان الزوجة حتى الواحدة مرة في كل أربعة أشهر على الأقل . ويزان

الغلاف بمرجع إل تفسير آية ، فليس يؤتون ، فمن قائل بأنها لم تعد مدة للإيلاء ، وقائل بأنه لا بد

أن تعني الأربعة أشهر حتى يسوغ للمساكن ان يطفر للزوج بالرجوع أو العلق، وهذا يقتضي

حسناً الزيادة على الأربعة أشهر ولو بسطة .

(١) قال أكثر الامامية : ان الحاكم يؤجل للزوج أربعة أشهر من حين دفع الامر اليه ، لا من حين

الملك .

وعدة حالي فانزل اللهم على نيك ما يكف كربني ، وهادت على
الرسول ، وشخطقت قاتلة : جعلت قاتلك يا نبي الله انظر في أمري .
قالت لما عاتت : اقصري حديثك وجمادتك ، أما ترين وجه رسول
الله ١٩ وكان اذا نزل عليه الوحي أخذه مثل السبات .

ثم الضقت اليها الرسول ، وقال : ادعي زوجك ، ولا أتاه تلا عليه

قوله تعال :

وقد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها وتشتكي إلى الله والله

يسمع تجاوركما ان الله سميع بصير ، للذين يظاهرون منكم من نساتهم ما

من امهاتهم ان امهاتهم إلا اللاتي ولعنهم وانهم يقولون منكرًا من القول

وزودها وان الله لعفو غفور ، والذين يظاهرون من نساتهم ثم يعودون

لما قالوا فحزير رقية من قبل ان يتاسا ذلكم يؤعظون به والله بما تعملون

خير، فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين من قبل ان يتاسا فمن لم يستطع

فاطعام ستين مسكينًا ذلك لتؤمنوا بالله ورسوله وتلك حدود الله وللكافرين

عذاب اليم .

وقد انتهى الرسول من القلوة قال الزوج : هل تستطيع ان تمشي

رقية ؟ قال : اذن يلعب مالي كله . فقال : هل تستطيع ان تصوم

شهرين متتابعين ؟ قال : والله إذا لم آكل كل يوم ثلاث مرات كل

بصري ، وخيفت أن تمشي عياني . قال : هل تستطيع ان تطعم ستين

مسكينًا ؟ قال : الا ان يجيني على ذلك يا رسول الله . قال : اني

مبيتك بخمسة عشر صاعًا وأما داع لك بالبركة . فأخذ أوس ما أمر

له به الرسول واطعم المساكين وأكل معهم ، واجتمع أمره مع زوجته.

الإيلاء :

الإيلاء ان علف الزوج بالله على ترك وطء زوجته ، والأصل فيه

آية ٢٢٦ من سورة البقرة ، للذين يؤتون من نساتهم ترضى أربعة أشهر

فان قاتلوا فان الله غفور رحيم، وان حرزوا الطلاق فان الله سميع عليم .

واشترط الامامية ان تكون الزوجة ملحقًا بها، ولا لم يقع الإيلاء .

وافترقت المذاهب على ان الإيلاء يقع إذا حلف الزوج على ترك وطء

إلى الحاكم الزمه بالاتفاق أو الطلاق ، فإذا امتنع ، ولم يمكن الاتفاق عليها من ماله ولا إيجاره ، فالظاهر أن للحاكم أن يطلقها إن أرادت الطلاق ، . وبهذا أفق السيد محسن الحكيم في رسالة « منهاج الصالحين » ، باب التفات .

عـ ونقل صاحب كتاب « المختف » ، عن ابن الجبدي أن لزوجة الخيار في فسخ الزواج بالأعسار من النفقة . وقال صاحب كتب « المسالك » عند الكلام على طلاق زوجة الغائب : أن للمرأة الخروج من النكاح بالأعسار بالنفقة ، على قول ، لقولنا لئلا . وذكر صاحب « دروسات البنات » ، في المجلد الرابع ، وهو « ترجم / لابن آقا محمد باقر الهمداني ، وهو من كبار العلماء أن له رسالة « في حكم النكاح مع الأعسار سماها مظهر المختار ، وذهب فيها إلى جواز فسخ المرأة نكاحها في صورة حضور الزوج واستناعه من الاتفاق والطلاق ، وإن كان من جهة التقهر والاملاق .

وقد ثبت عن أئمة أهل البيت قولهم : « من كانت عنده امرأة ظم يكسها ما يوراي عورتها ، وطبها ما يغم عليها كان حراً على الامام إن يفرق بينها » ، وهذا الحديث وغيره من الأحاديث الصحيحة مخصوص حديث « الطلاق لمن أخذ بالساق » . وعلى ذلك يسوغ فقهاء الامامي أن يطلق مع تحقق الشروط ، ولا يحق لأخر أن يرد عليه ما دام عليه مضمناً مع اصول الاسلام والمذهب .

وتحس لا تنك ان العلماء الذين امتنعوا عن التطلق انما لميجموا تورعاً وخوفاً ان يتطل من ليس أهلاً للعلم ، ولا ايمياً على الدين ، فيوجب الطلاق دون ان تتوفر اسبابه الشرعية ، وهذا وجهه يدعوني الى الاحكام مع العلم بانني لو فلتت لكنت ممنوراً عند الله سبحانه . والذي أراه حلاً مقبولاً لهذه المشكلة ، وراحداً لكل متطفل ان يوكل المرجح في العراق أو في ايران من يتق به ، ويحدد له الشروط والقيود على ان يوجب الطلاق في نظامها ، كما فعل من قبل السيد أبو الحسن الهمداني .

الظهار والايلاء

الظهار :

وهو ان يقول الرجل لزوجته : انت علي كظهر امي ، وقد اتفقوا على انه اذا قال ذلك فلا عمل له وطولها حتى يكتمر حتى رتبة ، فان عجز عنها صام شهرين متتابعين ، فان عجز عن الصيام اطعم اثنين مسكياً .

واقفوا على انه اذا قتل او قتل ان يكتمر بغير عاصياً ، ولكن الامامية اوجبوا عليه ، والحال هذه ، كطارتين .

واشترط الامامية لصحة الظهار ان يقع بحضور عدلين يسمان قول الزوج ، وان تكون الزوجة في طهر ثم يوقها فيه تماماً كما هو الشأن في المطلقة كما اشترط للمعتون منهم ان تكون مشغولاً بها ، والا لم يقع الظهار .

في الأصل في جعل الظهار بائناً من أبواب القنعة عند المسلمين ما جاء في أول سورة المجادلة ، فقد ذكر للقرن ان أحد أصحاب الرسول (ص) وهو أوس بن صامت كانت له امرأة حنة الجهم ، فرأها ساجدة في صلاتها ، فلما انصرفت أرادها ، فأبت عليه ، فنقض ، وقال : انت علي كظهر امي ، ثم ندم على ما قال : وكان الظهار من طلاق أهل الجاهلية ، فقال لها : ما اظنك الا حرمت علي . قالت : لا تقل ذلك ، وذهب الى الرسول فأسأله . قال : استحي ان أسأله عن مثل هذا . قالت : دعني انا أسأله . قال عليه .

فتمتبت الى النبي ، وعائنة تمسل رأسه ، فقالت : يا رسول الله ان زوجي أوس تزوجني ، وانا شابة غائبة ذات مال وأهل حتى اذا أكل مالي وأتني شبابي ، وخرق أجلي ، وكبر سني ظلم ، ثم ندم ، فهل من شيء يجمعي وياها فتنتني به ؟

قال النبي (ص) : ما أراك الا حومت عليه . وقالت : يا رسول الله والذي أنزل عليك الكتاب ما ذكر طلاقاً ، وانه ابو ولدي ، وأبى الناس الي . فقال لها : لم أؤمر بشأنك . فجعلت تراجع رسول الله ، فاذا دانفها الرسول هضت ، وقالت : اشكو الى الله فاقني وحاجتي

المشرة بين أمثالا فان أثبت دعواها، وعجز القاضي عن الاصلاح لطلبها
طلقة بائنة ، وان عجزت عن اثبات دعواها ، وتكررت منها الشكوى
بمقتضى حكمين عدلين من أهلها يعترفان أسباب الشقاق ، ويذلان الجهد
للاصلاح ، ومع عجزها ينظر من أي جانب كانت الاساءة، فان كانت
من الرجل أو منها قررا بالتفريق بطلقة بائنة بحكم القاضي . . وقد أخذ
القانون ذلك من مذهب مالك وأحد . . والمحاكم الشرعية السنية في لبنان
تفترق بين الزوجين إذا حصل بينهما الشقاق، وتقرر المحاكم لزوم التفريق .

و (منها) تضرر الزوجة من غياب الزوج عند مالك وأحد ، حتى
ولو ترك لاما تحتاج اليه من نفقة مدة غيابه وأدنى مدة تطلب الزوجة
التفريق بعدما سته أشهر عند أحد ، وثلاث سنين عند مالك ، وقيل
سنة ، وبالسنة أخذ القانون المصري ، ومنها يمكن فلا تطلق إلا إذا أبى
الزوج أن يحضر اليها ، أو يظهرها حيث هو ، ثم ان مالكا لم يفرق في
الحكم بين غيبة الزوج لملو أو لغير ملو ، فكلامهما يتوجب الفرقة ،
أما المتابعة فأنهم قالوا : لا يجوز التفريق إلا إذا كانت الغيبة لملو
(الأحوال الشخصية لأبي زهرة وقرن الزواج للخفيف) . .

و (منها) التضرر بحبس الزوج ، نص عليه ابن تيمية الحلبي ،
وجهه في القانون المصري ان المحبوس إذا حكم بثلاث سنوات وأكثر ،
فلزوجته أن تطلب التفريق للضرر بعد سنة من حبسه ، والقاضي يحكم لها
بذلك .

وقال أكثر الامامية : لا ولاية للقاضي بحال من الأحوال، ما عسدا
زوجة المفقود متى تحققت الشروط التي ذكرناها فيما سبق، وتوفراً على ظاهر
النص ، والطلاق يد من أخذ بالسوق ، بإتيان
ولكن جماعة من المراجع الكبار أجازوا ذلك على اختلاف بينهم في
الشروط والقيود ، ونقل كتابهم فيما يلي :

قال السيد كاظم في ملحقات المروة باب العدة : و لا يبعد جواز
طلاق الزوجة للحاكم الشرعي إذا علم أن زوجها محبوس في مكان لا يمكن
مجيئه أبداً ، وكذا في المحاضر المسر التي لا يتمكن من الاتفاق مع
علم صبر زوجته في هذه الحال . .

وقال السيد أبو الحسن في الوسيلة باب الزواج تحت عنوان القول في
الكفر : و لو كان الزوج معتماً عن اليسار ووفت أمرها

درس يازدهم

طلاق القاضي

هل للقاضي أن يطلق زوجة الرجل قهراً عنه ؟
قال ابو حنيفة : لا يملك القاضي الطلاق مها كانت الأسباب الا
إذا كان الزوج مجبراً أو خصياً أو حنياً ، كما لسلفنا في باب الميوس ،
فصل الاتفاق والغية المنقطة والحبس المؤبد ، وما الى ذلك لا يسوغ
طلاق المرأة من زوجها بدون رضاه ، لأن الطلاق لمن أخذ بالحق .
وأجاز مالك والقاضي وابن حنبل ان تطلب المرأة التفريق من القاضي
لأسباب :

(منها) علم الاتفاق ، فقد اتفق هؤلاء الثلاثة على أن الزوج اذا
ثبت عجزه عن النفقة الضرورية جوازاً لزوجته طلب التفريق ، وانما لم
يثبت العجز ، وامتنع من الاتفاق قال القاضي : لا يفرق بينها .
وقال مالك وأحد : يفرق ، فصول الاتفاق عليها كحال الأعرار وقد
نص القانون المصري على جواز التفريق مع علم الاتفاق .

و (منها) تضرر الزوجة بالقول أو الفعل ، قال أبو زهرة في
الأحوال الشخصية ، ص ٣٥٨ : و قد بين القانون المصري رقم ٢٥
لسنة ١٩٢٩ إذا ادمت الزوجة أضرار الزوج بما لا يطاق معه بدم

۷. در صورتی که شوهر زن حامله‌ای، وفات کند، عده او چگونه محاسبه می‌شود؟
۸. زوجه شخص مفقود، چگونه باید عده نگه دارد؟
۹. عبارت زیر را ترجمه کنید و توضیح دهید.
- و قال الامامية: لا يقع الطلاق بالممتهه بانة كانت ام رجعية الا بعد ان يراجهما، اذا لامنى لطلاق المطلقة.

۱۰. طلاق رجعی چه نوع طلاق است؟
۱۱. رجوع در طلاهای بائن و در طلاهای رجعی چگونه است؟
۱۲. چه زمانی باید عده طلاق نگه دارند؟

۳. زنی که حامل است باید تا وضع حمل خویش صبر کند.^۱
اولین مسأله اتفاقی است چنانکه امامیه و مالکیه و شافعیه قوه را به طهر تفسیر می‌کنند.

ولی حنابله و حنفیه قوه را به حیض^۲ سومین مسأله نیز اتفاقی است جز در سقط که مالکیه رأی امامیه را قبول دارد و می‌گویند به مجرد سقط ولو چنین تام الخلقه نباشد، زن حامله از عده خارج می‌شود. ولی حنفیه و شافعیه و حنابله گفته‌اند: زن مطلقه به مجرد سقط، از عده خارج نمی‌شود مگر آنکه چنین تام الخلقه باشد. بنابراین نهایت مدت حمل به نظر حنفیه دو سال و به نظر شافعیه و حنابله چهار سال و به نظر مالکیه پنج سال می‌باشد.^۳ بنا به نظر حنفیه و حنابله ممکن نیست حامل حیض شود ولی امامیه و شافعیه و مالکیه معتقدند که ممکن است که حامل حیض شود.^۴

در مسأله دوم آنجا که زن به‌طور کلی از ابتدا خون نمی‌بیند ولی در سن من حیض^۳ است عده به مقدار سه ماه اتفاقی بین مذاهب است ولی اگر یک بار حیض دید و بعد از آن به سببی از اسباب چون شیر یا مرض قطع شد حنابله می‌گویند یک سال کامل عده‌اش است. شافعی در تازه‌ترین دو قولش می‌گوید برای همیشه باید عده نگاه دارد و تا حیض ببیند یا تا به سن یأس^۲ برسد و پس از آن سه ماه عده نگاه دارد ولی حنفیه می‌گوید باید تا سن یأس عده نگاه دارد. لازم به تذکر است که در مقدار عده فرقی بین طلاهای اسم از رجعی و بائن و دیگر اقسام آن و همین‌طور در فسخ نکاح نیست که مقدار آن سه طهر است؛ و در بدل مدت در نکاح متعه و یا سر آمدن وقت متعه، و طلاق و فسخ نکاح در متعه، کلاً دو طهر است.^۵

خودآزما

۱. خلع را تعریف کنید.
۲. طلاق خلع چه نوع طلاق است؟
۳. اگر زن شوهر را به طلاق خلع مبنی بر شیر دادن فرزند، و دادن نفقه فرزند در مدت معین، راضی سازد، آیا طلاق خلع، صورت می‌گیرد؟ توضیح دهید.
۴. طلاق میبارت چه نوع طلاق است؟ توضیح دهید.
۵. جداد را تعریف کنید.
۶. طولانیترین عده در چه صورتی به وجود می‌آید؟

واللای شیخ من المیض من نساکم ان اربتم عندئذ لک انصهر والای ام یحیی و اولاد العمل ان یقیق حملها و من یمن الله یجعل له من امره یسراً او ۲۰۰۰ همان مدارک سابق.
۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری، ۱۱۰ و ۱۰۲ و ۱۰۳، همان مدارک سابق.
۳. من کسی که می‌فرماید حیض شود.
۴. قانون مدنی، ماده ۱۱۵۱-۱۱۵۲.
۵. الفقه علی المذاهب الاربعه، ماده ۲۲۹ تا ۲۳۲.

۱. مراد از دخول نزدیکی است چه از قبل باشد و چه از دبر.
 ۲. صغیره کسی که به نه سالگی نرسیده است اعم از اینکه وطی شده باشد یا وطی نشده باشد.
 ۳. یانسه: زنان غیر قریشی و نبطی تا ۵۰ سالگی و آنان تا ۶۰ سالگی عادت ماهانه می‌بینند و بعد از آن یانسه می‌شوند. صغیره و یانسه عدهٔ وفاتشان چون عدهٔ وفات غیر مدخول بها است.^۱
- حنفیه و مالکیه و حنابله می‌گویند که خلوت بدون دخول و انزال منی در رحم نیز موجب عده است و غیر مدخول بها (یعنی غیر خلوت شده) نیز، اما شافعیه در این مورد با امامیه هم عقیده است.
- حنفیه برای صغیره، نگاه داشتن عده را واجب می‌دانند ولی شافعیه و مالکیه می‌گویند. صغیره‌ای که وطی نشده است عده ندارد ولی صغیره‌ای که وطی شده، باید عده نگاه دارد.
- حنابله در این خصوص با امامیه هم عقیده هستند.
- حد یأس را مالکیه هفتاد سالگی و حنابله ۵۰ سالگی و حنفیه ۵۵ سالگی شافعیه ۶۲ سالگی می‌دانند، و به نظر این چهار مذهب یانسه باید سه ماه صبر کند.

صاحبان عده

۱. زنانی که باید عده نگاه دارند به قرار زیر هست:
۱. زنی که حیض می‌بیند به اصطلاح مستقیم الحيض باید سه قمر یعنی سه طهر بعد از طلاق عده نگاه دارد.^۲
۲. زنی که در سنی است که باید حیض ببیند ولی حیض نمی‌بیند اعم از اینکه مستر باشد یا به عللی به قطع حیض دچار شده و شکلی در عدم عادت ماهانه‌اش نیست باید سه ماه صبر کند.^۳

۱. در سورة بقره آیه ۲۲۱ به این مطالب اشاره شده است.

۲. القین بتزویج منکم و یزویجون لرواحاً یتزویجن انفسهن اربعة اشهر و عشراً لانا یمن لاجلین لاجل جناح علیکم لیس لعلن لی انفسهن بالمعروف و الله ینام تعلمون غیره تقریباً همین شکل در آیه ۲۲۴ همین سوره نیز این مطلب آمده است.

۳. اللیمة الدمشقیه شرح و متن، کتاب الطلاق، الفصل الثالث فی العده، بهامختصر الرابع، کتاب الطلاق، نصرة المتصلین، کتاب الفراق، الفصل الثالث، الفقه علی المذاهب الخمسة، العده، ص ۲۲۹ b ۲۲۱.

۴. همین مطلب، در آیه ۲۱۸ سورة بقره اشاره شده است.

والمطلقات یتزویجن لانه لیزویجون ولا یحل لهن ان یتکمن ما خلق الله فی ارحامهن ان یتن یومن بالله و الیوم الآخر و یزویجن الحق یرتکن لی ذلک ان لاریا اصلاحاً و لهن مثل لعدی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجه و الله عزیز حکیم.

۵. به این دو مطلب در آیه ۲ سورة طلاق اشاره شده است.

حنابله می‌گویند: فقط با وطی (نزدیکی) رجوع تحقق پیدا می‌کند و نیت شرط نیست.

این سه مذهب متفقند که از طریق مقدمات نزدیکی رجوع تحقق پیدا نمی‌کند. حنفیه عقاید امامیه را قبول دارند فقط حصول شهوت را شرط می‌دانند.^۱

امامیه معتقد است که در طلاق رجعی مرد نباید زن خویش را تا انقضای عده از خانه و خویش بیرون کند مگر اینکه به زنا دچار شده باشد و اگر کار ضروری برای زن پیش آمده است باید بعد از نصف شب از خانه بیرون و قبل از فجر به خانه برگردد این مطلب در آیه ۱ سورة طلاق بدین شکل آمده است:

یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة و اتقوا... زیکم لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن الا ان یأتین بغاشية مبینة و تکل حدود الله و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلك امراً.

نکته دیگر این است که نفقه زن نیز به عهدهٔ مرد است^۲ در طلاقهای بائن در اثنای عده، رجوع نیست مگر در خلع و مبارات در صورتی که اگر زن طلب بخشش و بذل خویش کند، اگر زن، ادعا کند که حیض شده است و یا عدهٔ او منقضی شده است، درگذشت و انقضای عده و دیدن خون قول و گفتار زن مورد قبول است و اگر به واسطهٔ احتمال کذب و دروغ ادعای زن مورد تردید واقع شود، زن باید قسم یاد کند.^۳

عده

طبق تعریفی که شهید ثانی در شرح اللیمة الدمشقیه آورده است عده عبارت است از مدتی که زن در آن مدت انتظار می‌کشد که تا ببیند آیا حامله است یا نه؟ و یا انتظارش برآ تبعد است و می‌مده تفریض فیها المروة لنعرف برائة رحمها من الحمل او تصبأ.

برای زنان زیر عده‌ای نیست:

۱. غیر مدخول بها^۴ مگر اینکه زوجه‌اش متوفی باشد که باید چهار ماه و ده روز عده نگاه دارد^۵ و

۱. نصرة المتصلین و الفصل الثالث، المختصر الرابع فی فقه الامامیه، کتاب الطلاق، اللیمة الدمشقیه، ج ۲ شرح و متن الفصل الرابع فی الاحکام

۲. الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۲۲۵ و ۲۲۶ نصرة المتصلین، کتاب الفراق الفصل الثالث، المختصر الرابع، کتاب الطلاق، اللیمة الدمشقیه، ج ۲ شرح و متن الفصل

۳. اللیمة الدمشقیه، ج ۲ شرح و متن

۴. نصرة المتصلین و الفصل الثالث، المختصر الرابع فی فقه الامامیه، کتاب الطلاق، اللیمة الدمشقیه، ج ۲ شرح و متن الفصل

۵. در سورة احزاب آیه ۲۹ به همین مضمون اشاره شده است زنی که با او شوهرش نزدیکی نکرده است یا ایها الذین آمنوا اذا

اتکمتم الذوات لم تطلقوهن من قبل ان تستوهن فاما لکم علیهن من عده فتعدوهن لمتوهن او ستوهن سراحاً حبیباً.

شرط است که فوری و عدم فاصله مکانی بین لفظ تقاضای زن و طلاق مرد باشد.^۱ و اکثراً معتقدند که باید لفظ طلاق را نیز پس از آن آورد.^۲

رجوع در طلاق
در طلاهای رجعی مرد می تواند قبل از انقضای عده هر زمان بخواهد به زن خویش رجوع کند و احتیاجی به عقد مجدد ندارد. این رجوع می تواند با هر عمل و لفظی اعم از قربت، بوسه، گفتن و یا با کتایه ولو قصد رجوع هم نباشد تحقق پیدا کند^۳ و احتیاجی به حضور دو شاهد ندارد و رضایت و عمل زن شرط نیست به دلیل آیه ۲۱۸ سوره بقره:

بموتهن احق بردهن فی ذلک، ان ارادوا اصلاحاً.
(اگر خواهان سازش باشند، شوهرانشان سزاوارتر به بازگشت به آنها هستند).

و همچنین آیه ۲ سوره طلاق:
فَاِذَا تَلَمَّحَ الْجَاهِلُونَ فَاَمْسِكُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ اَوْ فَاَرْوُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ^۴

(هرگاه مدت عده تمام شد یا به خویشی نگه دارید یا به خویشی از آنها جدا شوید).
حق رجوع برای مرد است و الزامی نبودن حضور شاهد و تحقق رجوع به وسیله قول و هر گفته‌ای و منجز بودن رجوع، نظر اکثر مذاهب است ولیکن در تحقق رجوع از راه غیر گفتار بین مذاهب اختلاف است.

شافعی می گوید: رجوع فقط به وسیله قول و یا نوشتار تحقق پیدا می کند و وطی (نزدیکی و مقاربت) را حرام می داند اما مالکیه می گویند: نزدیکی همراه با نیت، در تحقق رجوع صحیح است.

۱. تبصرة المتعلمین، علامه حلی، کتاب الفرائض المختصر التابع فی فقه الامامیه، محقق حلی، کتاب الطلاق الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۲۲۷، اللیلة الدمشقیة، کتاب الخلع و ج ۲.

۲. المختصر التابع فی فقه الامامیه، محقق حلی در بشرط ایتامها بالطلاق علی قول الاکثر. و عبارت علامه در تبصرة این است: در شروط الدیارة کالمخلع الا ان اکرهتیه منها و صورتها بازنک بکذا و نالت طلاق و هی بائن رجوع فی البدل فی العدة ولا یجوز له الزائد علی ما اعطاهما.

۳. لکن اگر از شخص خویشانه، عاقل و دچار اشباه کاری سر زده و یا به این گمان که زن مطلقه نیست، یا او نزدیکی کند، رجوع تحقق پیدا نمی کند و این قول امامیه است. عدم قصد رجوع که در متن گفته شد به معنی اینکه، نیت رجوع در کردار خود نکند و با قصد عدم رجوع کند نه آنکه حتی اراده‌ای هم نداشته باشد مانند شخص خویشانه، زیرا کردار او که از روی اراده سر می زند، بر خلاف قصد عدم رجوع است و در نتیجه رجوع را ایات می کند.

۴. تبصرة المتعلمین، کتاب الفرائض، الفصل الثانی، المختصر التابع فی فقه الامامیه، کتاب الطلاق، الفقه علی المذاهب الخمسه ص ۲۲۲ ب ۲۲۵، اللیلة الدمشقیة، شرح و متن ج ۲ کتاب الطلاق الفصل الثانی.

صحیح می باشد ولی به شوهر چیزی تعلق نمی گیرد ولی شافعیه می گوید صحیح است و برای شوهر این مال مثل مهر است.^۱

شرایط زن و مرد
اتفاقی بین مذاهب است که زن باید عاقل و بالغ باشد و همچنین اتفاقی است که زن سفیه (کم خرد) خلمش صحیح نیست مگر اینکه ولایتش اجازه دهد.

مالکیه و امامیه معتقدند در صورت اجازة ولی و بدل مال زن، خلع صحیح است ولی شافعیه و حنابله معتقدند خلع زن سفیه به طور مطلق صحیح نیست ولی حنفیه معتقد است اگر ولی از مال خاص خویش بدل کند خلع صحیح است والا طلاق بنا به اصح روایتین، صحیح است. ولی بدل باطل است. (دو قول وجود دارد که بنا به روایت صحیحتر طلاق صحیح است). اتفاقی بین مذاهب است که زوج مُخالع نیز باید بالغ، عاقل باشد و همچنین طلاق سفیه صحیح است ولی مال به ولایتش پرداخته می شود.^۲

صیفة الخلع
بنا به نظر امامیه در صیفة خلع حتماً باید با لفظ طلاق و یا خَلَعْتُ باشد و احتیاط این است که جمع بین این دو لفظ بکند مثلاً زن می گوید: بَدَلْتُ لَکِ کَذَا لِنَطْلَاقِی (مالم را بخشیدم به تو که مرا طلاق دهی) مرد می گوید: خَلَعْتُکِ عَلَی ذَلِکِ فَانَّتِ طَالِقٌ (من نیز تو را بر آن خلع کردم پس تو رها هستی) بنابراین با الفاظ دیگر و یا کتایه و یا کتابت نمی تواند طلاق متحقق شود.

ولی چهار مذهب اهل سنت معتقدند که با هر لفظ اعم از اینکه صریح باشد و یا با کتایه طلاق خلع متحقق می شود.^۳

مبارات
مبارات یعنی طلاق که زن و شوهر هر دو از ادامه زندگی با هم متنفرند و هر دو زندگی این چنین را مکروه می دارند تمام احکام خلع در مبارات نیز شرط است با تمام اختلاف نظر و نظرات مذاهب پنج گانه فقهی، مگر اینکه امامیه می گوید در مبارات لفظ بازنک باید باشد و بدل مال نیز باید به مقدار مهر یا کمتر از مهر باشد و افزون بر مهر نباشد و ضمناً در خلع و مبارات هر دو

۱. الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۲۲۲، ۲۲۳.

۲. الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۲۲۵ تا ۲۲۸.

۳. نظریات امامی از کتب تبصرة المتعلمین و المختصر التابع نیز استفاده شده است و همچنین اللیلة الدمشقیة ج ۲، کتاب الطلاق.

الاختلاف وقع في زمان الطلاق بالحقيقة لا بقرينة ، والطلاق من ضله هو فيكون القول قوله
 أما صاحب الجواهر فيعد ان قتال ان الأخذ بقول الزوج هو مقتضى اصل بقاء المدة ، واصل تأخر الحادوث ، إلا انه معارض بظاهر التصريح ، وبالشهرة عند الفقهاء في جعل أمر المدة اليها . ثم قال : ان مجرد احتمال صدقها فيما يرجع الى المدة كاف في تصديقها ، وتقديم قولنا : لحديث : « فوفض الله الى النساء ثلاثة اشياء : الحيض والطمهر واخمل ، وحديث آخر والحيض والمدة » .

ترجمة درس دهم

تقسیمی از طلاق بر اساس خواست زن و شوهر

طلاق خلع: طلاقى است که شوهر به موجب پیشنهاد زن، زن خویش را رها می‌سازد و زن مالی را به مرد فدییه می‌دهد یعنی به او می‌بخشد.

بنا به عقیده امامیه در طلاق خلع، نفرت و انزجار زن از شوهرش شرط است و اگر اخلاقی او و شوهرش سازگار و التیام بخش است طلاق خلع، صحیح رجعی نیست و طلاق رجعی محسوب می‌شود آیه ۲۹۹ بقره به عنوان یک دلیل برای ناسازگاری زن و همچنین دادن فدییه ذکر می‌شود.^۱ فان ختمت ان لا یقیمتا حدود الله فلا جناح علیهما اقتدتا به

اما چهار مذهب سنی می‌گویند ناسازگاری زن شرط نیست ولی بدون ناسازگاری زن مکروه است. بین مذاهب اثناعشری است که فدییه می‌تواند کمتر یا اقل و یا به مقدار مهر باشد.

بعضی دیگر در خلع
 آیا می‌شود شخص اجنبی و بیگانه (مراد غیر زن می‌باشد) تقاضای طلاق زن شخصی را بکند و به عنوان فدییه به شوهر بگوید که فلان مبلغ پول یا مقدار مالی به شما خواهیم داد؟ و آیا این گونه طلاق، خلع محسوب می‌گردد آنچنان که زن نداند و یا اصلاً راضی به گرفتن طلاق نباشد
 مذاهب چهارگانه اهل سنت چنین طلاقى را صحیح و خلع می‌دانند ولی امامیه باطل و طلاق را رجعی می‌دانند ولی اگر کسی از جانب زن فدییه را بپردازد صحیح می‌دانند (البته با رضایت زن)، اکثر فقهای امامیه معتقدند که چیزی که قابلیت مالکیت ندارد چه عرفاً و چه شرعاً نمی‌تواند به عنوان فدییه محسوب شود در نتیجه طلاق رجعی تلقی می‌شود. ولی حنفیه و مالکیه و حنابله می‌گویند اگر آگاه به حرمت شرعی (غیرقابل مالکیت) (ما لا یملک) بودند خلع

۱. المختصر التالیف من فقه الامامیه، محقق حلی کتاب الخلع و المبارات، نصوصه المبتدیین کتاب الفرائض، الفصل الرابع، الفقه علی

المذاهب الفقه الخلع ص ۱۲۲.

ارجاع الباتنة :

ان ارجاع الباتنة في العدة ينحصر في المخطئة يعرض بشرط الدخول بها ، وان لا يكون الطلاق مكملاً للتلاخ . وقد اتفق الأربعة على ان حكم هذه حكم الأجنبية من اشتراط العقد والصداق والولي والرضى إلا انه لا يعتبر فيه انقضاء العدة (بداية للجهاد ج ٢) .

وقال الإمامية : ان للمطلقة في الخلع حتى الرجوع بما يقبله من عوض مالي مادامت في العدة على شريطة أن يعلم هو برجوعها عن البذل ، ولم يتزوج احتها أو الرابطة ، ففي علم ، ولم يكن مانع فليس الرجوع بالطلاق ، فان رجح به تصيح زوجة له شرعية من غير حاجة إلى عقد ومهر ، ولو علم برجوعها بالبذل ، ولم يرجع بالطلاق يتحول الطلاق من البائن الى الرجعي ، وترتب عليه جميع أحكامه وآثاره، ويلزم المطلق بارجاع ما أعطه اباه المطلقة فدية لطلاقها

الاختلاف في انقضاء العدة :

اذا اختلف المطلق والمطلقة الرجعية ، قال هو : رجعت ، وقالت هي : كلا . فان كان ذلك اثناء العدة فادعاه هو رجوع منه ، وكذا لو أنكروا الطلاق بالمره ، لأن قوله هنا يتضمن التسك بالزوجة . وان اختلفا في الرجوع بعد انقضاء العدة فعليه اثبات ان الرجعة حصلت في العدة ، ومع عجزه عنه تخلف هي انه لم يرجع ، اذا ادعى الرجوع لها بالفضل ، كالوطء ونحوه ، وتختلف على عدم علمها بالرجوع ، اذا ادعى الرجعة بالقول لا بالفضل وأنها تعلم به . وقال أبو حنيفة يقبل قولها بلا بين . (ابن عابدين) .

وإذا اختلفا في انقضاء العدة ، فادعت انتهاءها بالخبر في زمان يمكن ان تصدق ، فالقول قولها بالاتفاق ، وعليها البين عند الامامية والشافعية والحنبلية ، فقد نقل صاحب المنى في الجزء السابع باب الرجعة عن الشافعي ، والخرقي ان لكل موضع قلنا فيه القول قولها فانكر الزوج فليها البين .

وإذا ادعت انقضاء العدة بالشهور فقال صاحب المنى الحنبلي وصاحب الشرائع الامامي : القول قول الزوج ، واستدلا ببديل واحد ، وهو ان

دوس دوازدهم

الرجعة

الرجعة في اصطلاح الفقهاء رد المطلقة واستيقام زواجها ، وهي جائزة بالإجماع ، ولا تنقصر الى ولي ولا صدق ولا رضى للمرأة ولا عملها ، لقوله تعالى . « ويبرئهن احسن برهن » وقوله : « فاما بلئن اظهن فانكوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف » ، أي اذا اشرقت على انتهاء اجل عدتهن . وقد اتفقوا على انه يشترط في الرجعة أن تكون في عدة الطلاق الرجعي فلا رجعة للبائن غير الماحول بها ، لانه لا عدة لها ، ولا المطلقة ثلاثاً ، لأنها تنقصر الى عائل ولا للمطلقة في الخلع بعوض ، ولا لتقطع العصمة بينهما

واتفقوا على ان الرجوع محصل بالقول ، ولشروطها انه يكون اللفظ منجزاً غير ملق على شيء ، ولو أنشأ الرجعة مملقة ، وقال : ارجعتك ان شئت فلا تصح الرجعة (١) ، وعلى ذلك فإذا لم يصدر عنه بعد هذا القول فعل أو لفظ منجز يدل على الرجعة حتى انتهت العدة تكون

(١) نقل صاحب الجواهر وصاحب المسالك الشهرة منه فقهاء الامامية على عدم جواز تطبيق الرجعة وقال صاحب المسالك ج ٢ باب الطلاق : « الا شهر من التزوج حتى عت من يجوز تطبيق الطلاق المطلق الرجعة بالكحل » .

وقال احمد . ان لم يتخلج بها الثاني فهي للآخر ، وان دخل يكون امرها بيد الأول ، فان شاء أخذا من الثاني ، ودفع له الصداق ، وان شاء تركها له ، وأخذ منه الصداق (المعني ج ٧ ووجه الأتمه) (١) .
وقال الامامية : ان المفقود الذي لا يعلم موته ولا حياته ينظر ، فان كان له مال تنفق منه زوجته ، او كان له ولي ينفق عليها ، او وجد متبرع بالاتفاق وجب على زوجته الصبر والانتظار ، ولا يجوز لها ان تتزوج بحال حتى تعلم بوفاة الزوج او طلاقه ، وان لم يكن له مال ، ولا من ينفق عليها فان صبرت فيها ، وان أرادت الزواج رقت امرها إلى الحاكم فيزوجها اربع سنين من حين رفع الأمر اليه ، ثم ينقص عنه في تلك السنة ، فان لم يتبين شيء ينظر ، فان كان كتب ولي يتولى امره او وكيل أمره الحاكم بالطلاق ، وان لم يكن له ولي ولا وكيل ، او كان ، ولكن امتنع الولي او الوكيل من الطلاق ، ولم يمكن اجباره فطلبها الحاكم بولاية الشريعة ، وتمتد بمد هذا الطلاق بأربعة اشهر وعشرة ، ويحل لما بعد ذلك ان تتزوج .

وكيفية النقص ان يسأل عنه في مكان وجوده ، ويخبر عنه القادمون من البلد الذي يحتمل وجوده فيه . وغير وسيلة النقص ان يستيب الحاكم من يتى به من القيين في عمل النوال ، ليتولى البحث عنه ، ثم يكب للحاكم بالنتيجة ، ويكتفي من النقص القدر المتعار ، ولا يشترط النوال في كل مكان يمكن ان يصل اليه ، ولا ان يكون البحث بصورة مستمرة .
وإذا تم النقص المطلب بأقل من أربع سنوات بحيث تعلم ان متابعة النوال لا تجدي ينقطع وجوب النقص ، ولكن لا بد من الانتظار اربع سنوات عملاً بظاهر النص ، ومراعاة للاحتياط في الخروج وبإسential ظهور الزوج اثناء السنوات الأربع .

وبعد هذه السنة يقع الطلاق ، وتعد أربعة اشهر وطهراً ، ولكن لا حداد عليها ، وتصح النفقة أيام العدة ، ويوارثها ما دامت فيها ،

(١) هذا اذا لم ترخ لمرحالم الثاني ، اما اذا تفرقت من غياب الزوج وشك امرها الى الثاني طالية التفرقة فقد اجاز احمد ومالك فلاها ، والحال منه ، ويأتي الكلام في فصل لسوق الثاني .

المطلقة أجنبية عنه .

واختلفوا في حصول الرجعة بالفعل كالوطء ومقتضاته من غير أن يسفه القول ، فقال الشافعية : لا بد ان الرجعة بالقول أو بالكتابة ، فلا تصح بالوطء حتى لو نوى به الرجعة ، ويجرم وطؤها في العدة ، واذا فعل كان عليه مهر المثل ، لأنه وطء شبهة .

وقال المالكية : تصح الرجعة بالفعل مع نية الرجعة ، اما إذ وطأ بدون هذه النية فلا تعود اليه المطلقة ، ولكن هذا الوطء لا يوجب حداً ولا صداقاً ، كما ان الولد يلحق بالوطء لو حملت ، ويجب ان تستبرئه بحضه مع علم الحمل .

قال الحنابلة : تصح الرجعة بالفعل اذا وطأ فقط ، فحق تخفق منه الوطء رجعت اليه ، ولو لم ينو الرجعة ، اما غير الوطء كالتمس والتقبيل بشهوة ، وما الى ذلك فلا تحصل به الرجعة .

وقال الحنفية : تتحقق الرجعة بالوطء ، وبالس والتقبيل ، وما اليها من المطلق والمطلقة بشرط حصول الشهوة ، وتصح الرجعة بالفعل من التام والسامي والمكروه والمجنون ، كما لو طلقها ، ثم جن ووطأها قبل خروجهما من العدة . (مجمع الأهم باب الرجعة) .

وقال الامامية : تتحقق الرجعة بالوطء والتقبيل والس بشهوة وبدونها : او غير ذلك مما لا يحل الا للزواج . ولا يحتاج إلى تقديم الرجعة بالقول ، لأنها زوجة ما دامت في العدة بل لا يحتاج الفعل إلى نية الرجعة ، بل قال صاحب الجواهر : « لعل مقتضى اطلاق النص والقوى ذلك حتى مع قصد عدم الرجوع ، وقال السيد ابو الحسن في الوسيلة : « و يحتمل قوياً كونه رجوعاً ، وان قصد العدم . » ولا عبوة عند الإمامية بالفعل اذا حصل من التام والسامي والشبه ، كما لو قاربها طائلاً . انها ليست مطلقة .

الاشهاد على الرجعة :

قال الامامية والحنفية والمالكية : لا يجب الاشهاد على الرجعة : بل يستحب وفي ذلك رواية عن أحمد ، وقول أصحاب الشافعي : وعليه يمكن دعوى اجراء المذهب على عدم وجوب الاشهاد .

اعتدت بوضع الحمل ، وإن كانت من ذوات القروه اعتدت بثلاثة منها ، وإلا فبثلاثة أشهر بيض ، والشبهة عندهم الوطء الذي يفسر فيه صاحبه ، ولا يجب عليه الحد ، سواء آكأت الموطوءة من بحر العقد عليها كأخت الزوجة وللتزوجة أو كانت ممن يحل عليها العقد كالأجنبية الخلية . وقريب من هذا قول الحنابلة حيث ذهبوا إلى أن كل وطء يوجب العدة معها كان نوعه ، ولا يختلفون عن الإمامية إلا في بعض التفاصيل وثاني الإشارة إليها عند الكلام على عدة الزانية .

وقال الحنفية : يجب العدة بوطء الشبهة ، وبالعقد القاسد ، ولا يجب بالعقد الباطل ، ومثال الشبهة أن يطأ نائمة بشبهة أنها زوجته ، والعقد القاسد أن يعقد على امرأة يحل له العقد عليها ، ولكن لم يتحقق بعض الشروط المشتركة ، كما لو سجدت العقد بدون شهود ، والعقد الباطل أن يعقد على امرأة ممن حازمت ، كأخت وعمت . وصلة وطء الشبهة عندهم ٣ حيفيات إن كانت تحيض . ولا فلاة أشهر إن لم يكن حاملاً ، وإن نكحها فيوضع الحمل (ابن عابدين وأبو زهرة والفقهاء على المناهية الأربعة) . وقال المالكية : تستبرأ بقدر العدة ثلاثة قروء وإن لم تحض بثلاثة أشهر ، وإن حاملاً فيوضع الحمل .

ومها يكن ، فإذا مات الوطء بشبهة فلا تمت المرأة عدة وفاة ، لأن العدة للوطء ، لا للعقد .

عدة الزانية :

قال الحنفية والثمامية وأكثر الإمامية : لا يجب العدة من الزنا ، لأنه لا حرمة لأمه الزاني ، فيجوز العقد على الزانية ، ووطؤها ، وإن كانت حاملاً ، ولكن الحنفية قالوا : يجوز العقد على الحليل من الرقا ، ولا يجوز ووطؤها ، بل يدعها حتى تلد .
وقال المالكية : الوطء بالزنا تماماً كالوطء بالشبهة ، فتستبرأه بقدر العدة إلا إذا أريد إقامة الحد عليها فإنها تستبرأه بحيفضة واحدة .
وقال الحنابلة : يجب العدة على الزانية كما يجب على المطلقة . (الغني

ج ٦ وجمع الأهر) .

وإذا جاء الزوج قبل انتهاء العدة فله الرجوع إليها إن شاء ، كما إن له إقامتها على حلاله ، وإن جاء بعد انتهاء العدة ، وقيل إن تزوج فاعتزل الرجوع أنه لا سبيل له عليها ، وبالأولى إذا رجعا متزوجين^(١)

زواج الأخت في عدة أختها :

إذا تزوج الرجل امرأة حرم عليه أن يجمع بينها وبين أختها ، فإذا تزوجت أو طلقها ، وانتهت العدة حل له العقد على أختها ، وهل يحل له أن يعقد على أخت المطلقة قبل أن تنتهي عدتها ؟ اتفقوا على تحريم العقد على أخت المطلقة قبل انتهاء العدة إذا كان الطلاق رجعياً ، واختلفوا إذا طلقت باتناً .

قال الحنفية والحنابلة : لا يحل العقد على الأخت ، ولا الخامسة إذا كان عدته أربع ، وطلق واحدة منهن إلا بعد انتهاء العدة رجعياً كان الطلاق أم باتناً .

وقال الإمامية والمالكية والثمامية : يجوز العقد على الأخت والخامسة قبل أن تنتهي عدة المطلقة طلاقاً باتناً .

هل يقع الطلاق بالعدة ؟

قال الأربعة : إذا طلقها رجعياً فله أن يطلقها ثانية ما دامت في العدة دون أن يراجعها ، وليس له ذلك إذا كان الطلاق باتناً (الغني ج ٧ باب الطلع وباب الرجعة ، والفقهاء على المناهية الأربعة مبحث شروط الطلاق) .

وقال الإمامية : لا يقع الطلاق بالعدة باتنة كانت أم رجعية إلا بعد أن يراجعها ، إذ لا معنى لطلاق المطلقة .

(١) البراءة وتعلقان لقروءة كالم وطءية ليد أبو الحسن وغيره من كتب الله لأدبية ولكن أكثر الصير لمسلم للوطء ، لأن أجمع وأوسع .

عدم وجوبه على الذمية والصغيرة ، لأنها غير مكلفين .
ومعنى الحداد ان تجتنب المرأة الحادة على زوجها كل ما يجسها ،
وحرق في النظر إليها ، ويدعو الى شهاتها ، وتشتخي ذلك بمؤدال
أهل العرف .

قال الامامية : ان يبدأ عدة الطلاق من حين وقوعه حاضراً كان
الزوج أو غائباً ، وبدأ عدة الوفاة من حين بلوغها الخبر إذا كان الزوج
غائباً ؛ أما إذا كان حاضراً ، وانقضت علم عليها بموته إلا بعد حين
فبدأ العدة من حين الوفاة على ما هو المشهور بين فقهاء الامامية .

وانقضا على ان المطلقة طلاقاً رجعيًا إذا تزوج زوجها ، وهي في أثناء
العدة فليها ان تنأف عدة الوفاة من حين موته ، سواء أكان الطلاق
في حال مرض الموت ، أو في حال الصحة ، لأن المصصة بينها وبين
المطلق لم تنقطع بعد ، أما لو كان الطلاق باتاً فينظر ، فان كان قد
طلقها في حال الصحة أتمت عدة الطلاق ، ولا عدة عليها بسبب الموت
بالانقضاء ، حتى ولو كان الطلاق بدون رضاها ، وكذلك الحال إذا
طلقها في مرض الموت بطلب منها ؛ أما إذا طلقها في مرضه بدون طلب
منها ، ثم مات قبل ان تنتهي العدة فهل تحول الى عدة الوفاة كالرجعية ،
أو تستمر في عدة الطلاق ؟

قال الامامية والمالكية والشافعية : ينفي في عدة الطلاق ولا تحول
الى عدة الوفاة .

وقال الحنيفة والحنابلة : بل تحول الى عدة الوفاة . فخلص ان
المطلقة الرجعية تنأف عدة الوفاة إذا توفي المطلق قبل انتهاء العدة ،
والبينة تستمر في عدة الطلاق ببقاء الجسد ما عدا الحنفية والشافعية فأنهم
استثنا من البينة ما إذا وقع الطلاق في مرض موت المطلق بدون رضی
المطلقة .

عدة وطء الشبهة :

قال الامامية ان عدة وطء الشبهة كمدة المطلقة ، فان كانت حاملاً

عدة الكفاية :

اتفقوا على ان الكفاية إذا كانت زوجة لم تمكها حكم المسلمة
من حيث وجوب العدة عليها والحداد في عدة الوفاة ، أما إذا كانت
زوجة لكاتبتي عليها فقال الامامية (١١) ، والشافعية والمالكية والحنابلة : تجب
عليها العدة ، ولكن الشافعية والمالكية والحنابلة لم يوجبوا عليها الحداد
في عدة الوفاة .

وقال الحنفية : لا عدة على غير المسلمة المتروجة بغير المسلم (ميراث
الشتراني باب العدة والإستبراء) .

زوجة المفقود :

الشافعية على حالين : أحدهما ان تكون فيه غير منقطعة بحيث يعرف
موضعها ، ويأتي خبره ، وهما لا يحل لزوجته ان تتزوج بالانفاق .
الحال الثانية ان ينقطع خبره ، ولا يتم موضعه ، وقد اختلف أئمة
الشافعية في حكم زوجته .

قال ابو حنيفة والشافعية في القول الجديد الراجح ، وأحد في إحدى
رواياته : ان زوجة هذا المفقود لا تحل للازواج حتى تنفي مدة لا
يعيش في محلها غالباً ، وحدتها ابو حنيفة بنة وعشرين سنة ، والشافعية
وأحمد بتسعين .

وقال مالك : تحريص أربع سنوات ، ثم تعد بأربعة أشهر وعشرة ،
وتحل بعدها للازواج .

وقال ابو حنيفة والشافعية في اصح القولين : إذا قدم زوجها الأول ،
وقد تزوجت بيطال الزواج الثاني ، وتكون للزوج الأول .

وقال مالك : إذا جاء الأول قبل ان يدخل الثاني فهي الاول ، وان
جاء بعد التحول بقي للثاني ، ولكن يجب عليه ان يدفع الصداق للاول .

(١) قال في المبراج ، باب العدة : وعدة الذمية كالمرأة في الطلاق والرأفة بلا خلاف عفت ابنة ،
لاطلاق الاذنة ، وصريح السراج من الصادق قلت له : انصرت ابنة مات زوجها ، وهو نصراني
ما عليها ؟ قال : عليها اربعة اشهر وشرة .

٣ - تمتد بثلاثة فروع ، وهي من أكملت التسع ولم تكن حاملاً ، ولا آتية ، وكانت من ذوات الحيض بالاتفاق . وقد نسر الامامية والمالكية والشافعية التره بالطهر ، فإذا طلقها في آخر لحظة من طهرها احتسب من المدة ، واكملت يده طهرين . وفسره الحنفية والمالكية بالحيض فلا بد من ثلاث حيضات بعد الطلاق ، ولا يحسب حيض طلق فيه (جمع الأهر) .

وإذا انحوت المطلقة التي اعتدت بالاقراء باقتضاء عنها صدق إذا مضت مدة تحمل اقتضاء المدة ، وأقل ما تصدق به المدة بالاقراء . وعشرون يوماً عند الامامية ، ولطختان بأن يقدر أنه طلقها في آخر لحظة من الطهر ، ثم تحيض ثلاثة أيام ، وهي أقل مدة الحيض ، ثم ترى أقل الطهر وهو عشرة أيام عند الامامية ، ثم تحيض ثلاثة أيام ، ثم ترى أقل الطهر عشرة أيام ، ثم تحيض ، بمجرد رؤية الدم الأخير . يخرج من المدة ، واللحظة الأولى من الحيض الثالث لا بد منها لعلم بأنها الطهر الأخير . ودم القناس عند الامامية كدم الحيض ، وعليه يمكن أن تنقضي المدة بثلاثة وعشرين يوماً ، كما إذا طلقها بعد الوضع وقيل رؤية الدم ، وبعد الطلاق رأت الدم لحظة ، ثم مضى أقل الطهر عشرة أيام ، ثم أقل الحيض ثلاثة ، ثم أقل الطهر عشرة ، فيكون المجموع ثلاثة وعشرين يوماً .

وأقل ما تصدق به عند الحنفية تسعة وثلاثون يوماً بأن يقدر أنه طلقها في آخر الطهر ، ويقدر أقل مدة للحيض ، وهي ثلاثة أيام ، وأقل مدة الطهر ، وهي خمسة عشر يوماً عند الحنفية . فثلاث حيضات بتسعة أيام يتخللها طهران بثلاثين يوماً فيكون المجموع تسعة وثلاثين :

اطول عدة :

قلنا انها إذا بنت ، ولم تمر اللبم أصلاً فمدتها ثلاثة أشهر بالاجماع ، أما إذا رأتها ، ثم انقطع عنها بسبب رضاع او مرض فقال الحنابلة والمالكية : تمتد سنة كاملة . وقال الشافعي في الجديد من أحد قوله : يل تبقى في المدة أبداً حتى تحيض ، أو تبلغ سن الالباس ، وتمتد بعدها بثلاثة أشهر (الغني ج ٧ باب المدة) .

ان يضمن حملين .

وقال الامامية : ان عدتها أمد الأجلين من وضع الحمل ، والأريمة أشهر وعشرة أيام ، فان مضت الأريمة والمشرية قبل الوضع اعتدت بالوضع ، وان وضعت قبل مضى الأريمة والمشرية اعتدت بالأريمة والمشرية ، واستدلوا على ذلك بضرورة الجمع بين آية «يرضن بأنفسهن أربعة أشهر وعشراً» وآية «ان اجلهن ان يضمن حملهن» ، فالآية الأولى جعلت المدة أربعة وعشرة ، وهي تشمل الحامل وغير الحامل ، والثانية جعلت عدة الحامل وضع الحمل ، وهي تشمل المطلقة ومن تزوي عنها الزوج ، فيحصل الثاني بين ظاهر الآيتين في المرأة الحامل التي تضع قبل الأريمة والمشرية فيوجب الآية الثانية تنتهي المدة ، لأنها وضعت الحمل ، ويوجب الآية الأولى لا تنتهي لأن الأريمة والمشرية لم تنته . ويحصل الثاني أيضاً إذا مضت الأريمة والمشرية ولم تضع ، فيوجب الآية الأولى تنتهي المدة ، لأن مدة الأريمة والمشرية مضت ، ويوجب الآية الثانية ويوجب الأريمة فيوجب الآية الثانية تنتهي المدة ، لأنها وضعت الحمل ، ويوجب الأريمة فيوجب الآيتين هكذا ، والذين يتوفون منكم ويولدون ان يضمن حملين ، يكون المعنى ان عدة الوفاة أربعة أشهر وعشرة أيام لعدم الحمل ، والحامل التي تضع قبل مضى الأريمة والمشرية ، وتكون عدة الوفاة للحامل التي تضع بعد مضى الأريمة والمشرية وضع الحمل . وإذا قال قائل : كيف جعل الامامية عدة الحامل التزوي عنها الزوج ايمد الاجلين من وضع الحمل والأريمة والمشرية مع ان آية «واولات الاحمال اجلهن ان يضمن حملهن» صريحة بأن الحامل تنتهي عنها بوضع الحمل . اجابه الامامية : كيف قال الأريمة : ان عدة الحامل التزوي عنها الزوج ستان إذا استمر الحمل منه للمدة مع ان آية «والذين يتوفون منكم ويولدون ازوجاً يترضن بأنفسهن أربعة أشهر وعشراً» صريحة بأن المدة أربعة وعشرة وإذا قال القائل : عملاً بآية «واولات الاحمال» قال الإمامية عملاً بآية «والذين يتوفون» . إذن لا مجال للعمل بالآيتين إلا القول بأيمد الاجلين .

واتفقوا على وجوب الحسداد على التزوي عنها زوجها كبيرة كانت أو صغيرة ، مسلمة أو غير مسلمة ، ما عدنا الحنفية فإنهم ذهبوا الى

مماً ، أو اكفى بواحدة . فتقول هي : بذلك كنا نطلقني .
 فيقول هو : خلعتك على ذلك فأنت طالق . وهذه الصيغة هي الأحوط
 والأولى عند جميع الامامية . ويكفي ان يقول لها : انت طالق على ذلك ،
 او خلعتك على ذلك ، ويشترط الامامية القور وعدم القاصل بين البذل
 والخلع وان يكون الخلع مطلقاً غير ملحق على شيء ، تماماً كما هي الحال
 في الطلاق .

العدة

أجمع المسلمون كافة على وجوب العدة في الحليلة ، والأصل فيه
 الكتاب والسنة ، فمن الكتاب قوله تعالى : والطلاق يرضن بأقسهن
 ثلاثة قروء ، ومن السنة قوله ﷺ : لفاطة بنت قيس : احصي في بيت
 ابن أم مكتوم . ويقع الكلام في عدة من فارقتها الزوج بطلانها لو فسخ ،
 وفي عدة الترفي عنها زوجها ، وفي عدة من وطئت بشبهة ، واستبراء
 الزانية وفي عدة زوجة المفقود .

عدة المطلقة :

اتفقوا على ان المطلقة قبل الدخول والخلوة لا عدة عليها ، وقال
 الحنفية والمالكية والحنابلة : ان خلاها الزوج ولم يصيها ، ثم طلقها
 فليها العدة ، تماماً كاللدخول بها . وقال الامامية والثانية : لا اثر
 للخلوة . وتقدمت الاشارة إلى ذلك ، كما اشرنا - عند شرح العدة على الآبة
 إلى رجمي وبائن - إلى رأي الامامية من عدم وجوب العدة على الآبة
 للدخول بها : وما استدوا اليه من الدليل .

وقال الحنفية : إذا حاضت مرة واحدة ، انقطع عنها الحيض
 لمرض أو رضاع ، ولم تره أبداً فلا تقضي عدتها حتى تبلغ سن البأس ،
 وعليه فقد تبلغ العدة عند الحنفية والثانية أكثر من ٤٠ سنة (التقه
 على اللهاب الأربعة ج ٤ بحيث عدة المطلقة إذا كانت من ذوات الحيض) .
 وقال الامامية : إذا انقطع الحيض عنها لما رضى بعد رؤيته ثم طلقت
 تمتد بثلاثة أشهر ، كالتالي لم تر الحيض أصلاً ، وإذا عاد اليها بعد
 الطلاق تمتد بأربعين الأبرين من ثلاثة أشهر بيض ، أو ثلاثة اقراء ،
 بمعنى انه مضي لما ثلاثة اقراء قبل ثلاثة أشهر انقضت عدتها، وان مضي
 ثلاثة أشهر بيض قبل ان تم الاقراء انقضت عدتها أيضاً ، وان رأت
 الحيض قبل انقضاء الأشهر الثلاثة ولو بلحظة صبرت تسعة أشهر ، ولا
 يجديها نقماً ان تمر بعد ذلك ثلاثة أشهر بلا دم : وبعد انتهاء الأشهر
 التسعة فان وضعت قبل انتهاء السنة خرجت من العدة ، وكذلك إذا
 حاضت وأتمت الاظهار ، وإذا لم تلد ، ولم تم الاقراء قبل سنة اعتدت
 بثلاثة مضافة إلى التسعة ، فيكون المجموع سنة كاملة ، وهذه أطول
 عدة عند الامامية^(١) .

عدة الوفاة :

اتفقوا على ان عدة الترفي عنها زوجها ، وهي غير حامل أربعة
 أشهر وعشرة ايام كبيرة كانت أو صغيرة ، آبة أو غيرها دخل بها
 أو لم يدخل ، لقرله تعالى : والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجاً
 يرضن بأقسهن أربعة أشهر وعشراً . هذا إذا حصل ما الجزم بأنها
 غير حامل ، أما إذا ظنت أو احسنت الحمل فليها الانتظار حتى تضع
 أو يحصل الجزم بعدم الحمل عند كبير من فقهاء المذهب .

وقال الأريمة : ان عدة الحامل الترفي عنها زوجها تقضي بوضع
 الحمل ، ولو بعد وفاته بلحظة ، بحيث يحل ما ان تتزوج بعد انقصال
 الحمل ، ولو قبل دفن زوجها، لقرله تعالى : واولات الاحمال الحاملن

(١) نقل صاحب الجواهر ومصاب المسالك المشهور على ذلك ملاحظ شهر سودة بن كعب ، وقد
 عملا الكلام في سنة المائة ، ونقلوا اقوالاً غير مشهورة ، وكثير من فقهاء الامامية عملياً
 وأصلها .

شروط الزوجة المخالمة :

اتفقوا على ان الزوجة المخالمة يجب ان تكون بالغة عاقلة ، واتفقوا ايضاً على ان الشبهة لا يصح حلها من غير اذن الولي ، واختلفوا في صحة الخلع إذا اذن لا الولي ، فقال الحنفية : ان التزم الولي الأده من ماله لتفاسح صح الخلع ، ولا يطل البذل، ووقع الطلاق على اصح الروايتين (ابو زهرة) .

وقال الامامية والمالكية : مع اذن الولي لما بالبلد يصح الخلع من ماله لا ماله هو (الجواهر والفقهاء على المذهب الأربعة) .

وقال الشافعية والحنابلة : لا يصح الخلع من الشبهة مطلقاً ، اذن الولي لما لم يأذن ، واشتق الشافعية صورة واحدة ، وهي إذا خشي الولي ان يكسر الزوج اموالها ، فيحتمل يأذن لما الولي بالاحتلاج من صيانة المالا . ثم ان الشافعية قالوا : يقصد الخلع ، ويقع الطلاق رجعيًا . وقال الحنابلة : لا يقع خلعاً ولا طلاقاً إلا ان يتوي الزوج الطلاق من الخلع .

او يكون الخلع بلفظ الطلاق .

وإذا خالمت المرأة ، وهي في مرض الموت صح الخلع عند الجميع ؛ ولكن اختلفوا فيما إذا بذلك أكثر من ذلك مالا ، او كان البذلول أكثر من ميراثه منها على فرض موتها في العدة ، وقتنا بالتوارث بينها في هذه الحال .

قال الامامية والشافعية : ان خالمت بمهر ملها جاز . وقتد من الأصل اما إذا زاد عن مهر الثل فتخرج الزيادة من ثلث المال .

وقال الحنفية : يصح الخلع ، ويستحق المطلق العوض بشرط ان لا يزيد عن الثلث ، ولا عن نسيه في الميراث ان ماتت اثناء العدة . ابي يأخذ اقل التقادير الثلاثة من بدل الخلع وثلث التركة ، ونسيه من الميراث ، فإذا كان بدل الخلع ٥ ، ونسيه ٤ ، والثلث ٣ استحق ٣ .

وقال الحنابلة : إذا خالمت بمقدار ميراثه منها فا دون صح بكل ما خالمت عليه ، وان خالمت بزيادة بطلت الزيادة فقط (الفروع ج ٧) .

ثم ان الامامية اشتهروا في المخالمة بجميع ما اشتهروه في المطلقة من كونها في طهر لم يوافقها فيه إذا كانت مدخولاً بها ، وغير آية وجرود حاصل ، ولا صغيرة دون التسع ، كما اشتهروا لصحة الخلع وجرود شاهدين عدلين ، أما بنية المذهب فيصح الخلع عندنا على آية حال

وكل فرقة بين زوجين ما عدا الميراث فعدتها عدة الطلاق ، سواء أكانت خلع او لعان أو ينسخ بيب أو التناخ برضاع او اختلافاً دينياً .
ومها يكن ، فقد اتفقوا على وجوب العدة على من طلق بعد الدخول ، وأنها تعدد بواحد من ثلاثة على التفصيل التالي :

١ - تعدد بوضع الحمل بالاتفاق إذا كانت حاملاً لقوله تعالى :
«وأولات لأحمال اجعلن ان يضمن حملهن ، وإذا كان الحمل أكثر من واحد فلا تخرج من العدة الا بوضع الأخير بالإجماع . واختلفوا في السقط إذا لم يكن خلقاً ، أي تام الخلقة ، قال الحنفية والشافعية والحنابلة : لا تخرج من العدة باقتضائه منها . وقال الامامية والمالكية : بل تخرج ، ولو كان قطعة لحم ما دام مبدأ انسان .

وأقصى مدة الحمل عند الحنفية ستان ، وعند الشافعية والحنابلة أربع ، وعند المالكية خمس كما في كتاب التقي ، وقدم التفصيل في باب الزواج .

ومالك أربع كما في كتاب النفق ، وقدم التفصيل في باب الزواج .

والحامل لا يمكن أن تحيض عند الحنفية والحنابلة ، ويمكن أن تحيض عند الامامية والشافعية والمالكية .

٢ - ان تعدد بثلاثة أشهر هلاية ، وهي التي بلغت ، ولم تر الحيض أبداً ، والتي بلغت سن اليأس^(١) ، وحده اليأس عند المالكية سبعون سنة ، وعند الحنابلة خمسون ، وعند الحنفية خمس وخمسون ، وعند الشافعية اثنتان وستون على الأصح ، وعند الامامية ستون للقرنية وخمسون لقبورها .

أما الزوجة المدخول بها قبل أن تكمل التسع فقال الحنفية : يجب عليها العدة ، ولو كانت طفلة . وقال المالكية والشافعية : لا يجب العدة على الصغيرة التي لا تطبق الوطء ، ويجب على من تعيقه ، وان كانت دون التسع . وقال الامامية والحنابلة : لا يجب العدة على من لم تكمل التسع ، وان طالت الوطء (الفقه على المذهب الأربعة ج ٤ مبحث

عدة المطلقة الآية) .

(١) قال الامامية : إذا ارتد الزوج ، وكان ارتداه من نظرة أحدثت زرعاً عدة وفاة ، وان كان ارتداه من عدة أحدثت طلاق .

(٢) تقدم ان الامامية لا يوجبون العدة على الآية ، ولكنهم قالوا : إذا طلقها ، ورأت حسنة ثم يشتد اكلت العدة بشهرين . وقال الامامية : بل تسألف العدة بثلاثة اشهر ، ولا تحسب الحنفية من العدة .

(١) قال الامامية : إذا ارتد الزوج ، وكان ارتداه من نظرة أحدثت زرعاً عدة وفاة ، وان كان ارتداه من عدة أحدثت طلاق .

(٢) تقدم ان الامامية لا يوجبون العدة على الآية ، ولكنهم قالوا : إذا طلقها ، ورأت حسنة ثم يشتد اكلت العدة بشهرين . وقال الامامية : بل تسألف العدة بثلاثة اشهر ، ولا تحسب الحنفية من العدة .

وإذا خالته على مال باعتقاد انه لا بيان لغيرها ، قال الحنفية وأكبر الامامية : إذا أجاز المالك صح الخلع ، واخذ الزوج المال ، وإن لم يجز كان له البذل من التل أو القبة . وقال الشافعية : له مهر التل ، امتداداً الى قاعدة عدمه ؛ وهي التي ذكر بدل فليد بطل البذل ، وبث مهر التل ، . (مقصد البية) وقال المالكية : يقع الطلاق باناً ، ويبطل المرض ، وليس للمطلق شيء حتى ولو أجاز المالك (الفقه على المقاهب الأربعة ج ٤) .

وإذا خالته على ارضاع ولله وقتته مدة معينة صح ولزهرها التيام بالرضاع والنفقة بالافتاق . وصرح الحنفية والمالكية والحنبلة بأنه يصح الحامل ان تخالغ زوجها على نفقة الحمل الذي في بطنها ، تماماً كما تصح المخالمة على نفقة الولد الموجود . ولم أر فيها لدي من مصادر الامامية والشافعية من تعرض لذلك ، ولكن القواعد الشرعية لا تمنع منه ، لأن السب موجود ، وهو الحمل ؛ ولأن تمهيداً بمنزلة الشرط على نفسها بأن الولد إذا خلق حياً لزهرها ان تقوم بالرضاعه وقتته مدة معينة . والمسكون عند شروطهم ما لم يحلل الشرط حرماً ، او يحرم حلالاً ، وهذا الشرط ساطع في نفسه ، ولا يستدعي اي لازم باطل ، ويجب الوفاء لآله اخذ في عقد لازم . اما الجهل بكونه بولد حياً او ميتاً ، وعلى فرض انه ولد حياً ربما لا يبيى للذة المتفق عليها ، اما هذا الجهل فيختص في الخلع . واقضى ما يمكن ان يبرز به النسخ وعدم الجواز هو قياس التصهد بالنفقة على الإبراه منها ، فاذا كان الإبراه منها غير جائز لأنه استطاق لغير الواجب ، فكذلك التصهد بالنفقة لا يجوز ، لأنها غير ولية فعلاً . ولكن الفرق كبير جداً بين التصهد والإبراه إذ لا بد ان يكون الإبراه من شيء موجود ومتحقق بالتفعل ، اما التصهد فلا يلزم فيه ذلك . هذا وقد سبق الكلام في باب الزواج عن الخلع على استطاق حتى الأب او الأم على حضنة الولد .

(فرغ) إذا خالها على نفقة الولد ، ثم عجزت عن الاتفاق عليه ، فلها مطالبة ابيه بالنفقة ، ويجزى عليها ، ولكنه يرجع على الأم إذا ابسرت ، وإذا مات الولد أثناء اللدة المية كان للمطلق استيفاء اللدة الباقية منها ؛ لمعوم قوله تعالى : و فيما اقتضت به ، والأول للمرأة ان تمهد برضاع الولد وقتته في اللدة المية ما دام حياً ، وحينئذ لا يحن للمطلق الرجوع عليها بشيء إذا مات الولد .

تكون عليها المتخمة تماماً كاطلقة .

شروط الزوج المخلع :

اتفقوا على اشتراط البلوغ والعقل في الزوج ما عدا الحنابلة فانهم قالوا : يصح الخلع من الصغير كما يصح من الطلاق . وتقدم في اول الطلاق ان الحنفية يجيزون طلاق المازل والمكروه والسكران ، وان الشافعية والمالكية يوافقونهم في طلاق المازل . ويصح الخلع مع الغيب إذا لم يكن راعياً القصد .

واتفقوا على صحة الخلع من الشبه . ولكن المالك يعلم ان وليه ، ولا يصح تسليمه له .

اما الخلع من المرض مرض الموت فيصح بلا ريب . لأنه لو طلق بغير عرض لصح ، فالطلاق بعرض أول .

صحة الخلع :

أجاز الأربعة ان تكون الصيغة بالنقذ الصريح : كخلع والنسخ ، وبالكناية مثل بارتك وأنتك . وقال الحنفية : يجوز بلفظ البيع والشراء ، فيقول الزوج للزوجة : بعك نفسك بكذا . فقول هي : اشترت . او يقول لها : اشترى طلاك بكذا . فقول قلت . وكذلك عند الشافعية يصح ان يكون الخلع بلفظ البيع .

واجاز الحنفية التعلق والخيار ، والتفصيل بين البذل والخلع فلو كان الزوج غائباً ، وبلغه انها قالت : اخذت نفسي بكذا وقبل لصح . وكذلك عند المالكية لا يضر الفاصل .

ويصح الخلع عند الحنابلة من دون نية إذا كان النطق صريحاً كخلع والنسخ والقاعدة . ولكنهم اشترطوا انعقاد المجلس وعدم التعلق .

وقال الامامية : لا يقع الخلع بلفظ الكناية ، ولا بشيء من الألفاظ الصريحة إلا بلفظين فقط ، وهما الخلع والطلاق ، فان شاء جمع بينهما

المخالفة على أكثر من المهر :

اتفقوا على ان القدية يجب أن تكون ذات قيمة ، وله يجوز أن تكون بمقدار المهر أو أقل أو أكثر .

شروط عوض الطلع :

قال الأريمية : يصبح الطلع مع غير الزوجة ، فإذا قال لبيبي الزوج : طلق امرأتك بألف علي ، وطلقتها على ذلك صح ، وإن لم تعلم الزوجة ، ولم ترض بعد العلم ، ووجب على الأجنبي أن يدفع المبلغ للطلق (رحمة الأمة وفرق الزواج للأستاذ الحنيف) .

وقال الأمامية : لا يصبح الطلع ، ولا يجب على الأجنبي . أن يدفع شيئاً . أجل ، يصبح أن يضمن الأجنبي القدية بأذنها ، فيفسد الزوج طلقها بكنا ، وعلى ضمان المبلغ بعد ان تأذن مي بذلك ، فان طلق على هذا الشرط وجب على الضامن ان يدفع المبلغ للطلق ، ويرجع به على المطلقة .

ثم إن كل ما يصبح أن يكون مهراً يصبح أن يكون قدياً في الطلع بالانفاق ، ولا يشترط ان يكون معلوماً بالتفصيل إذا التزموا الى العلم ، مثل اخطني على ما في البيت أو في الصندوق أو على ميراثي من أبي أو عمرة بستاني .

وإذا وقع الطلع على ما لا يملك كالمهر والمهرير قال الحنفية واللامكية والحنبالية : إذا كانا يملكان بالتحريم يصبح الطلع ، ولا يستحق المطلق شيئاً ، فيكون خلعاً بلا عوض . وقال الشافعية : يصح ، وما مثل المهر (الفتي ج ٧) .

وقال أكثر الأمامية : يطال الطلع ، ويقع الطلاق رجعيًا إذا كان موردًا له ، وإلا كان نائياً ، وفي جميع الحالات لا يستحق المطلق شيئاً . وإذا خالها على ما يفتقد انهؤرجيلال ، فحين انه حرام ، كما لو قالت له : اخطني عسل هذا الداء من الخلل فظهر خيراً قال الامامية والحنبالية : يرجع عليها بمثلته خلا . وقال الحنفية : يرجع عليها بالمهر المسمى . وقال الشافعية : يرجع عليها بمهر الخلل .

درس دهم

الخلع

الخلع ابانة الزوجة على مال تنتدي به نفسها من الزوج ومنا مسائل:

هل يشترط في الخلع كراهية الزوجة للزوج ؟

إذا تراخيا على آخلع ، وبذلت مالا كمي يطلقها : والحال عامرة ، والأخلاق ملتمة بينهما ، فهل تصح المخالفة ؟
قال الأريمية : يصح الخلع ، وتترتب عليه جميع الأحكام والآثار ، ولكنهم قالوا : انه مكروه^(١) .

وقال الامامية : لا يصح الخلع ، ولا يملك المطلق القدية ، ولكن يصح الطلاق : ويكون رجعيًا مع اجتماع شرائطه ، واستدلوا بأحاديث عن أنسة اهل البيت : وبالأريمة ٢٢٩ من سورة البقرة : فان خيم ان لا يقيا حدود الله فلا جناح عليها فيما افطنت به ، حيث علفت الآية جواز القدية على الخوف من الوقوع في المعصية إذا استمرت الزوجية .

(١) فرق الزواج لاحسان الحنيف من ١٥٩ سنة ١٩٥٨ .

۵. محلل یعنی چه؟
۶. از نظر مذاهب فقهی اهل سنت سه طلاق در یک مجلس، چه حکمی دارد؟
۷. از نظر شیعه سه طلاق در یک مجلس چه حکمی دارد؟
۸. نظر ابن عباس در مورد سه طلاق در یک مجلس چیست؟
۹. به هنگام شک در عدد طلاق چه باید کرد؟
۱۰. طلاق بدعت به چه طلاق گفته می‌شود؟

عکرمه، ابن دینار، عطاء، ابن مسعود و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و علی (رضی) عبدالرحمن الجزیری آنگاه می‌گویند این حدیث نشان می‌دهد که مسأله اجماعی نیست و از طرفی تقلید از هر مجتهدی جایز است و ابن عباس و دیگر فقهای مذکور، رأشان بر خلاف جمهور بود و عهد پیامبر و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر هم یک طلاق محسوب می‌شد، و از طرفی نسخ آن ثابت نشد، و از طرفی عمر هم اجتهاد کرده، و تقلید از او واجب نیست آنگاه می‌گویند:

و بالجمله فان الذین قالوا ان الطلاق الثلاث یلغظ واحد یقع به واحدة لا ثلاث، لهم وجه شدید و هو ان ذالك هو الواقع فی عهد الرسول و عهد خلیفة الاعظم ابی بکر، و مستثنی من خلافة عمر (رضی) و اجتهاد عمر بعد ذالك خالفه فیه غیره، فیصح تقلید المخالف كما ینصح تقلید عمر، و الله تعالی لم یكلفنا البحت عن الیقین فی الاعمال الشرعیة لانه یکاد یکون مستحیلاً.

بنابراین به نظر او مخالفین قول عمر، گذارشان و جهن محکم دارد و مردم همان‌طور به تقلید عمر مجازند به تقلید فقیه دیگر هم مجازند و او ظاهراً متماثل به قول ابن عباس است. سید سابق یک دیگر از فقهای اهل سنت نیز پس از بحثهای مذکور، از فقهای متأخر مانند ابن تیمیه و شاگردش ابن القیم نقل می‌کند که آنان قائل شدند که سه طلاق در یک مجلس یک

طلاق محسوب می‌شود.

و در بابان می‌افزاید، این مذهب است که اخیراً محاکم (دادگاهها) آن را انتخاب کردند. و هذا هو المذهب الذی جری علی (لعمل اخیراً فی المحاکم فقد جاء فی المادة ۳ من القانون رقم ۲۵ لسنة ۱۹۲۹ مابلی:

الطلاق المقترن بعدد - لفظاً او اشاره، لا یقع واحدة^۲
بنابراین در قانون مصر هم سه طلاق در یک مجلس را یک طلاق محسوب کردند. مرحوم شیخ شلتوت هم همین رأی را پذیرفتند. بنابراین آرای این فقهاء همان رأی شیعه می‌باشد.

خودآزما

۱. طلاق رجعی را تعریف کنید.
۲. طلاق بائن را تعریف کنید.
۳. در چه مواردی، طلاق بائن محسوب می‌شود؟
۴. سه طلاق در یک مجلس را تعریف کنید.

۱. فقه الشافعی، ج ۲، ص ۲۲۲. عدد الطلقات. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۳۲۱.
۲. در فقه الشافعی، ج ۲، ص ۲۲۲. عدد الطلقات، به نظر مرشد مبارک الاشتهار چنین است، باید لا یقع الا واحدة باشد. نه لا یقع واحدة.

تقسیمی دیگر از طلاق

طلاق به موجب احکام ختم به چهار قسم تقسیم می‌شود.

۱. حرام: همان طلاق بدعی است.
۲. مکروه: اصل طلاق مکروه است در صورتی که امکان نیام و سازش بین زن و شوهر باشد و می‌توانند با نصیحت و گذشت و ... با هم سازش بکنند (طلاق شخص مریض نیز مکروه است). طلاق شخص مریض ولو بائن باشد تا یکسال باز هم زوجه از او ارث می‌برد^۱
۳. واجب: طلاق شخص که زن خویش را ایلاء کرده^۲ و یا ظهار^۳، حاکم شرع او را مجبور می‌کند که یا بازگشت کند یا زن خویش را طلاق دهد (در صورت مراجعه زن به حاکم شرع)^۴
۴. طلاق سنت یا مستحب: در صورتی است که بین زن و شوهر اختلاف شدید و شقاق باشد و امکان وارد شدن در معصیت و افتادن در گناه در حالی که با هم باشند باشد.^۵

۱. طلاق سنت به معنی اعم در برابر بدعی است که خود به سه قسمت تقسیم می‌شود:

۱. الف) بائن (ب) رجعی (ج) عدلی
۲. طلاق سنت به معنای اخص نوعی طلاق غیر عدلی است یعنی در عده رجوع نمی‌کند یا پس از انتمام عده، عقد می‌کند و آنگاه رجوع می‌کند. بنابراین طلاق عدلی و سنتی به معنای اخص از اقسام طلاق رجعی است و همگی از اقسام طلاق سنتی به معنای اعم هستند.

زن سه طلاق

هر مرد آزاد (غیر برده) می‌تواند تا سه بار زنش را طلاق گوید و پس از سه بار طلاق بائن، زنش بر او حرام می‌شود و باید به نکاح کسی دیگری درآید و آنگاه اگر شخص بعدی آن زن را طلاق گفت، زن می‌تواند به شوری اولش بازگردد و به نکاح او درآید از این جهت شوری دوم را محفل گویند

۱. التخصیص الثاني: کتاب الطلاق، تصدیر المتصلین، کتاب النکاح، اللمة الدمشقیة شرح و متن ج ۲، کتاب الطلاق، الفصل الثاني.
 ۲ و ۳. ایلاء یعنی مرد نسیم پذیرد می‌کند که با زن خویش نزدیکی نکند تا چهار ماه مهلت داده می‌شود بعد از چهار ماه زن اگر مراجعه به حاکم کرد، حاکم شریعی، مرد را یا مجبور به بازگشت به زن می‌کند یا طلاق مردمان برده مراجعه کرد باید کاره، بید، کاره آن طلم را پوشش بکنند یا آزادی یک برده است. در صورت مجبور از آنها، سه روز، بزرگ است و ظاهر یعنی مرد را خویش را با کفن چینه این فن کفهر نشی بر خویش حرام می‌سازد. زن اگر، مراجعه به حاکم شریعی کرد حاکم تا سه ماه مرد را مهلت می‌دهد که با دادن کاره طهار به زن رجوع کند و الا او را این رجوع و طلاق مجبور می‌کند.
 ۳. الفقه علی المذاهب الخمسة، بخش ایلاء ص ۲۵۸، تصدیر المتصلین، الفصل الخامس والسبعون فی الاظهار والایلاء، اللمة الدمشقیة، ج ۲.
 ۴ و ۵. اللمة الدمشقیة، شرح و متن ج ۲، کتاب الطلاق، الفصل الثاني.

زیرا این ازواج زن را به شوری اولش، حلال می‌گرداند. مستند این حکم در آیه ۲۲۹ سوره بقره

چنین آمده است:

الطلاق مرتان فاما یک به معروفا او تسریح باحسان.

(طلاق دو بار است و پس از آن یا به خویشی از زن نگهداری می‌شود یا به نیکی او را رها می‌سازد.

و بعد از آن در آیه ۲۳۰ سوره بقره می‌فرماید:

فان طلقها فلا تمحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان

ظناً ان یتقیا حدود الله و تنکح حدود الله یتنکها لقوم یعلمون. و اگر پس از آن طلاق داد، برای او

نکاح جایز نیست تا آنکه همسرش را دیگری به همسری گیرد پس از آن اگر شوری دوم طلاق داد،

گاهی بر آن دو نیست که به همسری هم دوباره درآیند در صورتی که گمان می‌برند که حدود خدا

را نگه می‌دارند و آن حدود خداست که خداوند برای قومی که می‌دانند، روشن می‌سازد. باری

اختلافی که در این باره وجود دارد این است که اگر در یک مجلس کسی سه بار زنش را طلاق گفت

یک طلاق محسوب می‌شود یا سه طلاق. مثلاً اگر کسی سه بار بگوید: انت طالق یا بگوید انتی طالق ثلاثاً، یا در یک طهر سه بار صیغه طلاق جاری سازد. (و زنش را سه طلاق گفت یا یک طلاق)؟

شیخه آن را یک طلاق می‌داند و سه طلاق را پس از رجوع در هر طلاق و طلاق گفتن بعدی در طهری دیگر تا سه بار می‌داند.

ولی اهل سنت آن را سه طلاق محسوب می‌کنند. عبدالرحمن الجزیری از فقهای اهل سنت می‌گوید: فاذا طلق الرجل زوجته ثلاثاً دفعة واحدة بان قال لها: انت طالق ثلاثاً لزمه ما نظرت

به من العدة فی المذاهب الاربعه، و هو رأی الجمهور^۱

او چنین طلاق را سه طلاق از نظر اکثر فقهای مذاهب چهارگانه می‌داند.

سید سابق یکی دیگر از فقهای اهل سنت می‌گوید: و هذا مذهب جمهور التابعین و کثیره من الصحابة و ائمة المذاهب الاربعه.^۲

این (سه طلاق در یک مجلس) مذهب اکثر تابعین و بسیاری از صحابه و امامان چهارگانه است اما این رأی مخالفین هم در میان اهل سنت دارد: هر دو نفر فقهای مذکور می‌گویند، در

عهد پیامبر و خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر، سه طلاق در یک مجلس را یک طلاق

می‌دانستند^۳ این روایت را مسلم در صحیح خود به طرق مختلفی از ابن عباس نقل کرد.^۴

عدهای از فقهای دیگر نیز چنین طلاق را یک طلاق محسوب می‌دانستند مانند طاووس،

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ص ۳۰۱، بحث تعدد الطلاق ج ۲.
 ۲. الفقه الشافعی، ج ۲، عده النکاحات، ص ۲۲۱.
 ۳. الفقه السنه، ج ۲، ص ۲۴۱، من المذاهب الاربعه، ج ۱۲، ص ۳۲۱.
 ۴. صحیح مسلم.

طلاق رجعی

در بین مذاهب پنج‌گانه فقه اسلامی اتفاق است که طلاق رجعی به طلاق گفته می‌شود که شوهر حق مراجعه به زن در انتهای عده بدون عقد مجدد دارد خواه اینکه زن راضی باشد یا نباشد در طلاق رجعی زن و مرد از همدیگر ابر می‌برند و مرد پس از انقضای عده، موظف به پرداخت مهر است و همچنین شرطش این است که بر اساس آیه ۴۹، سوره طلاق، یا ایها الذین آمنوا! یأخذوا من ذنوبهم ما عملوا من قبل ان یتوبوا إلی الله الذین یؤمنون هم فیما لکم علیهن من عده تعدونها،^۱ (ای کسانی که ایمان آوردید هرگاه، یا زنان مؤمنی ازدواج کردید و پس آنان را طلاق دادید پیش از آنکه به آنان نزدیک کنید، بر شما لازم نیست که عده‌های نگه دارید).

طلاق بائن

طلاق بائن طلاق است که در آن، مرد حق رجوع در زمان عده ندارد و پس از اتمام عده زن، در صورت رجوع مرد نیازمند به عقد مجدد است و با شرایط زیر محقق می‌شود:

۱. زن صغیره کمتر از نه سال
۲. غیر مدخول نباشد. اتفاق بین مذاهب است (زنی که شوهر به او نزدیکی نکرده باشد)
۳. سه بار طلاق که پیش رجوع باشد. اتفاق بین مذاهب است.
۴. طلاهای خلع تا زمانی که زن طلب بخشش خویش از مرد نکند و مبارات
۵. زن پائسه. فقط امامیه معتقد است^۲ (زنی که به علت پیری دیگر حیض نمی‌شود معمولاً از پنجاه سالگی شروع می‌شود)
۶. حنفیه معتقد است خلوت با زن بدون دخول موجب عده است ولی طلاق دهنده در زمان عده حق رجوع ندارد زیرا طلاق او بائن است و حنبلیها بر خلاف این اعتقاد دارند شافعیه و امامیه خلوت را بی اساس می‌دانند هم به این معنی که خلوت هم از جهت عده گرفتن و هم از جهت جواز رجوع، حکم دخول را دارد. بنابراین زنی که با او خلوت شده شوهر می‌تواند در انتهای عده به او رجوع کند. برای عده و هم برای بائن شدن بنابراین زنی که شوهر تنها با او خلوت کرد و دخول صورت نگرفت نه عده دارد و نه مرد حق رجوع.
۷. حنفیه اعتقاد دارند که لفظ بائناً بعد از صیغه طلاق نیز موجب بائن شدن طلاق است.^۳ مانند آنکه بگوید انت طالق طلاقاً بائناً و یا بگوید انت طالق طلقه شدیدة یا کالجبل و یا اشد الطلاق و یا انقض الطلاق و بالاخره هر لفظی که دلالت بر شدت طلاق از نظر شوهر بکند، طلاق بائن محسوب می‌شود.

۱. بقره: منقطعاً غیر. همان
 ۲. الفقه علی المذاهب الخمسه ص ۲۱۹.

طلاق عدلی

طلاق است که شخص طلاق می‌دهد و بعد در عده رجوع و دخول می‌کند و سپس طلاق می‌دهد این گونه تا نه بار حق رجوع دارد و بعد حرام ابدی می‌شود.^۱ بنابراین هرگاه در طلاق رجعی، در زمان عده رجوع و دخول کند، طلاق عدلی می‌شود و اگر در طلاق رجعی، پس از اتمام عده زن، مرد رجوع کند، طلاق غیر عدلی می‌شود و همین‌طور اگر در زمان عده رجوع کند ولی دخول نکند.

بعضی در تعداد طلاق

حده طلاقها تا سه بار حق رجوع در آن معتبر است و بعد از آن احتیاج به محلل دارد یعنی شخص دیگر آن زن را به زوجیت دائمی خویش درآورد. بلوغ و دخول شرط است به مضمون آیه ۲۳۰ سوره بقره:

و ان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنكح زوجاً غیره^۲

یعنی محلل (شوهر بعدی) باید بالغ باشد و هم نزدیکی کرده باشد.

اصل محلل اتفاق بین مذاهب است ولیکن در بعضی شرایط اختلاف است.^۳ تنها در نه بار طلاق عدلی، زن حرام ابدی می‌شود، البته باید این گفته را تصحیح کرد زیرا در هر سه طلاق عدلی احتیاج به محلل است، پس طلاق سوم در طلاق عدلی، می‌شود طلاق غیر عدلی، زیرا شوهر نمی‌تواند زن را عقد کند پس هر گاه نه طلاق عدلی صورت گیرد، سه طلاق آن غیر عدلی است، پس بهتر آن است که گفته شود، هرگاه نه طلاق صورت گیرد که شش‌تای آن عدلی باشد، زن حرام ابدی می‌گردد. چنان‌که در قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران در ماده ۱۰۵۸ آمده است: «وزن هر شخصی که به نه طلاق که شش‌تای آن عدلی است مطلقه شده باشد، بر آن شخص حرام مؤبد می‌شود».

اگر شک در عدد طلاق پیش آمد بنا بر اقل گذارده می‌شود فقط مالکی معتقد است بنا بر اکثر گذاشته می‌شود.^۴

یعنی سه بار می‌گذارند.

۱. نضره المسلمین: کتاب التراف: المختصر الطالع، کتاب الطلاق، شرح لعمه، کتاب الطلاق
 ۲. اگر در زمان عده رجوع کند و دخول نکند، اگر چه عده طلاق، سبب شود، زن حرام ابدی بر شوهر خویش نمی‌شود ولی در بار سوم باید محلل بگیرد و همین‌طور در طلاق سنی به معنی انقض که پس از اتمام عده، شوهر عقد مجدد می‌کند که حرام ابدی نمی‌شود ولی در بار سوم باید محلل بگیرد، بگوید، به شرح لعمه ج ۴، تصحیح سید محمد کلاشر، کتاب الطلاق.
 ۳. همان به انضمام لفظه علی المذاهب الخمسه ص ۲۲۱.
 ۴. و ۳، الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

الشك في عدد الطلاق :

اتفقوا على ان من شك في عدد الطلاق : هل وقع مرة او اكثر
 ينبغي على الأهل ما عدا للأكية فانهم قالوا : يجب جانب الطلاق ،
 وينبغي على الأكثر .

اخبار المطلقة بالتحليل :

قال الامامية والثامية والحنفية : لو طلقها ثلاثاً ، وغاب عنها ، او
 غابت عنه مدة ، ثم ادعت انها تزوجت ، وطارقها الزوج الثاني ،
 ونصت المدة ، وكانت المدة صحح لذلك كله . فيقول قولاً بلا يمين ،
 ولاول ان تزوجها إذا الممان إلى صلتها ولا يجب عليه التحصن والبيث ،
 (الجواهر وابن عابدين ومقصد التيه) . . .

ترجمة درس نهم

اقسام طلاق

۱. ابتداء طلاق را به دو قسمت بدعت یعنی طلاقى که امضا شده نیت و نوعی بدعت در دین محسوب می شود و سنت تقسیم می کنند.
۲. طلاق بدعت نوعی از طلاق است که دارای شرایط زیر باشد:
 طلاق زن حائض (با تمام شرایطش)، و نساء، و طلاق در طهوری که در آن به زن نزدیکی شده باشد، و در طهر واحد چند دفعه طلاق گفتن و مستتر به قبل از اتمام سه ماه، (سه طلاق بدون آنکه در بین آن رجوعی باشد در یک مجلس، این نظر شیعه است ولی اهل سنت آن را طلاق سنت می شمرند).
۳. طلاق سنت که به سه قسمت تقسیم می شود:
 الف، ۲) طلاق بائن
 ب، ۲) طلاق رجعی
 ج، ۲) طلاق عدلی

۱ و ۲ - سه کتاب الفقه علی المذاهب الخمسه ص ۱۱۸ و ۱۱۹، المختصر الفایده فی الفقه الاسلامی، کتاب التراق و التمهید، شرح و متن ج ۲ الفصل الثانی، باندگی استلاف.
 ۳ - در طلاق بدعت این برش مطرح است که اگر کسی زنی را به طلاق بدعت طلاق گفت، آیا چندین محقق می شود؟
 ۴ - صاحب مذهب اربعه می گویند، طلاق بدعی واقع می شود، زیرا منتهی منه بودن آن به خاطر ذات و نفس موضوع نیست. انیم دادن بیع در وقت دعوت برای نماز جمعه، این کار منتهی منه است. اما اگر بیعی هم انجام بگیرد، عمل درستی نخواهد بود. دیگر فقهاء عقیده دارند که طلاق بدعی واقع نمی شود، زیرا نهی دلیل بر ساه است. بنابراین اثری بر آن مترتب نخواهد شد. بگردید به احوال شخصیه در مذاهب چهارگانه اهل سنت (ج یک)، ص ۱۸۵، سید احمد شیخ الاسلامی، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی. لازم به ذکر است از نظر شیعه، طلاق بدعت، اثری بر آن مترتب نیست و طلاق واقع نمی شود.

- ١ - غير المخلول بها بالانفاق .
- ٢ - المطلقة ثلاثاً بالانفاق .
- ٣ - الطلاق المظني ، وقال بعضهم انه فيح وليس يطلق .
- ٤ - الآية عند الامامية خاصة ، حيث قالوا : لا عدة عليها ، وان حكمها حكم غير المخلول بها ، اما الآية ٤ من سورة الطلاق :
 واللاتي ينس من الحيف من نساءكم ان ارتبتم فدينس ثلاثة اشهر ،
 واللاتي لم يحضن ، وليس المراد من اللاتي ينس المعلوم بأسهن ، بل
 معناه ان اللاتي ارضع حوضهن ، ولا تدرون هل اقتطع لمرض او لكبر
 فدينس ثلاثة اشهر . فالتك لم يكن في حكم من علم بأسهن ، بل في
 من تك بأسهن ، بدليل قوله تعالى : ان ارتبتم ، حيث لم يبرف من
 طريقة الشارع إذا اراد ان يبين حكمكم . من الأحكام ان يقول : ان
 شككم حكم هذا الشيء فحكمه كذا ، فمع ان يكون المراد إذا شككم
 في نفس المرأة انها آية او غير آية فحكمها ان تعدد ثلاثة اشهر ،
 واما قوله واللاتي لم يحضن فالمراد به الشابات اللاتي من سن من تحيض ،
 ومع ذلك اقتطع عنهن الدم حلقه او لعارض . وقد ثبت عن آمنة اهل
 البيت روايات كثيرة تفسر الآية بهذا المعنى .
- ٥ - قال الحنفية : المخلوة بالزوجة من دون دخول نوجب العدة ؛
 ولكن لا يجوز للمطلق الرجوع اليها أثناء العدة ، لأنها باتت ، وقال
 الحنابلة : المخلوة كالمخلول تماماً بالنسبة الى وجوب العدة وجواز الرجوع .
 وقلنا انه لا أثر للمخلوة عند الامامية والثانوية .
- ٦ - قال الحنفية : إذا قال لها : انت طالق ثلاثاً باتت ، أو طلقت
 شديدة ، أو كالجبل ، أو أمحش الطلاق ، أو أشده : وما الى ذلك
 يكون الطلاق باتت لا يحسن للمطلق أن يرجع أثناء العدة ، وكذلك يكون
 الطلاق باتت ، إذا طلبها بألفاظ الكتاب التي تعدل عمل الانفصال في
 الحال ، كانت بنة وينة ووربة .

المطلقة ثلاثاً :

اتفقوا على ان من طلق زوجته ثلاثاً لا يحل له حتى تنكح زوجاً
 غيره تكاماً صحيحاً ، ويدخل بها المحلل حقيقة ، لقوله تعالى في الآية

٢٣٠ من سورة البقرة : و فان طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح
 زوجاً غيره ،
 واشترط الامامية واللاكية ان يكون المحلل بالتماء . واكتفى الحنفية
 والثانوية والحنابلة بأن يكون قادراً على الجماع ، وان كان دون البلوغ .
 وقال الامامية والحنفية : إذا اشترط التحليل أثناء العقد ، كما لو قال :
 تزوجك على أن احلك لمطلقك يطال الشرط ، وصدق العقد . ولكن
 الحنفية قالوا : اذا خافت المرأة ان لا يطلقها للمحلل فيمكنها أن تقول
 له : تزوجك نفسي على أن يكون أمر طلاقى بيدي ، فيقول لها : قلت
 هذا الشرط ، وحيطت بصح العقد ، ويكون لها الحق في تطلق نفسها
 متى أرادت . أما إذا قال لها هو : تزوجك على ان يكون امرك بيك
 فان النكاح يصح ، ويلغى الشرط .
 وقال المالكية والثانوية والحنابلة : يطال العقد بالرة إذا اشترط فيه
 التحليل . بل قال المالكية والحنابلة : لو قصد التحليل ، ولم يلفظ به
 يطال العقد .
 واشترط المالكية وبعض الامامية ان يطأها الزوج الثاني وطاً حلالاً ،
 كان تكون خالية من الحيض والنفس ، وان لا يكونا صائمين صيام
 رمضان ، ولكن أكثر الامامية على عدم اعتبار هذا الشرط ، لأن الوطء
 في هذه الحال ، وان كان محرماً فانه كاف في التحليل .
 ومنها من يرى ، فقي تزوجت بأخر ، وفارقها بموت أو طلاق وانقضت
 عنها جاز الأول ان يفقد عليها من جديد ، فإذا عاد وطلق ثلاثاً تحرم
 عليه حتى تنكح غيره ، وهكذا تحرم بسد كل طلاق ثالث ، وغل
 بنكاح المحلل ، وان طلق منة مرة .
 ولكن الامامية تسالوا : إذا طلق نسه مرات للعدة ، وتزوجت
 مرتين فانها تحرم مؤبداً ، ومعنى طلاق العدة عندهم ان يطلقها ،
 ثم يراجعها ، ويطأها ، ثم يطلقها في طهر آخر ، ثم يراجعها ، ويطأها
 ثم يطلقها ويحلها المحلل ، وبعد ان يتزوجها الأول بعقد جديد يطلقها
 ثلاثاً للعدة ، ثم يحللها المحلل ، ثم يتزوجها الأول ، فإذا طلقتها ثلاثاً ،
 وتم طلاق العدة تبع مرات حرمت على المطلق تسماً إلى الأبد ، اما إذا
 لم يكن الطلاق للعدة ، كما لو طلقتها ، ثم راجعها ، ثم طلقتها قبل
 الدخول ، فانها لا تحرم مؤبداً ، بل تحل بمحلل ، وان بلغت الطلقات
 ما لا يحصي العدد .

ولی فقهای اهل سنت معتقدند که حضور دو شاهد الزامی نیست.^۱ و ابرو حنیفه آن را امری مستحب می‌داند و آیه فوق را ناظر بر رجوع مرد به زن در طلاق رجعی می‌داند یعنی حضور شاهد را در رجوع مرد در طلاق رجعی مستحب می‌داند بنابه محض آیه قبل از این آیه^۲ شیخ ابوزهره از فقهای اهل سنت در کتابش الاحوال الشخصية ص ۳۶۵ می‌گوید: نظر فقهای دوازده امامی و اسماعیلیه در باب طلاق با توجه به آیه فوق، حضور دو شاهد عادل است، قرآن علت شهادت را بپند و موعظه می‌داند. آری معمولاً دو شاهد عادل زن و شوهر را نصیحت می‌کنند و این موجب می‌شود که طلاق که مبنو ضرورتین حلال نزد خداوند است ایجاد نشود، اگر ممکن بود، ما در مصر همین رأی را برمی‌گزیدیم.

- خودآزما
۱. برای شخص مطلق چه شرایطی است؟ فقط نام ببرید.
 ۲. طلاق چه کسانی با ولی آنان است؟ توضیح دهید.
 ۳. طلاق سنت به چه چیز گفته می‌شود؟ توضیح دهید.
 ۴. طلاق چه زمانی چه در حال حیض و چه در غیر حیض (در همه شرایط) صحیح است؟
 ۵. آیا طلاق، دارای صیغه خاصی است؟ توضیح دهید.
 ۶. نظر شیخ ابوزهره در مورد حضور شاهد به هنگام طلاق چیست؟
 ۷. عبارت زیر را ترجمه کنید و توضیح دهید.
إذا طلق الشیعی زوجته السنیة، حسب ما تعتقد می، لا ما يعتقد هو فالطلاق فاسد. و إذا طلق السنی، زوجته الشیعیة علی ما يعتقد هو، فالطلاق صحیح.
 ۸. فرق تفویض با توکیل در طلاق چیست؟ و حکمشان را از نظر شیعه و سنی بیان کنید.

۱. الفقه علی المناقب الخمسة، ص ۱۶، ۱۵؛ المختصر النافع فی فقه الامامية، کتاب الطلاق نصوصه المتضمنين، کتاب التراف، اللیمة اللدنیة، کتاب الطلاق الفصل الاول شرح و متن ج ۲. بدین خاطر است که عبدالرحمن الجزیری در کتابش الفقه علی المناقب الازیمة در سراسر کتاب الطلاق هیچ سخنی در ارتباط با حضور شاهد یاد نکرده است. در حالی که در کتاب نکاح اثر حضور شاهد سخن به میان آورده است.

۲. حقوق مدنی زنجینی، ص ۳۰۷.

درس نهم

الطلاق رجعی و بائن

يشتم الطلاق إلى رجعي و بائن ، و انتقروا علی ان الطلاق الرجعي هو الذي يملك فيه الزوج الرجوع إلى المصلحة ما دامت في العسلة ، سواء أراضيت ام لم ترض ، و من شرطه ان تكون المرأة مبخولا بها ، لأن المصلحة قبل النحول لا عدلة لها ، لقوله تعالى في الآية ۴۹ من سورة الأحراب : و يا ايها الذين آمنوا إذا نكحتم المؤمنات ثم طلقنوهن من قبل ان تمسوهن فإلکم عليهن من عدلة نكحنوهن . و من شرط الطلاق الرجعي ايضاً ان لا يكون علی بذل مال، وان لا يكون مكملاً للثلاث .

والمصلحة الرجعية بحكم الزوجية ، و المصلحة كل حقوق الزوج فيحصل الثوارث بن الزوجين لو مات احدهما قبل انتهاء العدة ، ولا يحل للمهر الوجل لأقرب الأجلين إلا بعد مضي العدة دون ان يرجعها المطلق إلى عسسته، و بالمصلحة فالطلاق الرجعي لا يحدث شيئاً سوى عدله من الطلقات الثلاث .

اما الطلاق البائن فلا يملك فيه المطلق الرجوع إلى المصلحة، وهو يشمل عدداً من المطلقات :

ایران ماده ۱۱۳۰ چنین آمده است اصلاحی ۱۳۶۱/۱۰/۸ در مورد زیر زن می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق نماید:

«در صورتی که برای محکمه ثابت شود که دوام زوجیت موجب عسر و حرج است می تواند برای جلوگیری از ضرر و حرج، زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورت میسر نشدن به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود.»

در ماده ۱۱۲۹ می گویند: «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه زن میتواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر او را اجبار به طلاق می نماید همچنین است در صورت جز شوهر از دادن نفقه.»

ماده ۱۱۵۶
«زنی که شوهر او غایب مفقود الاثر بوده و حاکم او را طلاق داده باشد باید از تاریخ طلاق عدّه و فوات نگاه دارد.»

(الاشهاد علی الطلاق) حضور دو شاهد در طلاق،
شیعه امامیه معتقدند که در هنگام اجرای صیغه طلاق حتماً باید دو شاهد عادل که مرد هم باشند حضور داشته باشند و صیغه طلاق را بشنوند. حضور زن و یا جماعت صحیح نمی باشد و دلیل بر سخنان این آیه زیر در سوره طلاق را می دانند.

«... و اشهدوا ذوی عدلی منکم و اقیمو الشهادة لله ذالکم یوعظ به من کان منکم بالله و الیوم الآخر»^۱ دو شاهد عادل برگزید و برای خدا شهادت دهید این موجب پند و موعظه کسانی از شماست که به خدا و روز جزا ایمان دارند.»

که خود را طلاق دهد صحیح است، چنان که امروز در دوائر ازدواج زن شرط می کند که در صورت اعتیاد شوهر، او را جانب شوهر وکیل در طلاق گفنی خود باشد. در ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی آمده است: «طرفین عقد ازدواج می توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند مثل اینکه شرط شود هر گاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید، بر علیه حیات زن سوء ظن یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر قابل تحمل نباشد، زن وکیل و وکیل در ترکین باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه نهایی خود را مطلقه سازد» قانون مدنی ایران، ۱۳۷۱، تدوین فرج الله تهرانی.

۱. در سال ۱۳۷۰ ماده نوزدهم به این شکل اصلاح شد: در صورتی که دوام زوجیت، موجب عسر و حرج زوج باشد وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوج به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود، قانون مدنی ایران، تدوین فرج الله تهرانی، ۱۳۷۱. ۲. سوره الطلاق، آیه ۲.

کتاب الفقه علی المذاهب الخمسه گفته شده است که با چنین گفتاری طلاق متحقق نمی شود. امامیه اعتقاد دارند طلاق باید منبجز باشد یعنی مطلق به هیچ شرط و صفت نباشد^۱ و همچنین با نذر و عهد و قسم نیز طلاق متحقق نمی گردد.^۲

اما سایر مذاهب فقهی اهل سنت اعتقاد دارند که با هر لفظ و کتابت اعم از اینکه با کتایه باشد یا با صراحت طلاق تحقق می یابد و طلاق می تواند منبجز نباشد و مطلق و مقید به شرط و صفت (و یا نذر و عهد و قسم) باشد^۳ امامیه معتقد است که به طلاق واقع نمی گردد مگر با شرایط مذکوره و مهوده خویش با رجوع در سه بار و طلاق در سومین زمان، بنابراین در یک مجلس با گفتن سه بار صیغه طلاق راه سه طلاق متحقق نمی شود و فقط یک طلاق محسوب می گردد و یک قول دیگر این است که یک بار طلاق هم متحقق نمی گردد.^۴ ولی فقهای مذاهب اهل سنت معتقدند که در یک مجلس سه بار طلاق گفتن می تواند با گفتن سه بار صیغه طلاق، را متحقق شود.^۵

بعد از آنکه در دانشگاه الازهر مؤسسه دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیه به رهبری عالم بزرگ شیخ محمود شلتوت تأسیس و بحثهای فقه مقارن موسوم و شیعه جزء مذاهب رسمی شناخته شد ابتداء ایشان رأی شیعه را در عدم وقوع سه طلاق در یک مجلس و همچنین حضور دو شاهد را پذیرفتند و بعدها محاکم مصر نیز عقیده شیعه را پذیرفته و به مرحله اجرا درآوردند.^۶

در این ارتباط پاره ای معتقدند که علت شیعه شدن سلطان محمد خدابنده (الجاتیو) همین مسأله بود که توسط علامه حلی، به او گفته شد که زنتش بر او حرام نشده و نیاز به محال نیست و او می تواند رجوع کند.^۷

بنا به عقیده امامیه طلاق که ابتداء در اختیار مرد است مرد نمی تواند حق طلاق را به زن تفویض کند که زن بتواند خود را طلاق دهد ولی فقهای اهل تسنن معتقدند تفویض طلاق به زن صحیح است.^۸ البته در بعضی موارد حاکم شرع نیز می تواند طلاق بدهد در این مورد قانون مدنی

۱. من آنکه بگوید اگر فرد باران باید نورها هستی که طلاق متحقق نمی شود.

۲. الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۲۱۴.

۳. چنانچه کتاب نیمیة المسلمین، المختصر التابع، الفقه علی المذاهب الخمسه در همان بخش لیلی واللمة الدمشقی بالذکر

۴. الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۲۱۲.

۵. عین الرحمن الجزیری از فقهای اهل سنت نیز سه طلاق در یک مجلس را قبول ندارد و می گوید در عهد رسول خدا و ابوبکر

و دوستان از خلاف عسر مسلمانان چنین طلاقی را سه طلاق محسوب نمی کردند و فقهای چون ابن عباس، طاووس، عکرم، ابن

سحر نیز مخالف آن بودند و دو سال پس از عصر عمر چنین طلاق باطل شد. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۱۲۲، ۱۲۱.

۶. به الفدیج، ج ۴، ص ۱۷۸ الی ۱۸۰ مراجعه شود.

۷. بحث نیمیة الطلاق.

۸. الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۲۱۲ و ۲۱۳ اگر مرد زن را نکاح کند که در صورت تحقق لان شرط از جانب او وکیل باشد

ببین طهوری تا حیض نبیند طلاق او صحیح نیست.
 زنانی که دارای شرایط زیر هستند اگر چه در حیض یا نفاس باشند طلاقشان صحیح است:

۱. بعد از عقد شوهر بر او نزدیکی نکرده باشد.
 ۲. زائمه یا آئسه باشد یعنی در سنی باشد که دیگر حیض نبیند.
 ۳. در طهور قبل از حیض که در آن طلاق داده می شود، شوهر بر او نزدیکی نکرده باشد.
 ۴. حامله باشند.
 ۵. شوهرشان غایب و از وضعیت زن خویش با خبر نباشد.
 ۶. کمتر از نه سال باشد یعنی صغیره باشد.
- ولی در سنی است که باید حائض باشد زوج او سه ماه باید صبر کند.^۱
 فتوای اهل سنت در تمام مسائل فوق با ما هم عقیده هستند ولی آنان از آنجا که نمی بر یک چیز را دال بر نساد از آن چیز نمی دانند.^۲ فقط دال بر تحریم می دانند طلاق را در صورت فقدان یکی از شرایط فوق صحیح می دانند ولی کارش را گناه و معاصی می شمارند.^۳

صیغه

بنا به عقیده امامیه صیغه طلاق مخصوص است به هیت و وزن طلاق، که مشتق از ماده طلاق است. و با وزنها و شکلهای دیگر از ماده طلاق به هیچ وجه طلاق به وقوع نمی پیوندد و همچنین از کلمات و الفاظ دیگر و با کتابت چه صراحت داشته باشد و چه با کتابه باشد، طلاق متحقق نمی شود.^۴

بنا به عقیده محقق حلی اگر از شخصی پرسیده شود که آیا زوجیت را طلاق دادی وی با قصد انشاء بگوید و بله، طلاق صورت می گیرد. و بیغ لو قال ما طلقت فلان؟ فقال نعم. ولی در

۱. المختصر الطالع فی فقه الامامیه، جعفرین حسن علی معروف به محقق حلی، «صیغه الناقیه کتاب الطلاق تنصیر المسلمین، حسین بن یوسفین علی بن مطهر حلی معروف به علامه حلی، کتاب الفراق، الفقه علی المذاهب الخمسه، محمد جواد منیه، المطبعه من ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ الطبعه السابعة الدمشقیه، شرح و متن ج ۲، کتاب الطلاق، این چهار کتاب با اندکی اختلاف مسائل فوق را مطرح نمودند.
 ۲. بحثی است در اصول در قسمت نهم، که آیا نهمی از یک چیز ثلاث بر نساد آن چیز دارد یا نه؟ عدلی در مسائلات قبول دارند زنی در عادات تهیه نرند آن هم با بر حسب ولایت لبت یا شریع، رجوع شود به، معالم الاصول و کتابه الاصول و دیگر کتب اصولی.
 ۳. الفقه علی المذاهب الخمسه، من ۱۹۱۱، حلقه مدنی زنجین من ۲۰۲۳.
 ۴. تنصیر المسلمین، کتاب الفراق الفصل الاول المختصر اذنیق، کتاب الطلاق، الفقه علی المذاهب الخمسه، صیف من ۱۹۱۳ و ۱۹۱۲، التمهید الدمشقیه، ج ۲، شرح و متن الفصل الاول.

را با اختیار خورده باشد صحیح است* ولی طلاق شارب شرب حلال که بدان وسیله مست شود، صحیح نیست.^۱ تا عقوبت و کیفری باشد برای آن کسی که به نوشیدن حرام افتاد و تا فرقی باشد بین او و کسی که به نوشیدن حلال، مست شد.^۲

در قسمت سوم فقط حقیقتها می گویند که طلاق مکرره و مجبور صحیح است ولی محاکم

مصر طلاق آدم مست و مجبور را صحیح نمی دانند.

در قسمت چهارم حنفیه و مالک و شافعی طلاق شخصی که به شوخی و سهر و اشتباهی

طلاق بدهد صحیح می دانند ولی احمدین حنبلی در این قسمت با آنان مخالف است.^۲

در ضمن به نظر امامیه، ولی می تواند از طرف شخص مجنون زنی را طلاق بدهد ولیکن

نمی تواند از جانب صغیر یا آدم مست طلاق بدهد.^۳

ولی همه پنج مذهب فقهی اسلامی اتفاق دارند که طلاق شخص صغیه صحیح است.^۴

در قانون مدنی ایران ماده ۱۱۳۷ چنین آمده است:

ولی مجنون دائمی می تواند در صورت مصلحت مولی علیه، زن او را طلاق دهد،

مطلقه

زنی که طلاق داده می شود باید دارای شرایط زیر باشد تا طلاق او صحیح باشد:

۱. به عقد دائمی زناشویی درآمده باشد.
۲. از حیض و نفاس پاک باشد در صورتی که زن دارای شرایط زیر باشد و اگر این شرط را نداشته باشد طلاق او در حیض یا نفاس صحیح است.
- الف، ۲- شوهرش بر او نزدیکی کرده باشد البته مراد بعد از عقد است.
- ب، ۲- شوهرش غایب و مفقود نباشد.
- ج، ۲- در طهوری^۵ باشد که شوهر در آن (حالت عدم حیض) بر او نزدیکی کرده باشد بنابراین در

* اشاره به فاعله، الاذنیق بالاخیر لا ینافی الاختیار
 ۱. الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۲، ص ۷۸۲، ۷۸۳ در ضمن می افزاید اگر شراب مباح که هیچ مست کننده نیست، را یا شامد، ولی در مست شود طلاق صحیح نیست اگر کثیرش مست کننده باشد مثل صل را یا شامد، طلاق صحیح است.
 ** بگردید به احوال شخصیه در مذاهب چهارگانه اسلامی، ج اول، سید اسد شیخ الاسلامی، مرکز نشر دانشگاهی من ۱۳۸۱، چاپ اول، ۱۳۷۰.
 ۲. الفقه علی المذاهب الخمسه، محمد جواد منیه، کتاب الطلاق، المطلق من ۱۱۰۰، ۱۱۰۹.
 ۳. تنصیر المسلمین، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، کتاب الفراق.
 ۴. الفقه علی المذاهب الخمسه، محمد جواد منیه، طلاق من ۱۹۱۱، الطبعه السابعة.
 ۵. زمانی که زن حیض نباشد.

داستانی مفصل و طولانی دارد.^۱ این زمان بگذار تا فصل دگر شرح این مهران و این خون چگر ولی به طور مجمل و سرسته می‌گیریم که تفاوت‌های عمیق وجودی زن و مرد که آن را موجودی احساسی و عاطفی ساخت و این موجودی حسابگر و منطقیتر، چنین قانونی را اقتضا می‌کند.

بحث ما که درباره طلاق در فقه اسلامی است چنین اقتضا می‌کند که از همه این مسائل بگذریم ولی به این نکته اشاره می‌کنم که طلاق در اسلام اگر چه امری مباح است ولی به مثابه یک درجه اطمینان (سوپاپ اطمینان) است در محفظه سخت ماشین حیات اجتماعی آدمیان و بنابراین در شکل طبیعی ازدواج، طلاق ایفای شناخته شده است.^۲

در یک روایت از علی (ع) که خود از پیامبر نقل کرده است چنین آمده است:
 «تزوجوا ولا تطلقوا فان المطلق یتهم منه العرش»^۳

احکام طلاق

معمولاً در کتب فقهی در بخش کتاب الطلاق مسائل مربوط به طلاق را در سه قسمت خلاصه می‌کنند: اول ارکان طلاق، دوم اقسام طلاق، سه مسائل و احکامی که مازاد بر این دو می‌گنجد.

مطلق

در بخش ارکان طلاق از چند مطلب بحث می‌گردد ابتدا شرایط مطلق یعنی طلاق دهمنده گفته می‌شود که در یک جمع بندی کلی بنا به نظر امامیه به قرار زیر است:

الف) بلوغ ب) عقل ج) اختیار د) قصد^۴

در این چهار مسأله مذاهب گوناگون اسلامی در فقه با هم اختلاف دارند.

حنبلها طلاق بجهت میز کمتر از ده سال را صحیح می‌دانند و در قسمت دوم چهار مذهب حنبلی شافعی، مالکی، حنفی، می‌گیرند طلاق کسی که مست است در صورتی که شراب حرام

۱. هم در فقه شیعه این حکم اعماء شده است که بگردید به کتب نظام حقوق زن در اسلام، شهید مرتضی مطهری و هم در فقه اهل سنت بگردید به کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری، ص ۱۳۷ ج ۴.

۲. متن روایت از رسول الله چنین است: «ایضاً الحلال الو تم علاقه الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۲، ص ۱۲۶ عبدالرحمن الجزیری»

۳. حقوق مدنی زوجین، دکتر محمد باقر معتمد ص ۲۱۲ ازدواج کنید ولی طلاق ندیدم زیرا مرثی خداوند از آن به لرزه

درمی آید.

۴. اللغه العربیه شرح و متن ج ۲ کتاب الطلاق، الفصل الاول، المختصر النافع فی فقه الامامیه، علاء علی ص ۱۹۷.

طلاق

طلاق را از مجموع احکام و مسائل فقهی مذاهب اسلامی آمده است می‌توان چنین تعریف کرد:

«جدایی و انفصال زن و مردی که با عقد دائم زندگی مشترکی را آغاز کردند و این جدایی با لفظ خاصی آغاز و ابتداءً فقط در اختیار مرد است.»

اینکه جدایی و به هم خوردن کانون زندگی و به سرری گراییدن گرمی محبت گروهی از انسانها، دل هر انسانی را می‌آزرد. بدین خاطر تعدادی از ادیان و صاحب‌نظران طلاق را به طرز کلی ممنوع و ملغی دانسته‌اند. و از آن به عنوان یک جنایت نام برده‌اند که معروفتر از همه دین مسیح (ع) می‌باشد.

با چشم‌پوشی از همه مسائلی که در ازدواج و ادامه زندگی زن و مرد مطرح است و اوقات بسیاری از متفکران اعم از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و مصلحان اجتماعی و علمای تربیت را به خود معطوف ساخته است به یک نکته کوچک ولی بس مهم اشاره می‌کنیم که زندگی دو انسان چون دو قطعه آهنی نیست که با کار یک جوشکار به همدیگر جوش بخورند، دو انسانند با تمام ابعاد بسیار متنوع و جودیشان و اختلاف فکر و سلیقه و تربیت، به این ترتیب در این گذرگاه حیات چندتر حساب احتمالات قوی است که این دو انسان هرگز نتوانند کنار هم زندگی بکنند و

زندگی‌شان یعنی مرگ تدریجی‌شان.

با توجه به این ضرورت از گذشته‌های دور تا به حال ادیان و قانونهای مختلف ضرورت وجود طلاق را تشخیص داده و آن را امضا نمودند که از جمله می‌توان مذاهب و مکاتب زیر را

نام برد، حمورابی، هندو، زرتشت، قانونهای قدیم یونان و روم و اسلام. (و با توجه به این واقعیت بود که قوانین اروپایی علی‌رغم مخالفت دین مسیح، طلاق را تصویب کردند).

در همه این مکاتب و قوانین طلاق ابتداءً در اختیار مرد نیز قرار داده شده است که این خود

ذلك كما أجازت أن يكون الطلاق مطلقاً ومقبلاً مثل أن خرجت من الدار فانت طالق ، وإن كلمك أبوك فانت طالق ، وإن قلت أنا كذا فانت طالق . وكل امرأة أتزوجها فهي طالق ، يقع الطلاق بمجرد حصول العقد عليها ، وما إلى ذلك مما لا يتسع له المقام . وقد أجازت المذاهب أيضاً الطلاق بغيره إلى المرأة ولك غيرها ، كما أجازت وقوع الطلاق ثلاثاً بلفظ واحد . وقد سord قهواه للمذاهب المصنفات الطوال الغرض التي لا طائل تحتها إلا منع كيان الأسرة ، ووضعها في كنف عقرت^(١) .

وقد اجتحت المحكمة المصرية بأخذها في كثير من شؤون الطلاق باللحظ الامامي . هذا ، وإن للمذاهب الأربعة لم تشترط الأشهاد لصحة الطلاق بخلاف الامامية ، حيث اعتبروه ركناً من أركانه ، ونحن ندع الكلام فيه إلى الشيخ وأبو زهرة ، .

الأشهاد على الطلاق :

قال الشيخ أبو زهرة في الأحوال الشخصية ص ٣٦٥ :
 قال قهوه الشيعة الامامية الاثنا عشرية والاسماعيلية : ان طلاق لا يقع من غير اشهاد عدلين ، لقوله تعالى في احكام الطلاق واتقائه في سورة الطلاق : « واشهدوا ذوي عدل منكم واقبوا الشهادة فذلك يعظّم به من كان منكم يؤمن بالله واليوم الآخر ، ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ، ويرزقه من حيث لا يحتسب » . فهذا الأمر بالشهادة جاء بعد ذكر انشاء الطلاق ، وجواز الرجعة ، فكان مقتضى ان يكون راجعاً اليه وان تليل الاشهاد بأنه يعظّم به من كان يؤمن بالله واليوم الآخر ، يرشح ذلك ويقره ، لأن حضور الشهود المعلوم لا يخلو من موافقة حصة بزجوها إلى الزوجين ، فيكون لها مخرج من الطلاق الذي هو أبيض الحلال إلى الله سبحانه وتعالى . والله لو كان لنا ان نخار للمسلمين به في عصر لاخترنا هذا الرئي ، فيشترط لوقوع الطلاق حضور شاهدين عدلين .

(١) نقل صاحب تلميس البشره من اعلام مالك انه قال : لو تزوم الرجل ان يطلق امرأته يقع طلاق بنفس الغرم ، وإن لم يطلق به . ص ٤٩ ، تعليقه الاول .

وكما فرض الامامية قيوداً على الطلاق والمطلقة والصيغة قد يفرسوا قيوداً أيضاً على الشهادة ، وحكموا بأنه لو كملت جميع الشروط ، ولم يسع انشاء الطلاق شاهدين عدلان لم يقع الطلاق ، فلا يكفي شاهد واحد ولو كان بدلاً بل « معصوماً »^(١) . ولا ان يشهد احدهما بالانشاء والآخر بالانقار ، ولا شهادة جماعة ولو بلغوا حد الشايخ واقادوا العلم ، ولا شهادة النساء مشردات ولا منضيات إلى الرجال ، كما انه لو طلق ثم اشهد لم يكن شيئاً .

اذا طلق النبي زوجته الشيعية :
 إذا كان تزوج سنياً . والتزوجة شيعية وطلقها طلاقاً مطلقاً ، أو في طهر القارية ، أو في حان الحيض أو النفاس ، أو بغسر شاهدين عدلين . أو حلف عليها بالطلاق ، أو طلقها بقوله : حبلك على غاريك ، وما إلى ذلك مما هو صحيح عند السنة فاسد عند الشيعة ، فهل يحكم الشيعة بصحة هذا الطلاق ، وتكون المطلقة على هذه الحال حلية يجوز التزويج بها بعد انقضاء العدة ؟

الجواب :
 لقد أجمع الامامية كلمة واحدة على التزم كل طائفة بما تدعي^(٢) وترتب آثار الصحة على بيعوات ابايعها وميراثهم ووزواجهم وطلاقهم إذا أوقعوها على وفق شريعتهم ، فقد ثبت الرواية على أئمة أهل البيت و الزومهم من ذلك ما ألزموا أنفسهم . وفي رواية أخرى ان الاسم السائد على عن امرأة طلقها سني على غير السنة التي هي شرط في صحة الطلاق عند الشيعة ، فقصال : « تزويج . ولا تترك المرأة من غير زوج . وفي رواية ثالثة « يجوز على أهل كل دين ما يستظنون ، وفي رابعة « من دان يدين قوم لزمته أحكامهم » . (الجواهر ج ٥ بحث صيغة الطلاق) .

وعليه إذا طلق الشيعي زوجته السنة حسب ما تعتقد هي لا ما يعتقد هو فالطلاق فاسد . وإذا طلق السني زوجته الشيعية على ما يعتقد هو فالطلاق صحيح .

(١) الصحيح بلفظ مسوم صاحب الجواهر .
 (٢) في كتاب تلميس البشره لأبي زيد الديلمي اخذني بان الاسلام عند النبي صيغة ان يترك أهل القعدة على ما يستظنون ويدينون ، وعند صاحب أبي يوسف وعند لا يتركون .

عن طلاق الزوجة البالغة المدخول بها غير الحامل إذا كانت غير طاهر،
أو في طهر واقصا فيه ، ولكن البتة قالوا : ان النهي التحريم لا القضاء،
وان من أوقع الطلاق بدون تحقق الشروط بآتم ويمتاق ، ولكن يصح
طلاجه . وقال الشيعة ان النهي للقضاء لا التحريم ، لأن مجرد التلفظ
بالتطلاق غير محرم ، وإنما يقع القصد . وقوع الطلاق لغواً كأنه لم يكن ، تماماً
كأنه لم يقع ، وإنما يقع القصد . فإن التلفظ بالتحريم لا يحرم ، بل لا
يحقق التعلل والاتصال .

ثم ان الامامية أجازوا طلاق خمس من الزوجات في الحيض أو في
غيره :

١ - الصغيرة التي لم تبلغ التاسعة .

٢ - التي لم يدخل بها الزوج نياً كانت أو بكرًا ، حصلت الخلوة
بها ، أو لم تحصل .

٣ - الآية، وهي البالغة من المسنين ان كانت غير قربية والسنين
ان تكهنا .

٤ - الحامل .

٥ - التي غاب عنها زوجها شهراً كاملاً ، على أن يفسخ الطلاق
حال غيابها عنها بحيث يتغير عليه معرفة حالها : هل بقي في حيض أو

في طهر ، والمحبوس كالغائب .

وقال الامامية : ان الزوجة التي في سن من تحيض ، ولا ترى الدم
خلقة ، أو لرئس ، أو تقاس . لا يصح طلائها إلا بعد أن يسلك عنها
الزوج ثلاثة أشهر ، وتسمى هذه بالشرابة .

الصيغة :

قال الامامية : لا يقع الطلاق إلا بصيغة خاصة ، وهي انت (طالق)
أو فلاة طالق ، أو هي طالق ، طلق قال : الطالق أو المطلق أو طالقت
أو الطلاق أو من الطلقات ، وما إلى ذلك لم يكن شيئاً ، حتى ولو

تكرر الطلاق ، لأن هيئة (طالق) لم تحقق ، وان تحققت للادة ،
ويشترط أن تكون الصيغة فصية غير ملحوة ولا مصحفة ، وأن تكون

وغيره .

بجودة عن كل قيد حتى ولو كان معلوم ، التحقق مثل إذا ظلت الشين
ومحو ذلك .

ولو حذر زوجته ، وقصد تفويض الطلاق إليها ، فاختارت نفسها
بفصد الطلاق لا يقع عند المحققين من الامامية ، وكذلك لا يصح لو

قيل له : هل طلق زوجك ؟ فقال : نعم فاصماً أثناء الطلاق .
ولو قال : انت طالق ثلاثاً ، أو انت طالق انت طالق انت طالق تقع

طالقة واحدة مع تحقق الشروط . ولا يقع الطلاق بالكتابة ولا بالإشارة
إلا من الأخرس العاجز عن النطق . ولا يقع بغير العريضة مع القدرة

على التلفظ بها . والأولى للأعجمي والأخرس أن يوكلوا بالطلاق عنها
ان أمكن . وكذلك لا يقع الطلاق مند الامامية بالخلف واليمين ، ولا

بالنذر والمهد ، ولا بشي الا بلفظ (طالق) مع تحقق الشروط والتبويد.
قال صاحب الجواهر قلاً عن الكافي : وليس الطلاق إلا كالأرور

بكر بن أعين ، وهو أن يقول لما ، وهي طاهر من غير جماع : انت
(طالق) وشهد شاهدين عدلين ، وكل ما سوى ذلك فهو ملغى ، ثم
قل صاحب الجواهر عن الانتصار اجماع الامامية على ذلك .

وبالتالي ، فان الامامية يضيئون دائرة الطلاق الى أقصى الحدود ،
ويفرضون القيود الصارمة على المطلق والمطلقة ، وصيغة الطلاق وشهوده،

كل ذلك لأن الزواج عصمة ومودة ورحمة ، وميثاق من الله ، قال
تعالى في الآية (٢١) من سورة النساء : « وقد أفضى بعضكم الى بعض
وأخذن منكم ميثاقاً عظيماً ، وفي الآية (٢١) من سورة الزوم : « ومن

آياته ان خلق لكم من أنفسكم أزواجاً لعلكم تهتدون ، ومن آياته
ورحمته . وفي الآية (١٠) من سورة المتحنة : « ولا تحسبوا بعصم

الكوافر ،
أذن لا يجوز حال ان نفق هذه الصفة ، والرحمة ، وميثاق
المهد والميثاق الأصيل أن نفقاً فاقماً لكل ذلك بان الشئ قد خلق
الزواج ، ونفقه بعد ان آيته وأزمته بالرحمة والرحمة .

ولكن للذئاب الأخرى قد أجازت الطلاق بكل ما دل عليه لفظاً
وكتابة ، وصراحة وكتابة مثل أنت على حرام ، وأنت طلق ووربة

وإدعي فتروحي ، وحملك على غارليك ، والمثلي بأهلك وما إلى

أبى الخطأ والبيان وما استكروها عليه ، ما علنا الحنفية فانهم قالوا :
يقع طلاق الكره .

والمسل في عاكم مصر على علم الأئمة بطلاق الكره والسكران .

٤ - التقصد ، فلو نطق بالطلاق سهواً أو غلطاً أو مزلاً فلا يقع

الطلاق عند الامامية .

وقال أبو زهرة في ص ٢٨٣ ويقع في اللدب الحنفى طلاق كل

شخص ما عدا الصغير والمجنون والمتموه ، ويقع طلاق المازل والسكران

من محرم والمكره . . . وقال في ص ٢٨٦ : . من القدر في اللدب

الحنفى ان طلاق المخطيء والثانى يقع ، وفي ٢٨٤ وقد وافق مالك

والشافعى ابا حنيفة وأصحابه بالنسبة للهارل ، وخالفه أحمد ، فلم يقع

طلاقه عنده . . . وقال ابن رشد في بداية الجهد ج ٢ ص ٧٤ : وقال

الثانى وأبو حنيفة : لا يحتاج الطلاق الى نية . .

وروى الامامية عن أهل البيت : لا طلاق الا لمن اراد الطلاق ..

لا طلاق الا بنية . . . وقال صاحب المبررات : لو وقع الطلاق ، وبعد

الطلاق بالصيغة قال : لم أقصد الطلاق يقبل منه ما دامت المرأة في العدة ،

لأنه اختيار عن نية التي لا تعلم الا من قبله .

طلاق الولي :

قال الامامية والحنفية والشافعية : ليس للأب ان يطلق ابنه الصغير ،

لحديث : . الطلاق لمن أخذ بالباطل . . . وقال للالكية : للأب ان

يتابع زوجة ولده الصغير . وعن أحمد روايات .

وقال الامامية : اذا بلغ الصبي قاصد العقل فلا يبي أو جده من جهة

الأب ان يطلق عنه مع وجود المصلحة ، فإن لم يكن أب وجد لأب طلق

عنه الحاكم ، وقدما ان الامامية يجيزون لزوجة المجنون ان تفسخ الزواج ،

وقال الحنفية : اذا تضررت زوجة المجنون من معاشرته ، رفضت ،

أمرها الى القاضي ، وطلبت منه التراق ، والقاضي ان يطلق للفسخ الضرر

عن الزوجة ، وليس لأب الزوج أبة سلطة .

وافق المسج على أن الشفيه يصح طلاقه وختمه" : :

الطالعة :

يشترط في الطالعة أن تكون زوجة بإتفاق المسج ، ويشترط الامامية

خاصة لصحة طلاق الدخول بها غير الآبة والحامل أن تكون في طهر

لم يوافقها فيه ، فلو طلقت ، وهي في الحيض أو في النفس أو في طهر

الواقعة فسد الطلاق

قال الرازي في تفسير الآبة ١ من سورة الطلاق : يا ايها النبي : اذا

طلقت النساء فطلقوهن لعنتن . . . قال ما نصه بالحسرف : . . . في زمان

عنتن ، وهو الطهر بالجماع الأمة ، وقال جماعة من القسرين : الطلاق

قصد أن يطلقها طاهرة من غير جماع ، وبالجملة فالطلاق حال الطهر

لازم ، ولا لا يكون سبياً ، والطلاق في السنة إنما يتصور في البانعة

للدخول بها غير الآبة والحامل . . . إذ لا سنة في الصغيره وغير الدخول

بها والآبة والحامل .

وهنا عين ما نقوله الامامية .

وفي كتاب الفخي ج ٧ ص ٩٨ الطبعة الثالثة : معنى طلاق النسبة

الطلاق الذي وافق أمر الله تعالى ، وأمر رسوله (ص) ، وهو الطلاق

في طهر لم يصحها فيه ، وفي ص ٩٩ من الكتاب المذكور : ان طلاق

البدعة هو أن يطلقها حائضاً أو في طهر أصابها فيه ، ولكن إذا فصل

أتم ، ووقع في قول عامة أهل العلم ، قال ابن المنذر وابن عبد البر :

لم يخالف ذلك إلا أهل البدع والفضالة . . . !! وإذا كان اتباع أمر الله

وسنة نبيه بدعة وضلالة فينبغي أن يكون اتباع الشيطان سنة وهدياً !!

وهما يمكن ، فإن السنة والشعة قد انفقوا على ان الاسلام قد نسي

(١) قال الأستاذ الحنيف في كتاب ترقق الزواج ص ٥٥ : ويرى الامامية جواز طلاق الحيفه

بإذن ولي كما نص على ذلك في شرح شرائع الاسلام ولا وجود لهذا النص في الكتاب المذكور

من المبررات لان صاحب الكتاب ينقله من غير مكان بل لا وجود لهذا النص في جميع

كتب الامامية ، والوجود في شرح شرائع الاسلام ان له ان يطلق بدون عقد الولي . راجع

المبررات ج ٤ باب المهر .

- خودآزما
۱. نفقه زن به عهده چه کسی است؟ توضیح دهید.
 ۲. زن ناشزه به چه کسی گفته می شود؟ توضیح دهید.
 ۳. دواء و داروی بیماریهای زن به عهده چه کسی است؟ توضیح دهید.
 ۴. آیا زن شاغل واجب النفقه است یا خیر؟
 ۵. آیا نفقه در صورت تعیین قاضی، قابل تغییر است؟
 ۶. عبارت زبیر را ترجمه کنید.
- اذا خرجت الزوجة من بيت الزوج مدعية الطرد، وانكر هو، فعلها البتة، وعليه اليمين، حيث لا يجوز لها الخروج الا بيمين^۱، وقد دعت وجود فعلها الاثبات.
۷. فسح نکاح با طلاق چه فرقی دارد؟

۱. ادعای بیرون راندن از خانه کند.

۲. به دلیلی نوحه کند.

درس هشتم

المطلق

يشترط في المطلق شروط :

- ۱ - البلوغ ، فلا يصح طلاق الصبي ، وإن كان مميزاً بالاتفاق ما عدا الحائضه فإيهم قالوا : يقع طلاق المميز، وإن كان دون عشر سنين.
- ۲ - العقل ، فلا يصح طلاق المجنون مطبقاً كان أو دورياً حال جنونه ، ولا النسي عليه ، ولا الذي غاب عقله بسبب الحمى فصار بهذي ، واختلوا في السكران ، فقال الامامية : لا يصح طلاقه حال وقال الأربعة^(۱) : يصح إذا تناول السكر للحرم باختياره ، أما من شرب مباحاً فغاب عقله ، أو اكراه على الشرب فلا يقع طلاقه .
- ويصح طلاق النضبان مع تحقق قصد الطلاق ، وإذا خرج عن شومره وإدراكه بالمره يكون حكمه حكم المجنون .
- ۳ - الاختيار ، فلا يقع طلاق المكره بالاتفاق ، لحديث ارفع عن

(۱) صح الحنفية والشافعية بسنة طلاق السكران ، ومن اثنائي واحد يقولان اوجسها انه يقع .

می شود محل اختلاف است چنان که حنفیه صرف ماندن زن را در خانه موجب نفقه می دانند و اطاعت در فراش (تزدیکی) (تمکین) را در محدوده، نشوز داخل نمی دانند و به عکس سایر مذاهب تمکین (اطاعت در فراش و تزدیکی) را موجب نفقه می دانند و عدم آن را موجب نشوز و اگر زن برای ادای فریضه حج از منزل خارج شود، شافعی و حنفیه آن را موجب اسقاط نفقه می دانند ولو امامیه و حنابله می گویند: موجب اسقاط نفقه نمی شود.^۱

مقدار و اندازه نفقه
مورد اتفاق همه مذاهب فقهی اسلامی است که نفقه زن به سه چیز مسلم است: خوراک، پوشاک و مسکن و باز مورد اتفاق است که نفقه شخص ثروتمند تأمین رفاه در همان اندازه است و نفقه شخص فقیر نیز به همان اندازه. (یعنی متناسب با اقران و امثال خود، مطابق عرف جامعه) به عبارتی زن از کدام طبقه و طایفه است و در خانه پدر و فامیل چگونه زندگی می کرد در رفاه بود یا در فقر؟

حالا اگر شوهر از درآمد خوبی برخوردار بود و زن از خانواده ای فقیر بود و یا به عکس، حال کدام یک باید مورد تنجش و میزان تعیین نفقه قرار گیرد؟ در اینجا مذاهب فقهی پاسخ متفاوت داده اند. اکثر امامیه معتقدند که متناسب مردم بلد و شهر، باید خوراک و پوشاک و مسکن زن تهیه شود. و بعضی دیگر گفته اند که حال مرد، میزان قرار می گیرد. آیا دواء و مخارج پزشکی جهت معالجه، مانند دارو یا جراحی، در محدوده نفقه واجبه زن است؟ این مسأله نیز مورد اختلاف است. از حنفیه نقل شده است که دارو و میوه بر شوهر واجب نیست البته هنگام دعوا و نزاع.^۲ شیخ محمد حسن نجفی صاحب کتاب جواهر از فقهای امامیه گفته است: زن مستحق دارو و حجامت و حمام نیست مگر به هنگام سرما.^۳

و در تحریر الوسیله امام خمینی آمده است که اگر درمان و دارو از نوعی باشد که معمولا انسانها بدان امراض دچار می شوند مانند سرماخوردگی یا بیماریهای گوارشی و تنفسی تأمین آن، بر شوهر واجب است و اگر از بیماریهای صعب باشد که ندرتاً آدمیان به آن دچار می شوند و در درمان آن نیازمند به مال کثیر است، بر شوهر واجب نیست^۴ لکن مؤلف (شیخ محمد جواد

۱. این مطلب نالین برترسی است. و از طرفی موجب ابتلاء بسیاری از افراد نیز است، مرگاه زنی در اداره و پاساژهاش کار می کند و شوهر او بدین راهی نیست و از طرفی زن نیز به موجب اقرار دولتی و قوانین استعمالی موظف به رفاه بدانشها و کار کردن است آیا این زن ناشزه است؟ یا اینکه این مسأله به مسأله مذکور در فریضه حج ملحق می گردد و موجب اسقاط نفقه زن نمی شود؟ قابل توجه اینکه مؤلف، چگونگی و شکل اطاعت از شوهر را یک مسأله مرفی دانست.
۲. جواهر الکلام، کتاب النکاح.
۳. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۱۶، ۳۱۷.

مغنیه) بر آن است که در این صورت اخیر نیز اگر شوهر غنی است و زن درآمدی ندارد، از باب اینکه زن همسر اوست و او شایسته ترین فرد بر اوست باید مخارج او را بدهد و اگر هر دو فقیرند همدیگر را کمک کنند.

زن شاغل
حنفیه تصریح کردند که مرگاه زن شاغل باشد (در جایی کار کند) به گونه ای که در خانه نماند، و شوهرش هم از او بخواهد که در خانه بماند، در این صورت نفقه ای برای زن نخواهد بود. در این مطلب همه متفقند به ویژه آنکه همه مذاهب فقهی تصریح کردند که برای زن خارج شدن از خانه جایز نمی باشد مگر با اجازه شوهر. بلکه شافعی و حنبلیه تصریح کردند که حتی اگر زن با اجازه شوهر از خانه خارج شود باز هم نفقه او ساقط می شود.

لکن نظر دقیق متقاضی است که در این موضوع، چند مطلب را باید از هم جدا کرد. و آن اینکه مرگاه کسی به هنگام عقد بدانند که زنش شاغل است و شغل او مانع از آن است که او در خانه بماند، حکم این مطلب فرق می کند با کسی که هنگام عقد ندانند که زنش شاغل است. بدین ترتیب اگر شخصی بدانند که زنش شاغل است و سکرت کرد و با او شرط نکرد که شغلش را رها کند حتی برای او نیست و اگر از زن ترک شغل را هم بخواهد و زن خواسته اش را اجابت نکند، نفقه زن ساقط نمی شود و مرد موظف به تأمین نفقه است. زیرا زن پیش از ازدواج، این گونه بود و بسیاری از مردها با زنهای شاغل ازدواج می کنند تا از ثمره کارشان بهره مند شوند و هنگامی که به این خواسته و هدفشان نرسیدند به قصد زیان رساندن به زنان، از آنان می خواهند که شغلشان را رها کنند. اما اگر مرد، جاهل به شاغل بودن زن به هنگام عقد بود. پس مرگاه از او بخواهد که شغلش را رها کند و زن به خواسته اش توجهی نکند، برای زن نفقه ای نخواهد بود. قانون مدنی در ماده ۱۱۱۷ به طور کلی گفته است:

شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زین باشد، منع کند.^۱

۱. این مسأله از مسائل مهم جوامع امروز است زیرا زن بدون اجازه شوهر نمی تواند از خانه خارج شود همینک در جمهوری اسلامی، زنان کارمندی هستند که شوهرانشان از آنان می خواهند که کارشان را رها کنند و از طرفی طبق شرایط استعمالی و دولتی، زن موظف به کار است. در این صورت حق دولت مقدم است یا شوهر؟ نظیر این مسأله در مورد حج است که مرگاه زن مستطیع شد و شوهر اجازه ندهد اجازه شوهر بر الرأبست و زن موظف است به سوری حج رها سازد تا این فریضه را به جا آورد، آیا نمی توان در این گونه موارد حق دولت را که حاکمیت آن برخاسته از مشروعیت نظام اسلامی است مقدم داشت؟ حال اگر دولت مانع از ترک شغل زن نشد و زن خود خواهان ادامه شغل است، مسأله به شکلی که در متن آمده است، قابل قبول است و قانون مدنی هم باید بدانگونه تفسیر شود.

دین الزوج هل الزوجية :

لو كان الزوج دين على زوجته، وأراد أن يحسبه من نفقتها المحاضرة أو المستغلة ، فهل له ذلك ؟
 لقد تعرض فقهاء الامامية لهذا النرض ، وقالوا : إذا كانت الزوجة موسرة وامتنعت عن الوفاء يجوز له أن يقاصها يوماً فيوماً ، أي يحصل ماله عليها من دين نفقة لما في كل يوم على حصة ، أما إذا كانت ممسرة فلا يجوز له ذلك ، لأن وفاء الدين إنما يكون شيئاً يفصل عن قوت يوم ويلة .

ترجمة درس هفتم

کسانی که مستحق نفقه هستند

مورد اجماع مسلمانان است که زن از کسانی است که واجب است نفقه و مخارج زندگی بر او داشته شود. و همین طور پدر و مادر که به این مطلب در قرآن کریم اشاره شده است:
 «و علی المولود له، و زوجه و کسوتین ۲۳۲، بقره) و بر مولد له است که زوق و پوشاک زن را تأمین کند، مولود له یعنی کسی که فرزند از آن اوست، که مراد پدر است. و همین طور نیز در روایت آمده است که حتی زن بر شوهرش این است که شکم او را سیر کند و بدن او را بپوشاند و اگر جاهل بود او را ببخشد و راجع به پدر و مادر نیز در قرآن آمده است «فرضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احساناً» و پیامبر نیز فرمود تو و مال تو از آن پدرت هستند.
 مورد اتفاق است که زن (حتی در حال طلاق رجعی) واجب النفقه هست و لکن زنی که در عده و قات است، مستحق نفقه نیست چه حامله باشد و چه غیر حامله جز آنکه شاقیه و مالکبه گفته اند زن در حال عده و قات حتی مسکین دارد.
 در مورد طلاق بائن میان مذاهب پنج گانه، اختلاف نظر است و در مورد فسخ عقد، امامیه معتقد است که با فسخ عقد زن چه حامله و چه غیر حامله باشد، حق نفقه ندارد.

ناشزه
 ناشزه به زنی گفته می شود که وظایف همسری خود را انجام نمی دهد از قبیل عدم اطاعت از شوهر در فرمایش (تذریکی) و یا بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می رود و
 در اینکه زن ناشزه مستحق نفقه نیست، جای شکی نیست و لکن به کدام زن ناشزه گفته

۱. نسخ با طلاق فرق دارد، نسخ نیازمند به اجرای صحه مانند طلاق و حضور شاهد نیست بلکه به معنی همبند عالی که موجب نسخ هستند، عقد مانده حیوانه زن یا مرد یا حتی و ... مگر اینکه بعد از همبند آن طلق زن یا مرد کنار گیرند
 ۲. کند که در این صورت معلوم می گردد که راضی بدین مرد و زن است. به اصطلاح حتی نسخ لزومی است.

أما إذا كان جامعاً حين العقد بأنها طامئة فله ان يطلب اليها الترك، فان لم يحتمل فلا نفقة لما عليه

ضامن النفقة :

حل الزوجة ان تطالب الزوج بضامن يضمن نفقتها للمنفقة إذا حرم على السفر ، ولم يصحبها معه ولم يترك لها شيئاً ؟

قال الحنفية واللاكية والحنبالية : لا ذلك ، وعليه ان يضم ضامناً للنفقة ، وإلا جاز لما أن تطالب منه من السفر ، بل قاله للأكثية : لما أن تطالبه بأن يرفع النفقة مقدماً إذا ادعى أنه يريد السفر المتأخر ، وإذا أبت به أنه يريد سفرًا طويلًا غير متأخر كان لا حق للعالة بأن يرفع مسجلاً نفقة السفر المتأخر ، وبأن يضمن لما زاد من العادة .

وقال الإمامية والثانية : ليس لما أن تطالب ضامناً للنفقة المنفقة ، لأنها لم تبت بعد في ذمة الزوج ، ولأنها عرضة لعدم القبول بالشرع أو الطلاق أو الموت .

والذي أراه أن لا الحق بطلب الضامن ، لأن سبب الضمان متحقق ، وهو أن تكون الزوجة غير ناشرة ، ولذا قال الشيخ أحمد كاتيف الفقه في كتابه «منية النجاة» ، باب الضمان : « ولكن القول بالصحة ان لم يكن إجماعاً ليس يبعد ، فضمن نفقة الزوجة للمستحل كالإجماع والحال » .

وإذا وصل الأمر الى الإجماع يرون عند الإمامية ، لأن كل إجماع يتخذ بعد عهد الأئمة يمكن الظن فيه . على أصولهم ، فلما احتسنا ان مستند الإجماع إيمان الجميع بأن النفقة لم تبت بعد في الذمة ، وكل ما هو كذلك لا يصح فيه إجماع - إذا احتسنا حلها منقطع الاستدلال بالإجماع لمروض الاحتمال، ونظر الى القامدة التي استنوا اليها في ذاتها : هل هي صحيحة ، ومنطقية على ما نحن فيه أو لا ؟ وقد بينا أن وجود السبب كاف في الضمان ، وعلى هذا يحق للزوجة أن تطالب ضامناً لنفقتها إذا أراد السفر وبخاصة إذا كان غير مأثور فله سيرته على علم شعوره بالتسوية .

اختلاف الزوجين :

إذا اختلف الزوجان في الاتفاق ، مع اعتراف الزوج بأنها تستحق النفقة ، وقالت هي : لم يفتق . وقال هو : أفتقت . قال الحنفية والثانية والحنبالية : يقول قول المرأة ، لأنها منكورة ، والأصل معها . وقال الإمامية واللاكية : ان كان مقياً معها في بيت واحد فالقول قوله ، وإلا فالقول قول المرأة .

وإذا اختلف الزوج بعلم الاتفاق متفرعاً بعلم استحقاقها للنفقة وعلم تسليم نفسها اليه فالقول قول الزوج عند الجسج ، وهذه المسألة فرغ عن اتفاق اللهاج على ان المهر يبت بالعقد ، ويستر بكامله بالتحول ، أما النفقة فلا تبت بمجرد العقد ، بل لا بد من تسليم نفسها للزوج . وقد جرت عادة المحاكم الشرعية السنية والشيعة في لبنان إذا اختلف الزوجان في النشور ، فادعى هو أنها ناشرة : وادعت هي ان النشور منه لا منها أن تأمر المحكمة الزوج بإيجاد بيت للاتق ، ثم يدعوا للساكنة فيه ، فإن امتنع هو عن إيجاد البيت اعتبر النشور منه ، وان أوجده بكامل شروطه ، وامتعت هي عن الساكنة والمأتمنة اعتبر النشور منها .

دعوى الزوجة الطرد :

إذا خرجت الزوجة من بيت الزوج مدعية الطرد ، وأنكر هو فليها الية ، وعليه البين ، حيث لا يجوز لها الخروج إلا بمسبور ، وقد ادعت وجوده فليها الأليات .

تلف النفقة :

إذا دفع الزوج لزوجته نفقة الأيام المقبلة ، ثم سرقت أو تلفت في يدعا ، فلا يجب على الزوج الدفع ثانية ، سواء أكان ذلك لسبب قهري أو يتهاون منها .

ولا الحمام إلا مع البرد . وقال الحجة أبو الحسن في كتاب الوصية :
إذا كان الدواء من النوع الذي تكثر الحاجة إليه بسبب الأمراض التي
ظا غلب منها إنسان فهي من النفقة الواجبة على الزوج ، وإذا كان من
اللازمات الصعبة التي فلا تقع ، وتحتاج الى مال كبير فليست من النفقة

في شيء ، ولا يلزم بها الزوج .
هذا ملخص ما اطلعت عليه من أقوال الفقهاء . وقد يقال بأن علاج
الأمراض البيرة ، كاللاريا والرمد يدخل في النفقة ، كما قال صاحب
الوصية ، أما المصليات الجارية التي تحتاج الى المال الكثير فيبني فيها
التفصيل ، فان كان الزوج فقيراً والزوج غني فليها ، وان كان غنياً ،
وهي قفرة فليها ، ولو من باب ان الزوج أولى الناس بزوجه والاحسان

ليها ، لأنها شريكة حياته ، وان كانا فقيرين تعاونوا معاً .
وعلى أية حال ، فان الشرع لم عند النفقة ، وأما أوجبها على
الزوج ، وترك تقديرها الى أهل العرف، وعلينا نحن ، والحالة هذه ، ان
نرجح اليهم ، ولا نحمك بوجوب شيء على الزوج الا بعد العلم بأنه من
النفقة في نظرم ، وليس من شك ان أهل العرف يعمون فزوج القادر ،
وستكرون عليه اذا أهل زوجه للمحتاج الى العلاج ، وتركها بدون
علاج ، تماماً كما يعمون الولد اذا أهل أولاده للرضى مع قدرته على
شراء الدواء ، وأجرة الطبيب .

نفقة التماس :

نفقة التماس الضرورية، وأجرة التوليد على الزوج اذا دعت الحاجة إليه.

تعديل النفقة :

اذا فرض القاضي مبلغاً من المال ، أو تراخي عليه الزوجان عوضاً
من النفقة يجوز تعديله بالزيادة ، أو التخصان تبعاً لتغير الأسعار ، أو
تبدل أحوال الزوج بمرأ وصراً .

مسكن الزوجية :

قال الامامية والحنفية والحنابلة : يجب أن يكون مسكن الزوجية لاحقاً
عالمها مناً ، خالياً من أهله وولده وغيرهم الا برضاها

وقال المالكية : اذا كانت الزوجية وصية لا قدر لا فليس لها
الانتفاع من السكن مع أقارب الزوج : واذا كانت شريفة فلها الانتفاع
من السكن معهم الا اذا اشترط عليها ذلك أثناء العقد ، فيجب حينئذ
أن تسكن في دار أهله على أن يفرض لها غرفة تسطيع الخلسوة بنسها
ساعة نساء ، وأن لا تضطر بإسائة أهله اليها

وقال الشافعية : يجب لما مسكن يليق بحالها هي ، لا بحاله هو ، ولو
كان مملوكاً .

والحنفي انه لا بد من اعتبار حال الزوج في كل ما يعود الى النفقة
من غير فرق بين الأكل واللبس والسكن ، لقوله تعالى : « واسكنوهم
من حيث سكنتم من وجدكم ، على شريطة أن تسفل بالسكن ، ولا تضطر
بسبب سكنها فيه .

الزوجية العاملة :

صرح الحنفية بأن المرأة اذا كانت عاملة لا تستر في البيت فلا نفقة
لها اذا طلب منها الزوج التفرار ، ولم تجبه ال طلبه . ورضن هذا مع
ما صرحت به بقية للمذاهب من علم جواز خروجها من بيته الا بأذنه ،
بل صرح الشافعية والحنابلة بأنها لو خرجت بأذنه لحاجة لا تسقط نفقتها ،
كما قلنا .

ولكن النظر للصاب يستحي التفصيل بين العلم حين العقد بأنها عاملة
تحتها مهنتها من الاستقرار في البيت ، وبين الجهل بذلك حين العقد ،
فإنما علم ، وسكت . ولم يشترط عليها التفرار ، فلا يفتن له ، والحال
هذه ، أن يطلب اليها ترك العمل ، وإذا طلب ، ولم تجب فلا تسقط
نفقتها ، لانه أتم عمل هذا الأساس ، وان كغيراً من الرجال يزوجهون
للمتزوجات تزوجية في إشتار من متى إذا صبروا من تحتين . وله الرغبة
طلبوا اليهن ترك العمل بقصد الأضرار .

موسراً في تلك اللذة فلها حتى الرجوع عليه ، وان لم يفرضها ، أما إذا كان مفسراً لا يستطيع الاتفاق فليس لما ان ترجع عليه ، لأن السر عندهم يقطع النفقة ، وإذا أصر يبد السر يقطع عنه زمن العسر فقط ، أما زمن اليس فهو باق في ذمته .

وقال الامامية والثمانية والحنبالية : تمت نفقة الزوجة ديناً في ذمته متى تحققت الشروط معها طال الزمن ، وسواء أكان موسراً أم مفسراً ، حكم بها القاضي أم لم يحكم .

تقدير النفقة

اتفقوا على أن نفقة الزوج يجب بأزواجها الثلاثة : المأكل ، والملبس ، والسكن ، واتفقوا أيضاً على أن النفقة تقدر بنفقة اليسار إذا كان الزوجان موسرين ، وبنفقة الاحرار إذا كانا مفسرين ، وللمراد يسر الزوجية وصرفها يسر أهلها وصرفهم ، وسبوى حياتهم يوميتهم

واختلفوا فيما إذا كان أحد الزوجين موسراً والآخر مفسراً ؛ فهل تقدر حال الزوج فقط ، فيفرض لما نفقة يسار ، ان كان موسراً ، أو وهي مفسرة ، ونفقة اصدار ، ان كان مفسراً ، وهي موسرة ، أو تقدر بحسب حالهما معاً ، فيفرض لما نفقة الوسط بين الاصدار والايثار ؟ قال المالكية والحنبالية : اذا اختلف الزوجان غنى وقرراً أخذت بالمالاة الوسطى بين المالين .

وقال الثمانية : تقدر النفقة بحسب حال الزوج يسر كالموسراً ولا ينظر إلى حال الزوجة ، هذا باقياين إلى الأكل والملبس ، أما للسكن فيجب أن يكون لا نقاً بها عادة ، لا به مهر (الباجوري ج ٢ ص ١٧٧)

طبعة ١٣٤٣ هـ .
وقضية قولان : أحدهما اعتبار حال الزوجين ، والآخر اعتبار حال

الزوج فقط .
وأكثر فقهاء الامامية أطلقوا القول بأن النفقة تقدر بما يحتاج اليه الزوج من طعام وأدام وكسوة وسكان وأقدام وآلة أدمان تبعاً لمادة أمثالا من أجل بلعها ، وبعضهم صرح بأن للمعسر حال الزوج دون حال الزوجة .

ومها يكن ، فلا بد أن تأخذ حالة الزوج المادية بعين الاعتبار ، كما صرح القرآن الكريم : « وليفتق ذو سعة من سعته . ومن قدر عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله . لا يكلف الله نقساً الا ما آتاه . استكثر من حيث سكتكم من وجلكم » .

وفي القانون المصري رقم ٢٥ لسنة ١٩٢٩ ، وتقدر نفقة الزوجة على زوجها بحسب حال الزوج يسراً ومفسراً ، مها كانت حالة الزوج ، ومن هنا يجين أن تقدم الخادم ، ومن التبغ ، وأدوات الزينة ، وأجرة الخياطة ، وما إلى ذلك لا بد أن يراعى فيه أمران : حال الزوج ، وعادة أمثالا ، فإذا طلبت أكثر من عادة أمثالا فلا يلزم الزوج اجابها موسراً كان أو مفسراً ، وإذا طلبت ما يطالبه أمثالا يلزم به الزوج مع اليسر ، ولا يلزم به مع اليسر وهنا مسائل :

تمن الدواء :

إذا احتاجت الزوجة إلى الدواء ، أو إلى عملية جراحية ، فهل يلزم الزوج بشحن الدواء ، وأجرة العملية ؟
ويجوزنا الجواب إلى البحث : هل يبد الطبيب من جملة النفقة أو هو خارج عنها ؟ وإذا رجعنا إلى النصوص وجدنا القرآن الكريم يوجب « رزقهن وكسوتهن » والأحاديث تقول : « هل الزوج أن يبد جوهرها ، ويسر عورتها ، ولا ذكر في الكتاب والسنة للدواء والملاج . أما الفقهاء فقد حددوا النفقة بالمأكل والملبس والسكن ، ولم يفرضوا الطبيب ، بل منهم من صرح بيلم وجوبه على الزوج . فقد جاء في كتاب « النفقة على اللامبال الأرمية » نقلاً عن الحنفية « ان الدواء والفاكهة لا يجبان على الزوج في حال التنافع . » وفي كتاب « الجواهر » للامامية ج ٥ « ولا تستحق الزوجة على زوجها الدواء للمرض ، ولا أجرة للجراحة ،

- ويعبر له بصياغة التي صلتها نفسها اليك .
والحقيقة أن الممول على صحتي الطامة والافتقار عند أهل العرف ،
وليس من شك أنهم يرون الزوجة مطيعة إذا لم تمتع عن الزوج حين
طلبه ، ولا يشترطون أن تعرض نفسها عليه فذرة وعشية ، وبها يكن
عنهنا مسائل تتعلق بالطامة والشو :
١ - إذا كانت الزوجة صغيرة لا تطيق الفراش ، والزوج كبيراً
بطيعة ، فهل يجب النفقة ؟
قال الحنفية : الصغيرة على ثلاثة أنواع
١ - صغيرة لا يمكن الاضطلاع بها ، لا في الخدمة ، ولا في
الزواني ، وعلوه لا نفقة لها .
٢ - صغيرة يمكن اللجوء بها ، وعلوه حكمها حكم الكبيرة -
٣ - صغيرة يمكن الاضطلاع بها في الخدمة أو الزواني ولا
يتبع بها في الفراش ، وعلوه لا نفقة لها .
وقالت بقية المذاهب : لا نفقة للصغيرة ، وإن كان الزوج كبيراً .
٢ - إذا كانت الزوجة كبيرة تطيق الفراش ، والزوج صغيراً لا
بطيعة ، قال الحنفية والشافعية والحنابلة : يجب لها النفقة ، لأن للاتع
عنه لا منها
وقال المالكية والمحققون من الإمامية : لا يجب ، لأن مجرد التكبير
من قبلها لا أثر له ما دام العجز الطبيعي متحققاً من الزوج ، والمصبر
غير مكلف ، وتكليف وليه لا دليل عليه .
٣ - لو كانت الزوجة مريضة أو رقاه أو قرناه لا تنقطع نفقتها
عند الإمامية والحنابلة والشافعية^(١) ، وتنفق عند المالكية إذا كانت مريضة
مرضاً شديداً ، أو كان الزوج مريضاً كذلك .
٤ - إذا ارتدت الزوجة المسلمة تنقطع نفقتها بالاتفاق ، يجب
النفقة للزوجة الكافية كما يجب للمسلمة دون تفاوت .
٥ - إذا خرجت من بيتة بدون اذنه ، أو ابتعت عن سكنى بيت
اللائق بها تمد ناشرة ، ولا تستحق النفقة بالاتفاق ، إلا أن الشافعية
(١) قال الحنفية : إذا مرضت وهي في بيتها النفقة ، وإذا مرضت قبل الحرفان ، ولا يمكنها
الاضطلاع إلا ببيتة فلا نفقة لها ، إلا بإيصال ذلك النفقة مريض من الأهلين في منزل
الزوج .

- والحنابلة قالوا : إذا خرجت بأذنه لحاجة الزوج فلا تنقطع النفقة : وإن
كانت لغير الزوج تنقطع نفقتها حتى ولو اذن لها .
٦ - إذا سافرت لبع الثريضة قال الشافعية والحنفية : تنقطع نفقتها .
وقال الإمامية والحنابلة : لا تنقطع .
٧ - لو كانت الزوجة مطيعة لزوجها في الفراش ، وناسكته حيث
ينبغي . ولكنها تخاف من الكلام بحقوقها في وجهه ، يؤصلته في
لمسود كتمرة . كما في حال الكسرات لا فهل تنقطع نفقتها لولا ١٠ .
لم أطلع عن أقوال المذاهب في هذا القرض ، والتي أراه أن الزوجة
إذا كانت حادة الطبع بنظرها ، وكانت هذه معاملتها مع جميع الناس
حتى مع أمها وأبيها فلا تمد ، والحال هذه ، ناشرة ، أما إذا لم يكن
ذلك من طبيعتها ، وكانت حنة المشرع المبيح إلا مع الزوج فتكون
ناشرة ، لا تستحق النفقة .
٨ - إذا امتعت الزوجة من متابعة الزوج حتى يقبض مسجل تهمة ،
فهل تمد ناشرة ؟ وقد فصلت للمذاهب - كما قلتم في بحث اللهم -
قبل أن يدخل ، فحضرت عند القاضي ، وأظهرت الطامة ، والاتحاد
للتكبير أرسل اليه القاضي وأعلمه بذلك ، فلما حضر هو ، أو أرسل
في طلبها ، أو أرسل إليها النفقة فيها ، وإن لم يفعل شيئاً من ذلك يقدر
القاضي المدة التي يستغرقها الإحلام والجواب ، أو إرسال النفقة ، ولا
يحكم بشيء في هذه المدة ، ثم يحكم من تاريخ انتهائها . فلو كانت المدة
مقدار شهرين - مثلاً - يجعل ابتداء النفقة من تاريخ انتهاء الشهرين .
ولو أطلعت جالفاً من غير توسط الحاكم ، وأثبت ذلك لكفى ، واستحققت
النفقة من التاريخ المذكور .
١٣ - لو طلبت الزوجة من القاضي أن يفرض النفقة على الزوج ،
ولم تبين زمناً لإبتداء النفقة بحكم ما من تاريخ الطلب بعد التبت من تحقق
الشروط ، وإذا عبت أمماً قبل تاريخ الطلب فهل يحكم لها بالنفقة للاشافية
من زمن الطلب ؟
قال الحنفية : لا يطالب الزوج بالنفقة للاشافية ، بل تنقطع عنفي
المدة إلا إذا كانت دون شهر ، أو كان القاضي قد حكم بينها ، فإن
النفقة للحكم بها تبقى ديناً في ذمة الزوج مهما طال الزمن
وقال المالكية : إذا طالبت الزوجة بالنفقة للاشافية ، وكان زوجها

وهي حامل ثم توفي عنها فان نفقتها لا تنقطع . وقال الحنفية : إذا كانت ممتنة رجسياً ، ومات المطلق أثناء العدة انقضت عنتها الى عدة وفاة ، وتنقطع نفقتها إلا إذا كانت مأمورة أن تسدين النفقة ، وقد استأنتها بالتمل ، فإنها ، والحال هذه ، لا تنقطع .

وانفقوا على ان الممتنة من وطء الشهية لا نفقة لها .
واختلفوا في نفقة الممتنة من الطلاق البائن ، قال الحنفية : لا النفقة ، ولو كانت مطلقة ثلاثاً ، حائلاً كانت أو حاملاً ، بشرط ان لا يخرج من البيت الذي أعده المطلق لتقتضي فيه عنتها ، وحكم الممتنة من نفخ العقد الصحيح حكم المطلقة بائناً عندهم .

وقال المالكية : ان كانت حائلاً فليس لها من النفقة الا السكنى ، وان كانت حاملاً فلها النفقة بجميع أنواعها ، ولا تنقطع بخروجها من بيت العدة ، لأن النفقة تشمل لا للحامل .

وقال الشافعية والامامية والحنابلة : لا نفقة لما ان كانت حائلاً ، ولما النفقة ان كانت حاملاً ، ولكن الشافعية قالوا : : إذا خرجت من بيت العدة لغير حاجة تنقطع نفقتها .

ولم يلحق الإمامية نفخ العقد الصحيح بالطلاق البائن ، حيث قالوا : ان الممتنة من نفخ العقد لا نفقة لها حائلاً كانت أو حاملاً .

الناشرة :

اتفقوا على أن الزوجة الناشئة لا نفقة لها، واختلفوا في تحديد النشوز الذي تنقطع به النفقة ، فالحنفية يرون أن الزوجة متى جبت نفسها في منزل الزوج ، ولم تخرج منه إلا بأذنه تكون مطية ، وان احتضت عنه في القرائن من غير مرد شرعي ، فإن امتناعها هنا وان كان خراماً عليها . ولكن لا تنقطع به النفقة ، فبب الاتفاق عندهم هو جنس المرأة نفسها في منزل الزوج ، ولا دخل أبداً القرائن والامتناع . وقد خالفوا بهذا جميع المذاهب . فإن كلسها واحدة على أن الزوجة إذا لم تمكن الزوج من نفسها ، وتخلي بينها وبينه، مع عدم اللامع شرعاً وعتلاً تعد ناشزة لا تنسحق شيئاً من النفقة ، بل قال الشافعية : إن مجرد السكنى ، والنخلة بينها وبينه لا يكفي ما لم تعرض نفسها على الزوج ،

درس هفتم

استحقاق النفقة

أجمع المسلمون على ان الزوجة سبب من أسباب وجوب النفقة ؛ وكذلك القرابة ، وقد نص الكتاب الكريم على نفقة الزوجة بقوله : وعلى المولود له رزقهن وكسوتهن - ٢٣٢ البقرة ، والمراد بين الزوجات ، والمولود له الزوج ، ومن الحديث : وحسن المرأة على زوجها أن يبيع بطنها ، ويكسر جنبها ، وان جعلت غفر لها ، وأشار القرآن الى نفقة الأقارب بقوله : وبالوالدين احساناً ، وقال النبي ص : و انت وماك لأبيك . وضع الكلام في مقامين : الأول نفقة الزوجة والممتدة . الثاني نفقة الأقارب :

نفقة الزوجة والممتدة :

اتفقوا على وجوب الاتفاق على الزوجة بالشروط الآتية ، وعلى الممتدة من طلاق رجعي ، وعلى علم استحقاق الممتدة علة وفاة ، النفقة، حائلاً كانت أو حاملاً ، إلا أن الشافعية والمالكية قالوا : ان المتوفى عنها زوجها تستحق من النفقة السكنى فقط . وقال الشافعية : اذا أبانها ،

آنکه آلت تناسلیشان را حفظ می‌کنند مگر بر همسران یا همسران هم در این صورت ملائمتی بر آنان نیست و اگر جز این راهها، تجاوز کنند البته از تجاوز کاران هستند. پس قول خدای متعال که فرمود (غیر از این دو راه، اگر راهی دیگر بجویند، تجاوز کارانند) و ضمن اینتنی ویژه ذالک، دلالت می‌کند بر اینکه آلت تناسلی باید حفظ بماند مگر از راه ازدواج و کینیکان، در غیر این صورت تجاوز از حدود شرعی است، اما اینکه در آیه الفاظ مربوط به مردان و مذکر است، زبانی بر استدلال بر مطلب ما نمی‌زند. زیرا اجماع است که بین مردان و زنان در این گونه احکام، فرقی نیست، چه بسا کسی ممکن است بگوید: آیه «یحفظن فروجهن» دلالت بر تحریم تلقیح نمی‌کند زیرا آیه بازمی‌دارد از نزدیک و مقاربت و این معنی مرتکز و متبادر^۱ از حفظ است بله، یحفظن فروجهن به حسب معنای وضعی دلالت عام دارد، حفظ، معنایی عام دارد که شامل تلقیح و غیره می‌باشد لکن آنچه ظاهراً از لفظ فهمیده می‌شود همان تنها حفظ از زناست، و بدین معنی است که تکیه‌گاه در استخراج احکام شرعی، همان معنای ظاهر لفظ است نه معنای وضعی (موضوع له).

پاسخ: بله، ظاهری که حجت است، ظاهر اصیل و ذاتی است نه ظاهری که عارض شود به واسطه مشابهت و نزدیکی، چنان‌که اگر در بغداد بگیرند آب، ظهور در آب دجله دارد و در قاهره ظهور در آب نیل، و این‌گونه ظهور اثری ندارد و حجتیت ندارد. چنان‌که هیچ‌کس مدعی نیست که لفظ آب در بغداد تنها برای آب دجله وضع شده است و در قاهره برای آب نیل حال اگر ما آیه «یحفظن فروجهن» مختص به حفظ آلت تناسلی از معنای مرتکز در ذهن زنا بدانیم و تلقیح با دست‌گاہ را از شمول آن خارج، پس حسن سگ به آلت تناسلی را هم باید جایز بدانیم که هر دو از ذهن به دور است و نادرست.

حکم حمل

حال اگر از این تلقیح حرام، بچهای متولد شود، آیا فرزند مشروع است؟ و از آن چه کسی است؟ پاسخ آن است که این فرزند به شوهر ملحق نمی‌شود زیرا از نطفه او نیست و فرزند خواندگی هم در اسلام جایز نیست، چنان‌که در قرآن آمده است: «و ما جعل ادبائکم ابنائکم، اما نسبت به زن، فرزند او محسوب می‌شود این نظر پاره‌ای از مذاهب اسلامی است: زیرا فرزند زنا، از صادر و خورشاورندان مادری ارث می‌برد و آنان نیز از او ارث می‌برند»^۲ پس به طریق اولی فرزند

۱. مرتکز، معنایی که بیشتر و دائماً در ذهن حضور می‌یابد.

۲. نیز در اصول یکی از علامت معنای حقیقی است. معنایی که از سایر معنای زودتر به ذهن آید.

۳. بگردید به کتاب البیارات، علی حسب الله، ص ۹۶، الفیحة فی ذممه و همین‌طور المعنی، باب البیارات فصل المعصبات، لاین قدام

تلقیح، نیز دارای همین حکم است، اما امامیه ولد الزنا را از مرد زانی و زن زانی جدا می‌داند و می‌گوید بین فرزند زنا، و مادر و پدرش، ارثی برقرار نیست و آیه‌الله سید محسن حکیم در این مورد گفته است: فرزند تلقیح به مادرش ملحق می‌شود زیرا او حقیقتاً فرزندش است و هیچ دلیل بر نفی آن نداریم و آنچه دلایل در نفی فرزند زنا داده است شامل فرزند تلقیح نمی‌شود.

اما نسبت به صاحب نطفه آیه‌الله حکیم در این مورد هم می‌گوید: فرزند به او ملحق نمی‌شود زیرا الحاق فرزند به مرد متوقف بر مباشرت به عمل جنسی است، خواه بر آن قادر باشد یا نباشد، لکن اگر نطفه او از طریق دیگری به زن رسید یا از طریق مساحقه به زنی دیگر منتقل شود همان‌گونه است که در روایت قبلی از امام حسن (ع) آمده بود، فرزند به صاحب نطفه ملحق نمی‌شود ولو شوهر آن زن باشد^۳. در هر صورت تلقیح با دست‌گاہ حرام است لکن تحریم مستلزم آن نیست که فرزند، نازاده تلقی شود. فرزند شرعی حساب می‌شود چنان‌که اگر کسی در حال حیض یا در روزه ماه رمضان با زنی نزدیکی کند. او کار حرامی مرتکب شده است لکن اگر زنی حامله شود، نسبت بین این فرزند و پدر و مادرش ثابت می‌شود. در هر صورت اگر این تلقیح حرام، صورت گیرد، فرزند به شوهر زن، منتسب نمی‌شود زیرا از نطفه او نبوده است و به صاحب نطفه هم ملحق نمی‌شود زیرا او مباشرت به عمل جنسی نکرده است نه از طریق ازدواج و نه به شبهه، و لکن فرزند به مادرش ملحق می‌شود، زیرا حقیقتاً فرزند اوست، و به این ترتیب فرزند شرعی اوست، و هر فرزندی حقیقی، فرزند شرعی است مگر آنکه خلاف آن ثابت شود.

خودآزما

۱. تلقیح صناعی یعنی چه؟
۲. به روایتی از امام حسن (ع) در مورد تلقیح مصنوعی می‌توان استنباط کرد. آن روایت را بیان کنید.
۳. مساحقه یعنی چه و حد آن چیست؟ چگونه با روایت وارد از امام حسن (ع) ناسازگار است؟
۴. از چه آیاتی در حرمت تلقیح با دست‌گاہ می‌توان استفاده کرد؟ توضیح دهید.
۵. فرزند از طریق تلقیح با دست‌گاہ به چه کسی ملحق می‌شود؟
۶. عبارت زیر را ترجمه کنید.

و علی آیه حال فانّ التلقیح الصناعی حرام، لا یجراً علی القول بطلیته، مسلم و لکن التحریم لا یستلزم ان یکون الحمل بسببه ولد زنا، فقد تخرم المقاربة و مع ذالک یکون الولد شرعياً، کمن قارب زوجته و هی فی الحیض او فی صوم رمضان.

۳. نمایی از آیه‌الله حکیم مورخ ۷ رمضان سال ۱۳۳۷ ه. ق. در جواب سؤال در همین مورد.

مؤلف کتاب شرایع الاسلام^۱ سه قسمت آخری را پذیرفت و اولی (سنگسار زن) را پذیرفت و گفت بر زن شوهردار تازیانه است نه سنگسار^۲.

این ادویس تمام حدیث فوق را آورده است لکن بر سنگسار زن شوهردار اعتراض کرده است که حد مساحقه تازیانه است نه سنگسار و افزوده که فرزند در فرانس، به صاحب فرانس (کسی که حق همخوابگی) دارد ملحق می شود نه به صاحب نطفه و در اینجا فرانس نه به ازدواج شرعی است و نه به شبهه و همین طور افزود مهر بر زن شوهردار نیست زیرا دختر باکره مختار بود نه مجبور و مساحقه با رضایت (نه از روی اکراه) مانند زناست و موجب مهر نمی شود. این چیزی بود که من در کتابهای فقهی شبیه به این مسأله را کم یا زیاد دیدم. در هر صورت اینک دو مسأله وجود دارد ۱. آیا مانند این تلقیح جایز است یا حرام در آیین اسلام؟ ۲. اگر تلقیح صورت گیرد و زن بچه دار شود؟ حکم بچه چیست؟ و از آن کیست؟

تلقیح از طریق دستگاه حرام است

اما سؤال اول شکی در حرمت تلقیح با دستگاه نیست دلیل آن این است:

۱. ما از طریق شرعی می دانیم که شارع در امر پاکدامنی و عفاف، راه احتیاط و سخت گیری را می پسندد و مقاربت و نزدیکی مباح نخواهد بود مگر با اجازه شارع، به این ترتیب نتیجه می گیریم که مجرد احتمال تحریم کافی است که راه احتیاط و خودداری را پیش گیریم.
۲. آیه ۳۰ سوره نور می گوید: **وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُنَّ مِنَ ابْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ** (و به زنان مؤمن بگو که چشمانشان را از نگاه حرام بازدارند و عفافشان را نگاه دارند) در این آیه خدای سبحان فرمان داد به حفظ آلت تناسلی زن، لکن متعلق حفظ را ذکر نکرد (یعنی نگفت از چه چیز حفظ کنند). علمای اصول و دانشمندان ادیبان عرب، اتفاق نظر دارند که حذف متعلق دلالت بر عموم دارد چنانکه اگر متعلق حفظ را ذکر می کرد، آن را تخصیص می داد. مثلاً اگر کسی بگوید **مالت را از دزد حفظ کن**، متعلق حفظ ذکر شد لذا اختصاص پیدا می کند تنها به دزد. حال اگر بگوید **مالت را حفظ کن**، و متعلق آن را نگوید: یعنی نگوید از چه چیز حفظ بکن، دلالت بر عموم پیدا می کند یعنی مالت را از دزدی، اسراف، و تلف و غیر آن حفظ کن. به این خاطر، آیه دلالت می کند بر حفظ آلت تناسلی از هر چیز حتی تلقیح. دلالت این آیه به آیه ۴ سوره مؤمنون تقویت می شود چنان که آن آیه می گوید: **وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ أَلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ غَيْرِ مَلُومِينَ فَمَنْ دَلَّكَ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ**

۱. شرایع الاسلام، محقق حلی، مسالک الاطهار، شهید ثانی، کتاب الحدود.

۲. المغنی لابن قدامة ج ۸، ص ۱۸۹، الطیبه الثالثة، گفت حدی بر مساحقه نیست زیرا دخولی صورت نگرفت بلکه بر ناعل و

تعمول هر دو تفسیر است.

درس ششم

تلقیح با دستگاه

اینک مناقشه ای سخت در جهان غرب پیرامون این سؤال وجود دارد:

هرگاه شوهر سترون باشد به گونه ای که فرزندی برای او نباشد و با همسر خود توافق کند

که از طریق دستگاه نطفه مرده نامحرمی وارد رحم زن او شود آیا چنین کاری جایز است؟

این مشکل در مجلس عوام انگلستان، سر و صدایی برانگیخت و موضوع به گروه خاصی مربوط به بررسی این مطلب، حواله شد. در ایالتا پاپ فرماتی مبنی بر تحریم صادر کرد و در فرانسه، پزشکان گفتند، هرگاه زن و شوهر توافق کنند، جایز است و در اتریش دولت، فرزند را مانند فرزند قانونی زن و شوهر خواند، مگر آنکه شوهر اعتراض قانونی بر این عمل داشته باشد. تا آنجا که من گمان می برم، فقهای مسلمانی، در این مورد، چیزی نگفتند، زیرا این موضوع

جدیدی است لکن علمای امامیه در باب حدودی مطلبی بدین قرار نقل کردند: از حسن بن علی (ع) در مورد زنی که همسرش با او بزرگی کرده است و پس از آن، زن با دختر بگری مساحقه کرده است و نطفه را به رحم او انتقال داد و دختر حامله شد، امام حسن (ع) در جواب گفت: از زن مهر دختر گرفته می شود. زیرا فرزند از زن خارج نمی شود مگر آنکه بکارت زن گرفته شود. و پس از آن، زن شوهر دارد، و رحم می شود و زن کوچک مهلت داده می شود تا از حمل فارغ شود و فرزند به پدر خود یعنی صاحب نطفه برگرداند. می شود آنگاه به مادر فرزند، تازیانه زده می شود.

از این مطلب چهار چیز استفاده می شود:

۱. سنگسار زن بزرگتر ۲. مهر زن کوچکتر را باید زن بزرگتر بپردازد

۳. زن کوچکتر تازیانه می خورد ۴. فرزند به صاحب نطفه ملحق می شود

علمای امامیه در عمل به این حدیث اختلاف کردند، عده ای به مضامین آن عمل کردند که

شیخ طوسی و پیروان او هستند.

تانياً : الآية ٣٠ من سورة النور : «وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن ، أمر الله سبحانه بحفظ العفو النسائي من المرأة ، ولم يذكر متعلق الحفظ ، ولم يخصه بالقاربة أو بأي شيء آخر . وقد اتفق الاصوليون وعلماء العربية على أن حذف المتعلق يدل على العموم ، كما أن ذكره يدل على التخصيص - مثلاً - إذا قيل احفظ مالك من السارق ، دل على وجوب التحفظ وصيانة المال من السرقة فحسب ، أما إذا قيل احفظ مالك ، ولم يذكر المتعلق فيدل على حفظه من السرقة والاسراف والتلف وغير ذلك . وعلى هذا تدل الآية على حفظ العفو من كل شيء . حتى التلقيح . وتبرز هذه الآية بالآية (٤) من سورة المؤمنون : «والذين هم لقروجهم حافظون إلا على أزواجهم أو ما ملكت اعانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون ، قوله « فمن ابتغى وراء ذلك » يدل على أن أي عمل يتناق مع حفظ العفو فهو اعتداء ويجاوز عن الحدود المشروعة إلا إذا كان بطريق الزواج أو ملك اليمين ، أما اختصاص لفظ الآية بالرجال فلا يمنع من الاستدلال على ما نحن فيه ، لكان الاجماع على عدم الفرق بين الرجال والنساء في مثل هذه الأحكام .

ورب قائل يقول : ان آية ويحفظن فروجهن ، لا تدل على تحريم التلقيح ، وإنما تدل على المنع من القاربة والمباشرة ، وهذا هو المعنى المركزي في الأذان والمبارد من التلقح . وبكلمة : يحفظن فروجهن تدل حسب الرضخ على المعنى العام الشامل للتلقح وغيره . ولكن الظاهر من التلقح هو خصوص الزنا ، وبديهة ان الدورول لاستخراج الأحكام الشرعية على الظاهر من التلقح ، لا على المعنى المرذوع له التلقح . والجواب : ان هذا الظهور طارىء وليس بأصيل ، حيث نشأ من أغلبية المباشرة وكثرتها ، فهو أشبه بانصراف لفظ الماء في بتداءه الى ماء دجلة ، وفي القاهرة الى ماء النيل ، وهذا الظهور لا أثر له ابداً ، لأنه يزول بأدنى انتباه ، وليس أحد أن يدعي ان لفظ الماء في بتداءه موضوع له ماء دجلة فقط ، وفي القاهرة له ماء النيل فقط ، وهذا ولو جاز التلقيح الصناعي لجاز لمس الكلاب ... لأن كلاً منها بعيد عن الأذان .

حكم الحمل :

لو حصل من هذا التلقيح المحرم حمل فهل هو ولد شرعي ؟ وبين

يلحق ؟ والجواب : انما بالنسبة الى الزوج فلا يلحق به بحال ، لأنه لم يتولد من مائه ، والنسبة في الاسلام غير جائز و وما جعل اديعائكم أبناءكم ، وإنما بالنسبة الى المرأة الحمل فيلحق بها عند بعض المذاهب الاسلامية ، لأن ولد الزنا يرث امه واقرابه من جهتها ، ومولاه يرثه^(١) ، وإذا كان ابن الزنا يلحق بأمة فان التلقيح بطريق اولي .

أما الامامية فيقولون ولد الزنا يحق الزانية والزاني ، ويقولون : لا تورث بيته وبين امه ، ولا بيته وبين ابيه . وفرق آية الله السيد عمن الطباطبائي الحكيم بين ابن الزنا وابن التلقيح ، حيث قال ما نصه بالحرف الواحد : « و ابن التلقيح يلحق بأمة ، لأنه ولد حقيقة ، ولا دليل على تقيه وما دل على تقيه عن الزانية لا يشمل التلقح ، »

أما بالنسبة الى صاحب العطفة فقال السيد الحكيم ان الحمل لا يلحق به ، لأن الملقح الحمل بالرجل يتوقف على ان يبشر بنفسه عملية الجنس ، سواء أقرت عليها أم عجز عنها ، ولكن سبق منه إنشاء اللفظ التام ، انما المحاولة أو انقل ما الرجل الى عضو المرأة بواسطة الماخنة ، كما جاء في الرواية المتقدمة عن الإمام الحسن : « ولا يلحق الولد في غير ذلك بعصاحب العطفة وان كان زوجاً »^(٢) .

وعلى اية حال فإن التلقيح الصناعي حرام ، لا يجزأ على القول عليه مسلم ، ولكن التحريم لا يستلزم ان يكون الحمل بسببه ولد زنا ، فقد تحرم القاربة ، ومع ذلك يكون الولد شرعياً ، كمن قارب زوجته وهي في الحيض أو في صوم رمضان ، فانه يفعل محرماً ، ولكنها لو حملت بيئت النسب بين الحمل وبين الابوين ، وعلى هذا لو ارتكب هذا التلقيح المحرم انسان ، وحصل الحمل فلا ينسب الولد الى الزوج ، لأنه لم يتولد من مائه ، ولا الى صاحب العطفة ، لأنه لم يبشر عملية الجنس بنفسه لا زواجاً ولا شبهة ، ولكنه ينسب الى الماهل ، لأنه ولدها حقيقة ، فيكون ولدها شرعياً . وكل ولد حقيقي فهو ولد شرعي حتى يبيئت المكس .

(١) كتاب اليراث في الشريعة الاسلامية ، لادبارة علي حبيب الله ص ٤٤ ، طبعة الثانية بريران عامين وابن دودة في كتاب المعنى باب اليراث فصل في تصيبات .

(٢) من كتاب لسيادة الحكيم - لورخ ٧ ردد : لادبارة ١٣٧٠ هـ - ذوايا على سؤال بالرضخ .

صاحب الفتنة ، ثم تجلد أم الولد^(١) .
ويستأذن من حلتها أربعة أحكام :

- ١ - رجيم الكبيرة .
- ٢ - نزعها مهر الصغيرة عوضاً عن نكاحه .
- ٣ - جلد الصغيرة .
- ٤ - الحاق الجمل بصاحب الماه .

وقد اختلف فقهاء الامامية في العمل بهذا الحديث ، فمنهم من عمل بقراءته كلها وهم الشيخ الطوسي وأتباعه ، ومنهم من اخذ بالقرائن الثلاث الأخيرة دون الأولى ، وهو صاحب كتاب الشرائع : حيث اوجبا الجلد على الكبيرة دون الرجيم^(٢) . ورد ابن ادريس الحديث بفتح قرأه معترضاً على رجيم الكبيرة بأن حد السحق هو الجلد دون الرجيم ، واعتبرش على الحاق الولد بصاحب الماه بأنه لم يولد على فرائضه لا زواجاً ولا شبهة ، واعترض ابن ادريس ايضاً على نعيم الكبيرة المهر بان البكر عتارة غير مكروهة ، والساحقة مع الرضا كالتزا لا توجب مهراً . هذا ما وجدته في كتب الفقه مما يشك المسألة من قريب او بعيد . ومهما يكن فان لدينا مسألتين ، الاولى : هل مثل هذا التلغيع جائز او محرم في الشريعة الاسلامية ؟ . الثانية : لو حصل التلغيع والحمل فامو حكم الولد، ويمكن يلحق ؟

التلغيع الصناعي محرم :

اما المسألة الاولى . فليس من شك في تحريم التلغيع ، والدليل على ذلك ، أولاً : اننا علمنا من طريقة الشرع ، وتخليده وتثديده في أمر التزوج : انها لا تشيخ الا بآذن شرعي ، فبعد احتمال التحريم كاف في وجوب الكف والاحتياط .

(١) كتب ابن ابراهيم ، وكتب المسالك باب الشرود .

(٢) وفي أكثر فقهاء الامامية - كما في الجواهر - ان الحد في السحق ثلاثة جلد ، فثبوتها وغيرها ، وانما ثبت في الصغيرة . وفي كتاب الفقه لابن قدامة ج ١ ص ١٠٩ ، الباب : الا حد في السحق ، وانما ثبت في الصغيرة . وفي كتاب الفقه لابن قدامة ج ١ ص ١٠٩ ، الباب : الا حد في السحق ، وانما ثبت في الصغيرة . وفي كتاب الفقه لابن قدامة ج ١ ص ١٠٩ ، الباب : الا حد في السحق ، وانما ثبت في الصغيرة .

وانه ليس بالواجب ، وعليها التحريم .

درس ششم

التلغيع الصناعي

يدور الآن نقاشٌ حاد في المسألة الغربية حول الجواب عن السؤال التالي :

إذا كان الزوج عقيمًا لا يولد له ، واتفق مع زوجته على ان تلغيع نطفياً صناعياً بنطفة رجل اجنبي دون مقاربة ، فهل يجوز ذلك ؟

وقد التفتت هذه المسئلة بمجلس العموم البريطاني ، واحيلت إلى لجنة مختصة ليحلها ، وفي ايطاليا أصدر البابا امراً بالتحريم ، وفي فرنسا قال الأطباء : انه جائز إذا كان بموافقة الزوجين ، وفي النمسا تعترف الدولة بالولود ، كمثل شرعي للزوجين الا إذا اعترض الزوج قانونياً على ذلك . ولم يتعرض فقهاء الاسلام لهذه المسألة فيما أظن ، لأنها موضوع حسيت ، ولكن نقل علماء الامامية في باب الحدود : ان الحسن بن علي سئل عن امرأة قاربها زوجها، ولما قام عنها وقعت على بكر فاحتفلها ، والقت فيها النطفة ، فحملت البكر ، فقال : يؤخذ من الكبيرة مهر البكر ، لان الولد لا يخرج حتى تذهب عذرتها ، ثم ترجم الكبيرة ، لانها محصنة ، وينظر بالصغيرة حتى تنفع ما في بطنها ، ويرد إلى أبيه

است، به راستی در شرایطی که امکان ازدواج دائم نباشد مانند مسافرین، اعدایین حربیه زینبیه، خصوصاً در چنین روزگاری، در راه باقی می ماند یا ازدواج دائم که گفتم شرایط آماده نیست و دیگری نرسد و می بندد و باری که هیچ مسلمانی آن را جایز نمی داند، بنابراین راه سوم همان راه شیعه است که راه اسلام است، در ازدواج موقت، نفقه بر عهده شوهر نیست، و زن دارای عده به مدت ۴۵ روز، نصف عده طلاق در ازدواج دائم، و در صورت بچه دار شدن، فرزند شوهر است و در صورت فوت شوهر، زن عده و قات نگ می دارد به مدت چهار ماه و ده روز مانند ازدواج دائم چه شوهر به او نزدیک کرده باشد و چه نکرده باشد، مدت عقد، باید در عقد ذکر شود و منجزه نیز.

لکن باید یک نکته را افزود اینکه بعضی از فقها گفته اند هیچ حصر و حدی برای منته مورد نیست،^۲ به این معنی نیست که راه را برای ذوقیت و حرامسراها، باز کرده باشند در حالی که قول صحیح همان رأی این عباس است (در شرایط اضطرار) و چنانکه استاد شهید مطهری گفتند، منته زانی برای ذوقیت و تشکیل حرامسراها نیست چنانکه، در روایتی از امام موسی کاظم آمده است که علی بن یقظین دارای زن بود و منته ای اختیار کرد، امام به او نهی فرمود، این نهی حداقل دلالت بر کراهت دارد. اما تشویقیهای دیگری که امامان شیعه می کردند ناظر به احیای اصل حکم است که در شرایطی که حکومت با اهل سنت بود و منته را حرام می دانستند، قصد الهی شیعه به پیروانشان این بود که اصل حکم، احیاء شود و باقی بماند و با توجه به مخالفت حکومت و اهل سنت که اکثریت قریب به اتفاق در آن روزگار از آنان بود، منته محر نشود و متروک و فراموش نگردد.^۳

مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه در متن همین کتاب می گوید: شیعیان لبنان و سوریه و عراق، منته نمی کنند با اینکه به مجاز و میاح بودن آن معتقدند و محاکم شرعی جعفری در لبنان هم منته را جاری نمی سازد و تا امروز اجازه به نکاح منته نمی دهد.

باید افزود در ایران نیز عرف مردم چون شیعیان لبنان و سوریه و عراق است لکن از نظر قانون مدنی مجاز است و قانون مدنی ایران در ماده ۱۰۷۵ می گوید:

نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد.

ماده ۱۰۷۶: مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود.

۱. جواهر کلام، کتاب النکاح، و دیگر کتب فقهی شیعه چون شرح لسنه.

۲. شهید زین در لسنه می گوید: اما لسنه، فلا حصر له علی الاصح و کذا یسألک السنین ایضاً در مورد کثیرکان، شیعه و سنی هر دو برای آن حصری نقل نیست و برش فرق در این مورد نیز وارد است، پارهای از فقهای اهل سنت به عنوان طعن به شیعه گفتند که شیعه حد و حصری برای منته نقل نکرده است، ج ۳، ص ۱۰۱، الزیاده علی الریح.

۳. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، ازدواج موقت.

خودآزما

۱. حداقل مدت حمل در نزد مذاهب فقهی چگونه است؟
۲. در صورت اختلاف زن و شوهر در الحاق فرزند، چگونه با حداقل مدت حمل، داور می شود؟
۳. نظر مذاهب فقهی اهل سنت در مورد بیشترین مدت حمل چیست؟
۴. نظر شیعه در مورد حداکثر مدت حمل چیست؟
۵. از نظر شیعه و سنی، هم زمان بیش از چهار زن گرفتن چه حکمی دارد؟
۶. آیا نسخ منته، قابل اثبات است؟
۷. از نظر شیعه منته با ازدواج دائم چه فرقی دارد؟ احکام آن را مقایسه کنید.
۸. از نظر اهل سنت کدام یک از فقهای صحابه، بر جواز منته باقی ماند؟

ما تزید المرأة فی الحمل علی ستنین، زن از دو سال بیشتر حامله نیست.
مالک و شافعی و ابن حنبل گفتند: حداکثر مدت بارداری چهار سال است. در این باره
استاد کردند به این روایت که چنین در شکم زن عجلان، چهار سال، باقی می ماند و شگفت آنکه
محمد در شکم مادرش، چهار سال بود بل همه زنان قبیله بنی عجلان، چهار سال حامله هستند،
و خدا را در مخلوقانش، احوال گوناگون است^۱. و آنچه که در مورد این استدلال باید گفت این
است که، این گفته ها، دلالت بر قداست، این قضا و پاکی نیتشان می کند و چه بسا منطبق قداست،
بر منطق واقعیت غلبه پیدا می کنند. عبادین عوام گفته است، حداکثر مدت حمل سال است
و زهری گفته است که هفت سال است و ابو عبید گفته است، برای حداکثر مدت حمل، زمانی
خاص نیست^۲. نتیجه ای که از این اقوال متناقض و گوناگون گرفته می شود این است که اگر کسی،
زنش را طلاق گفت یا شوهرش مرد و او بعداً ازدواج نکرد و آنگاه دارای فرزندی شد، بنابه گفته
ابوحنیفه، پس از دو سال، و بنا به گفته شافعی و مالکی و حنبلی، پس از چهار سال و بنا به گفته
ابن عوام، پس از پنج سال و بنا به گفته زهری پس از هفت سال و بنا به گفته ابو عبید پس از بیست
سال، فرزند به شوهر اولی ملحق می شود.

آنچه قانونگذار مصری در داوری میان این اقوال و در عمل در محکمه های شرعی مصر،
در پذیرفتن رأی ابوحنیفه گفته است، ما راس است. آنچه ان که در قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹
ماده ۱۵، حداکثر مدت بارداری را تنها یک سال دانسته است.^۳

بیشترین مدت بارداری نزد شیعه
علمای امامیه در بیشتری مدت بارداری، با هم اختلاف نظر دارند، اکثر آنان آن را نه ماه
دانسته اند. عده ای از آنان ده ماه و عده ای دیگر یک سال. و همگی شان اجماع دارند که از یک سال
حتی، یک ساعت هم بیشتر نمی شود و بنابراین اگر مردی، زنی را طلاق دهد یا شوهرش مرد، و
پس از یک سال فرزندی به دنیا آورد، ولو یک ساعت پس از آن، فرزند، به شوهر اولی ملحق
نمی شود، مستند این، گفته امام صادق است که فرمود: هرگاه مردی همسرش را طلاق داد و زن
گفت من حامله هستم و یک سال از طلاق گذشته باشد ولو یک ساعت باشد، ادعایش پذیرفته
نمی شود.^۴

۱. المغنی لابن قدامة، طبعه طالع ج ۷، ص ۲۷۷، الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۲ ص ۵۲۳، الطیبه الاولى، عبدالرحمن الجزیری:

گفته است که مدت حداکثر حمل در نزد مالکی، پنج سال است.

۲. المغنی، لابن قدامة، طبعه طالع، ج ۷، ص ۲۷۷.

۳. الاحوال الشخصية، للمحمد بن عبد الله بن قاسم، ص ۲۷۲.

۴. جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی استوفان، مسالک الاطهار، شهید ثانی، حدائق النافسه، شیخ یوسف بحرانی، و دیگر

متعه (ازدواج موقت)
متعه یا ازدواج موقت از مواردی است که بین مذاهب چهارگانه اهل سنت و فقه امامیه مورد
اختلاف است. آنان به اتفاق آن را حرام می دانند لکن شیعه آن را مجاز می شمارد اهل سنت خود
معتبرند که در زمان رسول خدا متعه، جاری بود و صحابه متعه می کردند. عبد الرحمن الجزیری
یکی از فقهای اهل سنت می گویند: ابن عباس، بر جواز متعه اصرار می ورزید و آن را باطل
نمی شمرد و می افزود که در زمان رسول خدا جاری بود تا اینکه در فتح مکه (سال هشتم هجری)
آن را نسخ کرد. و ابن عباس معتقد بود که پیامبر هرگز آن را نسخ نکرد^۱. ابن قوام، یکی دیگر از
فقهای اهل سنت نیز می گویند: متعه پس از اینکه حلال شد، نسخ شد و حرام گردید^۲. به خاطر
مسأله فوق که متعه در زمان پیامبر، جریان داشت، فقهای اهل سنت می گویند: کسی که به متعه با
زنی نزدیکی کرد، او حد زنا نمی خورد زیرا شبهه تقلید از ابن عباس می رود، لکن تعزیر
می شود.^۳ از نظر شیعه متعه مانند ازدواج دائم است، در احکامش، هیچ فرقی با ازدواج دائم
ندارد، از مهر، محرمیت، فرزند، عده (نصف عده ازدواج دائم یعنی ۴۵ روز) فقط مدتی برای آن
تعیین می گردد و زن واجب النفقه مرد نیست. و زنی که متعه می شود، نیز مانند ازدواج دائم، باید
خالی از موانع شرعی باشد.^۴

سید سابق از شافعی نقل می کند که هیچ چیزی را چون متعه نمی شناسم، که حلال شده
باشد و پس از آن حرام شده باشد دوباره حلال شده باشد و آنگاه حرام، بنابراین در حلیت آن
شکی نیست لکن فقهای اهل سنت روایاتی را نقل می کنند که پیامبر پس از حلیت متعه آن را
حرام ساخت بیشتر فقهای اهل سنت، روایات مربوط به نسخ متعه را در سال فتح مکه می دانند
و بعضی نسخ آن را در خیبر، قول شافعی جمع بین این روایات است.^۵
برای شرایط اضطرابی جایز می دانست چون خوردن سینه و گوشت خوک به هنگام منجر به هلاکت.
به نظر می آید متعه، با توجه به حکمتی که دارد، مربوط به شرایط حساس و اضطراری
است، به راستی در شرایطی که امکان ازدواج دائم نباشد مانند مسافرت، نداشتن هزینه زندگی،

کتاب شیعی، ۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۸۱.

۲. المغنی لابن قدامة، ج ۴، ص ۲۲۴، الطیبه الثالثه.

۳. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۱۱۲، (مذهب مالکی قائل به این قول است).

۴. برای تفصیله و جایگاه شرعی متعه مراجعه شود به کتاب بررسیهای اسلامی، مقاله ازدواج موقت در پاسخ یکی از فقهای

مذهب شافعی از علامه طباطبائی، و همین طور به کتاب نظام حقوق زن در اسلام و اخلاق جنسی در اسلام و غرب از شهید

مرفعی، مطهری. ۵. الفقه السنه ج ۱، ص ۲۹، زواج المتعه، السید سابق

ع. همدان.

منته (ازدواج موقت)

منته یا ازدواج موقت از مواردی است که بین مذاهب چهارگانه اهل سنت و فقه امامیه مورد اختلاف است. آنان به اتفاق آن را حرام می‌دانند لکن شیعه آن را مجاز می‌شمارد اهل سنت خود معتقدند که در زمان رسول خدا منته، جاری بود و صحابه منته می‌کردند. عبدالرحمن الجزیری یکی از فقهای اهل سنت می‌گوید: این عباس، بر جواز منته اصرار می‌ورزید و آن را باطل نمی‌شمرد و می‌افزاید که در زمان رسول خدا جاری بود تا اینکه در فتح مکه (سال هشتم هجری) آن را نسخ کرد. و این عباس معتقد بود که پیامبر هرگز آن را نسخ نکرد.^۱ این قوام، یکی دیگر از فقهای اهل سنت نیز می‌گوید: منته پس از اینکه حلال شد، نسخ شد و حرام گردید.^۲ به خاطر مسأله فوق که منته در زمان پیامبر، جریان داشت، فقهای اهل سنت می‌گویند: کسی که به منته با زنی نزدیک می‌کرد، او حد زنا نمی‌خورد زیرا شبهه تقلید از ابن عباس می‌رود، لکن تعزیر می‌شود.^۳ از نظر شیعه منته مانند ازدواج دائم است، در احکامش، هیچ فرقی با ازدواج دائم ندارد، از مهر، محرمیت، فرزند، عده (نصف عده ازدواج دائم یعنی ۳۵ روز) فقط مدتی برای آن تعیین می‌گردد و زن واجب‌النفقه مرد نیست. و زنی که منته می‌شود، نیز مانند ازدواج دائم، باید خالی از موانع شرعی باشد.^۴

سید سابق از شافعی نقل می‌کند که هیچ چیزی را چون منته نمی‌شناسم، که حلال شده باشد و پس از آن حرام شده باشد دوباره حلال شده باشد و آنگاه حرام، بنابراین در حیلت آن شکی نیست لکن فقهای اهل سنت روایاتی را نقل می‌کنند که پیامبر پس از حیلت منته آن را حرام ساخت بیشتر فقهای اهل سنت، روایات مربوط به نسخ منته را در سال فتح مکه می‌دانند و بعضی نسخ آن را در خیبر، قول شافعی جمع بین این روایات است.^۵

و ابن عباس هرگز قائل به حرمت آن نمی‌شد و حکم به حیلت آن داد ابن عباس آن رد برای شرایط اضطراری جایز می‌دانست چون خوردن میت و گوشت خوک به هنگام منجز به هلاکت. به نظر می‌آید منته، با توجه به حکمتی که دارد، مربوط به شرایط حساس و اضطراری است، به راستی در شرایطی که امکان ازدواج دائم نباشد مانند مسافرت، نداشتن مؤزبه زندگی،

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۹۱.

کتاب شیعه.

۲. المغنی لابن قدامة، ج ۶، ص ۶۲۲، الطبعة الثالثة.

۳. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۱۲، (مذهب مالکی قائل به این قول است).

۴. برای فلسفه و جایگاه شرعی منته مراجعه شود به کتاب پرسشهای اسلامی، مقاله ازدواج موقت در پاسخ یکی از فقهای مذهب شافعی از علامه طباطبایی، و همین‌طور به کتاب نظام حقوق زن در اسلام و اخلاق جنسی در اسلام و غرب از شهید مرتضی مطهری.

۵. فقه السنة، ج ۵، ص ۳۲۹، زواج المنته، السید سابق.

۶. همان.

ما تزید المرأة فی الحمل علی سنتین، (از دو سال پیشتر حامله نیست).

مالک و شافعی و ابن حنبل گفتند: حداکثر مدت بارداری چهار سال است. در این باره استناد کردند به این روایت که چنین زن عجلان، چهار سال، باقی می‌ماند و شگفت آنکه محمد در شکم مادرش، چهار سال بود بل همه زنان قبیله بنی عجلان، چهار سال حامله هستند، و خدا را در مخلوقاتش، احوال گوناگون است.^۱ و آنچه که در مورد این استلال باید گفت این است که، این گفته‌ها، دلالت بر قداست، این فقها و پاکی نیتشان می‌کند و چه بسا منطق قداست، بر منطق واقعیت غلبه پیدا می‌کنند. عبادین عوام گفته است، حداکثر مدت حمل سال است و زهری گفته است که هفت سال است و ابو عبید گفته است، برای حداکثر مدت حمل، زمانی خاص نیست.^۲ نتیجه‌ای که از این اقوال متناقض و گوناگون گرفته می‌شود این است که اگر کسی، زنش را طلاق کند یا شوهرش مرد و او بعداً ازدواج نکند و آنگاه دارای فرزندی شد، بنا به گفته ابوحنیفه، پس از دو سال، و بنا به گفته شافعی و مالکی و حنبلی، پس از چهار سال و بنا به گفته ابن عوام، پس از پنج سال و بنا به گفته زهری پس از هفت سال و بنا به گفته ابو عبید پس از بیست سال، فرزند به شوهر اولی ملحق می‌شود.

آنچه قانون‌گذار مصری در داوری میان این اقوال و در عمل در محکمه‌های شرعی مصر، در پذیرفتن رأی ابوحنیفه گفته است، ما را بس است. آنچه‌ان که در قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ ماده ۱۵، حداکثر مدت بارداری را تنها یک سال دانسته است.^۳

بیشترین مدت بارداری نزد شیعه

علمای امامیه در بیشتری مدت بارداری، با هم اختلاف نظر دارند، اکثر آنان آن را نه ماه دانسته‌اند. عده‌ای از آنان ده ماه و عده‌ای دیگر یک سال. و همگیشان اجماع دارند که از یک سال حتی، یک ساعت هم بیشتر نمی‌شود و بنابراین اگر مردی، زنی را طلاق دهد یا شوهرش مرد، و پس از یک سال فرزندی به دنیا آید، ولو یک ساعت پس از آن، فرزند، به شوهر اولی ملحق نمی‌شود، مستند این، گفته امام صادق است که فرمود: هرگاه مردی همسرش را طلاق داد و زن گفت من حامله هستم و یک سال از طلاق گذشته باشد، ولو یک ساعت باشد، ادعایش پذیرفته نمی‌شود.^۴

۱. المغنی لابن قدامة، طبعة الثالثة، ج ۷، ص ۲۷۷، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۵۲۳، الطبعة الاولى، عبدالرحمن الجزیری.

گفته است که مدت حداکثر حمل در نزد مالک، پنج سال است.

۲. المغنی، لابن قدامة، طبعة الثالثة، ج ۷، ص ۲۷۷.

۳. الاحوال الشخصية، لمحمد محی الدین، ص ۲۷۲.

۴. جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی استهبان، مسالك الانهار، شهید فاضل، حدائق الناضرة، شیخ یوسف بحرانی، و دیگر

می‌خواستند و اراده داشتند.^۱

حداقل مدت حمل

همهٔ مذاهب اسلامی از سنی و شیعه، اتفاق نظر دارند که حداقل مدت حمل، شش ماه است زیرا آیهٔ ۱۵ سورهٔ احقاف، مدت حمل فرزند و شیر دادن او را مجموعاً ۳۰ ماه می‌داند و جمله و فاصلهٔ نلثون شهراه، فاصله به معنی رضاع یعنی شیر دادن است. آنگاه در آیهٔ ۱۲ سورهٔ لقمان گفته است که مدت شیر دادن باید در سال کامل باشد و فاصله فی عابین، حال در سال را از ۳۰ ماه کم کنیم، شش ماه باقی می‌ماند که حداقل مدت حمل نوزاد است و پزشکی امروز هم آن را تأیید می‌کند و قانونگذار فرانسوی هم آن را قبول کرده است. به هر حال از این مسأله، مطالب زیر نتیجه گرفته می‌شود:

۱. هرگاه مردی و زنی با هم ازدواج کردند و سپس فرزند زنده‌ای، به شکل انسانی کامل الصورة قبل از شش ماهگی به دنیا آمد. آن فرزند به شوهر آن زن ملحق نمی‌شود. شیخ مفید و شیخ طوسی از فقهای امامیه و شیخ محی‌الدین عبدالحمید از فقهای حنفیه گفته‌اند در این صورت، شوهر می‌تواند فرزند را نپذیرد و می‌تواند به فرزندی آن بچه، اقرار کند و او را بپذیرد، هرگاه بدان اقرار کرد، فرزند شرعی او محسوب می‌شود و آن فرزند هم حقوق سایر فرزندان مشروع را پیدا می‌کند و همین‌طور وظایف آنان را نیز می‌باید. حال اگر زن و شوهر، در زمان مقاربت با هم اختلاف کردند مثلاً زن بگوید: از شش ماه پیش بلکه جلوتر با من نزدیکی کردی، پس فرزند مال توست. آنگاه شوهر بگوید: با تو نزدیکی کردم از شش ماه کمتر، پس فرزند از من نیست. ابو حنیفه گفت: قول زن پذیرفته می‌شود و به گفته او بدون سوگند، عمل می‌شود.^۲
۲. امامیه گفته است: اگر قرائن و قایمی در آنجا باشد که گفته زن را تأیید کند یا گفته مرد را به آن عمل می‌شود و اگر دلالی نبود و قضیه بر قاضی مشتبه بود، پس از آنکه زن سوگند خورد که از شش ماه پیش شوهرش به او نزدیکی کرده است، قول او پذیرفته می‌شود و فرزند به شوهر ملحق می‌شود.^۳
۳. هرگاه مردی، همسرش را طلاق داد، آنگاه زن عده نگه داشت و سپس ازدواج کرد و

۱. مراد آن است که قصد پیشوایان کشف و نافع بیان حقایق طبیعی بود، و حال وقتی کشف واقع نند و حقیقت چیز دیگری بود

باید به آن برگشت، زیرا قصدشان از سخن در این‌گونه موارد، ترغیب موضوعیت ندادن ماندن احکام دینی، بل جنبه طریقت دارد.

۲. جواهر الکلام، باب الزواج، احکام الازداد شیخ محمد حسن نجفی استعنائی، الاموال المتحصنة، محمد محی‌الدین، ص

۳۷۶. الدر شرح الفروع ۱، ص ۳۰۷.

۳. الوسیة الکبری، سید ابوالحسن استعنائی، باب الزوج فصل الازداد.

فرزندی به دنیا آورد و کمتر از شش ماه از نزدیکی با شوهر دوم گذشت لکن از نزدیکی شوهر اول یا او شش ماه گذشته است بل بیشتر از شش ماه گذشته است به هر حال مدت مقاربت و نزدیکی از حداکثر مدت حمل، افزون نگشته است (یعنی از نه ماه، افزون نشده است) در چنین صورت فرزند به شوهر اول ملحق می‌شود و اگر از شوهر دوم، مقاربت به شش ماه، رسیده باشد، به شوهر دوم ملحق می‌شود.

۳. هرگاه مردی، زنی را طلاق گفت و آنگاه زن، شوهر دوم اختیار کرد و کمتر از شش ماه از نزدیکی با شوهر دوم، فرزندى به دنیا آورد و از طرفی از نزدیکی با شوهر اول از نه ماه (حداکثر مدت حمل) گذشته باشد، فرزند به هیچ‌کدام از این دو شوهر، ملحق نمی‌شود. مثلاً هرگاه از طلاق زنی، هشت ماه گذشته باشد و پس از آن با مردی دیگر ازدواج کند و نزد او (شوهر دوم) پنج ماه مانده باشد و آنگاه فرزندى به دنیا بیاید و از طرفی حتی بیشترین مدت حمل را یک سال هم فرض کنیم، باز هم ممکن نیست که فرزند از آن دومی باشد (زیرا پنج ماه بیشتر از نزدیکی با او نگذشته است و از حداقل مدت حمل کمتر است) و ممکن نیست به شوهر اول نسبت دهیم زیرا از حداکثر مدت حمل ولو یک سال فرض کنیم بیشتر است چون هشت ماه با پنج ماه می‌شود ۱۳ ماه، محال است زنی مدت حاملگی اش ۱۳ ماه باشد. اگر در پرتو واقعیت حکم کنیم همهٔ این جزئیات صحیح است.

فقهاء چنین خطایی را خطای تطبیق نامیدند. مثل اینکه گریه‌های بگوید این کاسه را به من ده و به سنگی شبیه کاسه اشاره کند.

پس از این مقدمه به اصل موضوع می‌پردازیم. چون فرزند موضوع برای بسیاری از احکام شرعی خواهد بود. مانند استحقاق ارث از پدرش و حرمت ازدواج با خواهر و ولایت پدر بر او و بر مالش تا زمانی که بالغ شود. و وجوب نفقه برای او و بالاخره این‌گونه حقوق شرعی و اخلاقی، با توجه به این‌گونه امور بود که فقهاء برای بیان حداقل و حداکثر مدت حمل، متعرض این مسأله شدند. و بدیهی است که این‌گونه بحث، در حوزه تخصص اطباء است نه فقهاء، بنابراین هرگاه گفته آنان (فقهاء) مخالف واقعیت و حقیقت درآمد، لازم به عمل نیست. زیرا دلیل واقعیت، رساندن آن دلیل گفته‌اشان است. محققاً آرای فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی به پای واقعیت نمی‌رسد و شایسته است، سخنان کسانی که تخصصشان این نیست را چه در زمان نزدیک و چه در زمان بعید و دور، به کناری گذاشت. ما در اینجا اقوال مذاهب اسلامی را در مدت حمل از جهت حداقل و حداکثر می‌آوریم. بر این اساس که در صورت مخالف بودن با واقعیت و حقیقت، لازم نیست به آن گردن نهاد.

حداکثر مدت بارداری نزد اهل سنت

ابوحنیفه گفته است: حداکثر مدت بارداری دو سال است و مستند گفته او، گفته عایشه است که:

چیزی که مثلاً این عقد عمل به موجب آن و وفای به آن، واجب است و آن یکی دیگر واجب نیست و بالاخره آنچه که موجب حفظ نظام اجتماعی و تحقق مصالح عمومی می‌گردد.^۱ اما چیزهای طبیعی مانند حداقل مدت بارداری، شارع در بیان اثبات و نفی و تعدیل آن نیست زیرا قوانین طبیعی و اسباب آن، اختلاف نمی‌پذیرد و به حسب اوضاع و زمان دیگرگون نمی‌شود. به عکس امور شرعی چراکه وجود و نفی و تعدیل آن امکان‌پذیر است زیرا به اراده شارع و خواسته او، برمی‌گردد.

مرد قانونگذار دینی، موجودات طبیعی خارجی را موضوعی برای احکام خرد، می‌گیرد مثلاً می‌تواند بگوید: برای حمل از کسی که از نطفه او، متولد شده است، میراثی است یا بعد از تولد، نفعش به عهده اوست یا هرگاه محصول گندم از مخارج زارعین، بیشتر شد، مقدار زیادی نباید ذخیره شود و مانند آن.

نما بیان این موضوعاتی که احکام و قوانین به آن مربوط می‌شود، از وظایف خیرگان و آشنایان به آن موضوعات، است. پس هرگاه از زبان پیشوایان فقه، در بیان و تعریف آنها، خارج شده در حقیقت اعضا و تنبیت گفته خیرگان آن موضوعات است، نه چیزی دیگر. چنان که قاضی، به هنگام نیاز، از آنان کمک می‌گیرد. حال هرگاه واقعیت کشف نشد و خطا معلوم گشت، عمل به گفته فقها، واجب نیست. زیرا ما می‌دانیم به علم‌البین که موضوعات طبیعی، قبل از ارائه قوانین شرعی وجود داشت و مراد آنان از تعریف آن‌گونه امور، کشف و حکایت از آن چیز بود، و گاهی به عکس می‌شود و عمل به گفته‌اشان در این صورت مخالف آن چیزی است که

۱. تفکیک میان سخنان پیشوایان دینی و پیامبران آنهاست که مؤلف گفته است که گاه، به عنوان یک فرد عادی و به عنوان یک انسان طبیعی سخن می‌گوید و گاه به عنوان یک رسول و رسل الهی، که اولی‌الاشیاء برادر است و درمن، همیشه درست است. امری است متکثر؟ زیرا هیچ معیار قانونی نمی‌توان ارائه کرد که این سخن از مصدر طبیعی بود و غرضی بودن است و آن یکی الهی و غیر طبیعی است؟

چه معیاری می‌توان در این مورد، ملاک که مؤلف معین می‌کند در این مورد ارائه نکرد. بنابراین برای ارائه یک معیار باید این وظیفه دین را بیان کرد؟ باید گفت دین برای بیان چه موضوعاتی آمده است؟ و هدف از دین چیست؟ ظاهراً سخن بعدی مؤلف که پیامبران را به عنوان یک قانونگذار معرفی می‌کند، در بیان همین نکته است که دین آمده است تا قوانین وضع کند و نه برای بیان مصادیق گناه و سزا و غیره دیگر برای بیان امور طبیعی که وظیفه علم است، یا نه است، و از اینجا نتیجه گرفت است که هرگاه آنان سخن در امور طبیعی بگویند، خارج از تخصصشان است و ممکن است اشیا، باشد و اعتقاد به آن لازم نیست. بکن در اشکال بر آن وارد است؟ (الف) دین برای وضع چه قوانینی آمده است، اجتماع فرد، اجتماع گروه، شخصیت، سیاست، اقتصاد و ...؟ یا برای وضع قوانین در تمام این موارد، که مؤلف فقط اشاره‌ای به آن کرده است. هرگز از زبان وحی در امور طبیعی اخبار گفت چه باید کرد؟ چنان که قرآن کرده آیا چنین چیزی مجال است؟ و در صورت بروز سخنان پیرامون امور طبیعی از زبان وحی، چه باید کرد؟ آیا می‌توان گفت با هم اشتباه برادر است؟ هرگز در این صورت معیار تفکیک چیست؟

ترجمه درس پنجم

نسب

وقتی که انسان سخنان منافات با قانون و اخلاق نباشد، می‌تواند هر چه را بخواهد، بگوید. لکن بر هیچ کس نیز واجب نیست که سخنان را به دیده اهمیت و توجه بنگرد، خواه آن گوینده، بزرگ باشد یا کوچک، مقدس باشد یا غیر مقدس. بنابراین هرگاه، سخن او، از دایره تخصص خارج شد مانند آنکه، حقوقدان ماهری در یک مسأله طبی یا کشاورزی اظهار نظر بکند، برای مدعی جایز نیست که به آن احتجاج کند و بر قاضی بدان تکیه کند.

همین طرز، پیامبران و سفیران الهی و پیشوایان دین و فقه، که هرگاه در امور طبیعی مانند خلقت آسمانها و زمین و یا میان آن دو از دوری و مقدار مسافت و ابتدا و انتهای آن دو و عناصر تشکیل دهنده و خواص آن دو، سخن بگویند، بر هیچ کس واجب نیست که بدان یقین کند و به گفته‌اشان ایمان بیاورد.^۱ زیرا قدسین گاه تحت عنوان دینی، از چیزی خبر می‌دهند، و گاه به عنوان یک فرد، از چیزی خبر می‌دهند مانند بقیه افراد که آنچه را می‌شنود و گمان می‌برد، می‌گوید. هرگاه اخبار آنان، از نوع اول باشد، واجب است بر ماکه از آنان بشنویم و اطاعت کنیم؛ تا زمانی که از دایره تخصصشان، تجاوز نکند و هرگاه از نوع دوم باشد، کردن نهادن به آن، لازم نیست، زیرا خبر از دین و شئون آن نیست.

قانونگذار خواه دینی باشد و خواه غیر دینی، وظیفه‌اش منحصر در بیان احکام و قوانین است که به ترغیب به عمل و بازداشتن از عملی دیگر، بازمی‌گردد یا در بیان اسباب و موجبات

۱. این سخن مؤلف مربوط می‌شود به مسأله علم امام و پیامبران و عصمت آنان. در قرآن نیز سخنانی در مورد خلقت آسمان، زمین، گردش کره‌ها، خلقت انسان و ... آمده است. در صورت صحت سخن مؤلف، اعتقاد به صحت این‌گونه امور مخدوش می‌گردد. در حالی که قرآن سخن خود را وحی می‌داند، ظاهراً سخن مؤلف در مورد سخنان پیامبران و امامان است که شامل کتاب مقدس قرآن نمی‌شود. در غرب پس از اثبات اشیا، پارای از گزاره‌های کتب عهد عتیق و عهد جدید مانند مرکزیت زمین و ثابت بودن آن، همین نظریه مؤلف رایج شد و قول به ابزار انگاری دین رایج گشت، مانند آنچه بر این نظریه

وبعد أربع عند النافعي والمالك والحنبلي ، وبعد خمس عند ابن عروم ،
وبعد سبع عند الزهري ، وبعد عشرين عاماً عند أبي عبيد .
وقد كانا الشرح المصري حاكمة هذه الاقوال فقد كان العمل
تحتكم مصر الشرعية على مذهب أبي حنيفة الى ان صدر القانون رقم
٢٤ سنة ١٩٢٦ ، نصت المادة ١٥ منه على ان أكثر مدة الحمل
سنة فقط (١٥) .

أقصى مدة الحمل عند الشيعة :

اختلف علماء الإمامية في أقصى مدة الحمل ، فقال أكثرهم : اثنا
تسعة اشهر ، وقال بعضهم : عشرة اشهر : وبعض آخر : ستة كانوا ،
وأجمعوا بكاملهم على انها لا تزيد ساعة واحدة عن السنة ، فإذا طالت
الزوج ، او مات عنها ، ثم ولدت بعد سنة ولو ساعة لم ينهق الولد ،
تقول الصادق ، اذا طلق الرجل زوجته ، وقالت : انا حبلت ووجدت
به لاكثر من سنة ولو ساعة واحدة لم تصدق في دعواها (١٥) .

ولد التمة :

هذا حقيقة يجدها الكثيرون ، والتي أشكر من سألني الكتابة في هذا
الموضوع ، حيث أتاح لي الفرصة لبيان هذه الحقيقة الشرعية والتاريخية ،
وسأوضح الاختصار ما استطلعت على ان أكون رادياً وثاقلاً ، لا مفرطاً ،
ولا ناقداً ، بل أدع الحكم للقارى وحده ، ولا اطلع عليه الطريق
بالخطئة او التصويب .

اتفق الشيعة والسنة على ان نكاح التمة كان حلالاً بحكم الرسول ،
وان المسلمين تمتوا في عهده ، ولكنهم اختلفوا في ثبوت النسخ ، فقال
السنة : ان التمة نسخت وحربت بعد ان كانت حلالاً (١٦) .

(١) الأموال المنصبة لخدمة محيي الدين ص ٤٧٤ .
(٢) في باب إباحة نكاح المساكين والمجانين وسائر كتب الشيعة .
(٣) للفرشيبة نال ج ١ ص ١٢١ .

وقال الشيعة : لم يثبت النسخ ، كانت حلالاً ولم تزل كذلك الى
يوم القيامة . وما استدل به الشيعة الآية ٢٣ من سورة النساء : و لما
استنم به منهن فأتوهن اجورهن فريضة ، وما رواه مسلم في صحيحه
استنم الأصحاب في عهد رسول الله وابي بكر وعمر .
وزواج التمة زواج إلى أجل معين ، وهو عند الشيعة كالزواج الدائم
لا يتم إلا بعد صحيح دال على قصد الزواج صراحة ، وكل مغاربة
تحمل بين رجل وامرأة من دون عقد فلا تكون متعة حتى مع الرافضي
والرعية ، وحتى تم العقد كان لازماً يجب الوفاء به .

ولا بد في عقد التمة من ذكر المهر ، وهو كسهر الزوجة الدائمة
لا يقدر بقله أو كثرة ، ويسقط نفيه بهة الأجل أو انقضائه قبل الدخول ،
كما يسقط نصف مهر الزوجة . الدائمة . بالطلاق قبل الدخول .

وعلى المنتع بها ان تعقد بعد انقضاء الأجل كالطقة ، سوى ان
الطقة تمت بثلاثة اشهر او ثلاث حشرات ؛ وهي تعقد بخيشتين أو
خسة وأربعين يوماً ، اما عدة الرقاة فأربعة اشهر وعشرة ايام كالزوجة
الدائمة ، سواء حصل الدخول أو لم يحصل .

وولد التمة ولد شرعي ، له جميع ما للأولاد الشرعيين من غير
استثناء لحق من الحقوق الشرعية والأخلاقية .

ولا بد في التمة من أجل معين يذكر في متن العقد ، ولا توث
الزوجة المنتع بها من تركه الزوج ؛ ولا يجب لما التفتة على الزوج ،
والزوجة الدائمة لما الميراث والتفتة ، ولكن للمنتع بها أن تشتط على
الزوج ضمن العقد التفتة والميراث واذا تم هذا الشرط كانت الزوجة
من التمة كالزوجة الدائمة (١٧) .

هذا ، ولكن شيعة لبنان وسوريا والعراق لا يستعمرون التمة على
الرغم من ايمانهم بجوازها وباحتها ، وهذه المحاكم الشرعية المغفورية في
لبنان لم تجر ، ولم تأذن بزواج التمة منذ انشائها الى اليوم .

(١) حسب الأصول .

الإسلامية في براءة الحمل فله وكثرة على هذا الأساس : أساس علم وجوب التدبير بشيء من ظاهر أقوالهم إذا خالفت الواقع والحقيقة .

أقل مدة الحمل :

اتفقت كلمة المذاهب الإسلامية من السنة والشيعة على أن أقل مدة الحمل ستة أشهر ، لأن الآية ١٥ من سورة الأحقاف نصت على أن حمل الولد ورضاعه ثلاثون شهراً ، وحله وفصاله ثلاثون شهراً ، والتصال هو الرضاع ، ثم نصت الآية ١٤ من سورة لقان على أن الرضاع يكون في عامين كاملين ، وفصاله في عامين ، وحتى استغنا العامة من اللاتين شهراً يبنى ستة أشهر ، وهي أقل مدة الحمل ، ولطب الحديث أبداً ذلك ، وبه أخذ الشرع القرآني .

ويستخرج عن ذلك أحكام :

١ - إذا تزوج رجل وامرأة ، ثم وضعت ولداً حياً كامل الصورة قبل مضي ستة أشهر ، فلا يلحق الولد بالتزوج ، وقال الشيخ القبلة والشيخ الطوسي من الإمامية والشيخ عمي الدين عبد الحميد من الحنفية يكون امرؤ الولد في هذا الحال يبد التزوج ان شاء الله ، وان شاء أمر به وألفه بنفسه ، وحتى أمر به - والحالة هذه - يكون ولداً شرعياً فتزوج ، له ما للأولاد الشرعيين ، وعليه ما عليهم ^(١) .

وإذا اختلف الزوجان في زمن القابلية ، فقالت مي :
قاريني منذ ستة أشهر - أو أكثر - فالولد - لك - قال هو : يسئل قارئك لأقل من ستة أشهر ، فالولد لغيري ، قال أبو حنيفة : تصدق

مي ، ويعمل بقولها بلا عيب ^(٢) .
وقال الإمامية : ان كان هناك وقائع وقرائن تدل على قولها أو على قوله عمل بحسبها ، وان فقدت الأدلة ، واشتهت الجمال أخذ القاضي بقولها بعد ان يعلقها البين على انه قاربها منذ ستة أشهر ، ولحق الولد بالزوج ^(٣) .

(١) كتاب الجرام نشية باب التزوج أحكام الأولاد - وكتاب الأحوال الشخصية لعمدة عمي الدين ص ٤٧٦ .

(٢) القدر شرح القروع ١ ص ٣٧٧ .

(٣) الرسالة الكبرى سيد أبو الحسن باب التزوج فصل الأولاد .

٢ - اذا طلق الرجل زوجته بعد ان قاربها ، فاعتدت ، ثم تزوجت واتت بولد لدون ستة أشهر على زواجها من الثاني ولكن مضي مضي مضي مضي مقاربة الزوج لما ستة أشهر فأكثر ، على ان لا تزيد مدة المقاربة عن أقصى زمن الحمل - إذا كان الأمر كذلك ، لمحق الولد بالأول ، وإذا مضي على زواجها من الثاني ستة أشهر لحق الثاني .

٣ - اذا طلقها وتزوجت ، ثم ولدت لدون ستة أشهر من مقاربة الثاني ولاكثر من أقصى زمن الحمل من مقاربة الأول ففي حينها معها - مثلاً - لو مضي على طلاق امرأة ثمانية أشهر وبعدما تزوجت بأخر فكنت عنده خمسة أشهر ، وولدت ولداً ، واقرضنا ان أقصى مدة الحمل ستة ، لا يمكن إلتاق الولد بالأول ، لأنه مضي على القابلية أكثر من ستة ، ولا إلتاقه بالثاني ، لأنه لم يمض ستة أشهر .
هذه القروع صحيحة بكتلتها اذا حاكمناها على ضوء الواقع .

أقصى مدة الحمل عند السنة :

قال أبو حنيفة : أقصى مدة الحمل سنتان ، لقول عائشة : ما تزيد المرأة في الحمل على سنتين .

وقال مالك والشافعي وأبو حنبل : أربع سنين ، سنتين في ذلك إلى ان امرأة عجلان كان الحمل يكث في بطنها أربع سنين ، ومن الغريب ان امرأة ابنة عمه مكث الحمل في بطنها أربع سنين ، بل تساء بني عجلان جميعهن يحملن أربع سنين ^(١) ولله في خلقه شؤون .

وهذا الاستدلال ان دل على شيء فانما يدل على قداسة هؤلاء النساء ، وطيب نياتهم ، وكثيراً ما يطلب منطق القداسة منطق الواقع .

وقال عباد بن عرام : أقصى مدة الحمل خمس سنين . وقال الزهري : سبع سنين ، وقال أبو عبيد : ليس لأقصى الحمل حداً ^(٢) .

ويؤيد على هذه الأقوال المناقضة المتضاربة انه لو طلقها أو مات عنها الزوج ، ولم تتزوج بعده ، وأتت بولد لمحق بعد سنتين عند أبي حنيفة ،

(١) الذي لاين قداسة بنته ٧ ص ٤٧٧ ، وفي كتاب الفتى عن المذاهب الأربعة ٤ ص ٤٢٢ .

البيعة الأولى ان أقصى مدة الحمل عند المالكية خمس سنين .

(٢) الذي لاين قداسة بنته ٧ ص ٤٧٧ .

والتواضع، في الحث على العمل أو الزجر عنه، أو بيان الأسباب والدرجات، وإن هذا العقد يجب العمل بعقده والرفاء به ، وذلك لا يجب ، وما إلى ذلك مما يحفظ النظام ، ويحقق المنافع للناس .

أما الأشياء الطبيعية ، كأقل مدة الحمل وأنها : فليس للشارع أنباتها ولا يقبها ولا يعينها ، لأن سنن الطبيعة وأسبابها لا تختلف ولا تغير بتغير الأوضاع والأزمان ، على العكس من الأمور الشرعية فإن وجودها ونفيها وتغييرها يرتبط بإرادة الشارع ومشيئته .

أجل ، لرجل التشريع أن يأخذ من الأعيان الطبيعية الخارجية موضوعاً لأحكامه - مثلاً - له أن يقول : للحمل نصيب في ميراث من تولد من ماته ، وإنه يزداد في راتب الوظيف إذا ولد له ، وأنه إذا زاد إنتاج الحطة عن مؤونة المزارعين يحجز الزائد لحساب الميرة : وهكذا .

أما بيان هذه المواضع التي أقيمت بها الأحكام والتواضع ، فمن وظيفة أهل الخبرة والمعرفة ، وإذا جاء بيانها وتعددتها على لسان أئمة الفقه يكون يأنهم أعضاء لتقرير المبراه ليس غير ، كما يستعين القاضي بهم عند الإقضاء ، وإذا اكتشف الواقع وتبين خطأ التحديد فلا يجب العمل بقول الفقهاء ، لانا نعلم علم اليقين أنهم يتكلمون عن شيء موجود قبل التشريع ، وإن مرادهم من التحديد هو الكشف والحكاية عن ذلك الموجود ، وقد تبين العكس ، فيكون العمل بقولهم - والحالة هذه - مخالفاً لما يريدون ويتصلون ، والفقهاء انقسم يسرون حسداً النوع من الخطأ واشباهه في التطبيق ، كقول القائل : أعطني هذا القدر مشيراً إلى حجر يشبه القدر .

ويعد هذا الصعيد تدخل في صلب الموضوع : لا كان الولد موضوعاً لكثير من الأحكام الشرعية ، كاستحقاق الإرث من أبيه ، وتحريم الزواج من الاخت وشبهه للزوجة للأب عليه وعلى ماله إلى أن يبلغ ، ووجوب النفقة ، وما إلى ذلك من المشرق الشرعية والأخلاقية - لا كان الأمر كذلك تعرض الفقهاء لتحديد أقل مدة الحمل وأكثرها . وبدية أن هذا البحث من اختصاص الأطباء لا الفقهاء ، وعليه لا يجب العمل بقولهم إذا خالف العباد والتواضع ، لأن منطق الواقع أقوى من منطقهم ، وحججه أقوى من حججهم في هذه المواضع . وقد اندسحت أمامه أقوال الفلاسفة وعلماء الطبيعة ، فبالأحرى أن تندسر أمامه أقوال من تكلموا عن الأشياء التي لا تمت إلى اختصاصهم بصفة قريبة ولا بعيدة ، ونحن نقل أقوال الداعين

درس پنجم

النسب

للإنسان أن يتكلم ما يشاء ، وليس لأحد من الناس أن يجبر عليه القول ، ما دام كلامه لا يتناقض مع القانون والأخلاق ولكنه لا يجب على أحد أيضاً أن ينظر إلى كلامه بعين الاهتمام والثناء، سواء كان التكلم عظيماً أم خيبراً ، قديماً أم غير قديس ، إذا خرج كلامه عن دائرة اختصاصه ، فلو أبدى ضليح في علم القانون رأيه في مسألة طبية أو زراعية لا يجوز للمدعي أن يجتج به ، ولا للقاضي أن يدعم به حكمه . وكذلك الأنبياء والرسل وأئمة الدين والفقهاء لا يجب على أحد أن يدعي ويؤمن بقولهم ، إذا تكلموا في الأمور الطبيعية كخلق السموات والأرض ، وما بينهما من البعد والمسافة ، ومبدأهما ونهايتهما، وعناصرهما وقوامها ، فإن القديسين قد يخبرون عن الشيء بصفتهم الدينية ، وقد يخبرون عنه بصفتهم الشخصية ، كقول إنسان يقول ما يسبح ، ويطن ، فما كان من النوع الأول يجب أن نسمع لم ونطع ، ما دام حكمهم لا يتجاوز دائرة اختصاصهم ، وما كان من النوع الثاني لا يجب التدين ، لأنه ليس اختياراً عن الدين وشروطه .

فالشرع دينياً كان أو غير ديني تنحصر وظيفته في بيان الأحكام

۹. هرگاه زن و شوهر در مورد اثابیه خانه، اختلاف پیدا کنند، چگونه دآوری می شود؟

۱. اگر اختصاص به مردها داشته باشد مانند پیراهن مردانه یا کتاب و ابزار مهندسی و طب چنانچه شوهر طیب یا مهندس باشد در اینگونه موارد قول شوهر با سوگند پذیرفته می شود مگر آنکه زن بینه بیاورد. این رأی حنفیه و امامیه است.
۲. اگر اختصاص به زنان داشته باشد مانند پیراهن زنانه و زیور آلات و وسایل خیاطی و وسایل آرایش، قول او با سوگند، پذیرفته می شود مگر آنکه شوهر بینه‌ای بیاورد. این رأی امامیه و حنفیه است.
۳. اگر قابل استفاده برای هر دو باشد مانند قالی و پدیده، به کسی داده می شود که بینه بیاورد اگر هیچ کدام از دو طرف بینه‌ای نداشته باشد، هر کدام از آن دو که سوگند خوردند مال از آن اوست و اگر هر دو سوگند خوردند، پیشان به نصف تقسیم می شود. این رأی امامیه است اما ابوحنیفه و رفیق او محمد گفته‌اند قول شوهر در اینگونه موارد که قابلیت استفاده برای هر دو است پذیرفته می شود.

نما شامیه گفته‌اند، هرگاه زن و شوهر در اثاث خانه با هم اختلاف کردند چه قابل استفاده برای هر دو باشد و چه اختصاصی، پیشان به نصف تقسیم می شود.^۱

خودآزما

۱. اصطلاح مهر المسمی، مهر المثل، مهر السنة را تعریف کنید.
۲. اصطلاح تعجیل المهر و تأجیل المهر را تعریف کنید.
۳. هرگاه شوهر از پرداخت مهر، عاجز باشد، چه حکمی دارد؟ نظر کلیه مذاهب فقهی در این مورد چیست؟
۴. هرگاه شوهر از پرداخت مهر امتناع ورزد، چه حکمی دارد؟ نظر کلیه مذاهب فقهی را در این مورد بیان کنید.
۵. چه زمانی نصف مهر به زن تعلق می گیرد؟ توضیح دهید.
۶. عبارت زیر را توضیح دهید.
قال الامامیه:
اذا كان للولد الصغير مال، و زوجة ابوه فالمهر فی مال الطفال، و لیس علی الاب شیء، و اذا لم یکن یخصیر مال حین العقد فالمهر علی الاب و لیس علی الزوج شیء و ان اُضح غنیاً بعد ذالک ولا یندم الاب بمهر زوجة ولده الکبیر الا اذا فتمته بعد اجراء العقد.
۷. نظر امامیه و حنفیه در مورد جهیزیه چیست؟
۸. نظر مالکیه در مورد جهیزیه چیست؟

خسره باده، نمی تواند مورد مهر قرار گیرد.

در هر صورت هیچ نکاحی نمی تواند بدون مهر (مهریه) باشد. تنها اگر بدون مهر (مهریه) ایجاب و قبول انجام شد بر مرد موظف است که مهرالمثل بدهد یعنی مهری که زنان مانند این زن، گرفته اند، زنان متناسب مرتبه و شأن و موقعیت او، حتی اگر کسی، با دختری از روی اشتباه مثل آنکه او را به جای همسر خود احساس کند، همبستر شد و با او را عقد نکرد باز هم موظف است مهرالمثل بپردازد. مگر اینکه با زن شرط کند که بدون مهر با او ازدواج کند، که در این صورت عقد صحیح است چنانکه مالکیه معتقد است که عقد باطل است و پس از نزدیکی باید مهرالمثل بدهد و امامیه نیز معتقد است پس از نزدیکی باید به زن چیزی بدهد.

مهر هم می تواند فوری باشد (تعمیل) و هم میتوان برای آن مدتی معین کرد (تأجیل) حنفیه و حنابله می گویند: اگر پدر زن چیزی را نیز برای خود از مهر دخترش، تعیین کرد (شیر بیجا) مهر صحیح است و لازم است که بدان شرط عمل شود.

شافعیه می گویند: مهر المسمی باطل می گردد و مهر المثل مقرر می شود. مالکیه می گویند: هر گاه شرط پدر به این عنوان باشد که مقداری مال به او بدهند هنگام ازدواج باشد، تمام مهر از آن زن خواهد بود و اگر پس از ازدواج باشد، آن مقدار که شرط شده به پدر، تعلق می گیرد.

امامیه می گویند: اگر مهری تعیین شد (مهر المسمی) از آن زن خواهد بود. و شرط پدر، لازم الزام نیست.

جهاز

امامیه و حنفیه اتفاق نظر دارند که، مهر ملک خاص زن است و حق اوست می تواند آن را ببخشد یا جهاز بخرد و بدان وسیله خود را حفظ کند، هیچ کس حق معارضه با او را ندارد و آنچه از لباس و وسایل خواب و سایر وسایل ضروری زندگی مورد احتیاج است، تنها بر عهده شوهر است و بزنی چیزی نیست زیرا نفقه با همه انواعش، تنها از شوهر خواسته می شود.

مالکیه گفته است: زن آنچه از مهرش دارد، باید آنچه که اذیت او عادتاً از جهاز می خورد، بخرد و اگر چیزی از مهر نگرفت، بر او از جهاز هم چیزی نیست، مگر در دو حالت:

۱. عتق شوهر و محل او آن است که حتی اگر زن مهر نگیرد باز باید جهاز ببرد.
 ۲. شوهر به هنگام ازدواج شرط کند که زن جهاز را از مال خود، بخرد.
- حالاً اگر زن و مرد در مورد یکی از وسایل خانه، اختلاف پیدا کردند، نگاه می شود که آیا آن وسیله تنها از آن مردان است یا اختصاصاً به زنان دارد یا مشترکاً مال هر دو است.

۱. شیر بدین تصور را بنهاد می کند که گوشت دختر کالای است که پدر به فروش می رساند و طرف داد و نیز کالایی می خورد که باید چیزی بپردازد تا بعداً از کار و نیروی آن، استفاده نمود.

ترجمه درس چهارم

مهر (مهریه)

یکی از حقوق مسلم زن، مهر (مهریه) است که در قرآن آمده است و هم روایاتی بر آن دلالت دارد و هم مورد اجماع مسلمین است.

مهر هرگاه تعیین شود به آن مهر المسمی می گویند. از نظر مقدار حدی از جهت اکثر برای آن تعیین نشده است. هر اندازه که زن و شوهر بدان خرسند گردند و لکن در حداقل آن بین مذاهب اسلامی اختلاف نظر است فی المثل آنکه مالکیه گفته اند از سه درهم نباید کمتر باشد و حنفیه گفته است که از ده درهم کمتر نباشد لکن شافعیه و حنابله گفته اند از نظر حداقل نیز حدی برای آن نیست لکن باید به گونه ای باشد که ارزش و مالیت داشته باشد ولو به ارزش کم باشد. مهر می تواند از کالاهای گوناگونی باشد مثلاً حیوان، زمین لکن باید حلال باشد مثلاً یک

د مهر نوعی بشماره اقتصادی برای زن است، در جامعه ای که زن کملاً تابع مرد بود و مرد هیچ حقی برای زن نداشت و هر لحظه می توانست او را برباید اسلام بشماره ای اقتصاد برای زن، معنی کرد که تا در چنین لحظاتی، بتواند با مصرف آن مقدار مال، او زندگی و تأمین معیشت خود باز بخشد. مهر تنه یک عتق نیست، چنانکه در جامعه امروز ما، امرا می خرید چنانکه آبه مربوط به مهر با نفس امر آنست که فرمان به دادن است شریعت می شود و آنرا اسلام مدتها پیش منتهی و محله به معنای بخشش یعنی با طیب خاطر و از روی میل آن مهر را بدهد. مهر و توکران و سنگین، دلی هیچ گاه اجرا نمی شود مگر در مواردی که کار به جدال و اجابت می کشد. بعضی دیگر گفته می باشد که مهر تنها یک هدیه از جانب مرد است و ناظر به هیچ گونه بشماره اقتصادی برای زن نیست، این تصور اشتباه است. مهر سنتی یعنی مهریه حضرت زهرا بانصد درهم بود که معادل روایت فردی باریه که او یک درهم یک گرفتند خرید و سپس آن را به دو درهم فروخت. معلوم می شود که بانصد درهم یعنی بانصد گرفتند البته باید گفت در تعیین مهر نباید از روی شوهر جوان نواند آن را بپردازد و یا چهار نرزه های سنگین شود. بهترین روی در روایات بهترین زمان زن مهری شدنند که مهرش تعیین است. در حالی که از زیبایی بهتری برخوردارند البته باید انورده که ۵۰۰ گرفتند و مهریه حضرت زهرا، با احتساب ارزشش که گرفتند در آن دوره، مهری چندین گران و سنگین نبود.

المهر المذكوراً في العقد ، أو لا شيء . لما سوى للمنة كما لو لم يتراضيا أصلاً ؟
 قال الشافعية والامامية (١) واللاكية : لا نصف المهر القروض بل العقد .
 وفي كتاب الفتي للحنابلة ج ٦ باب الزواج ، لما نصف ما قرض
 بعد العقد ولا منعة
 هنا تمام الكلام في استحقات المهر كله ، واستحقاق النصف قط ،
 أما سقوط المهر بكامله فيعرف مما قدمناه في باب العيوب وهو اللئيل .

الجهاز

اتفق الامامية والحنفية على أن المهر ملك خاص للزوجة ، ونحن من
 حنفيتها ، فنقل به ما تنهت من فية ، أو شراء جههاز ، ونحتفظ به
 لنفسها ، ولا يمن لاحد معاشرتها فيه ، وكل ما تحتاج اليه من كسوة
 وفراش وأدوات ضرورية لاعتماد البيت وتجهيزه فهو على الزوج وحده ،
 وليست هي ملزمة بشيء منه ، لأن النفقة يجمع أنواعها فطلب من
 الزوج خاصة .

وقال اللاكية : على الزوجة أن تشتري مما تقيضه من مهرها كل ما
 جرت به عادة أمثالا من الجههاز ، وإذا لم تقيض شيئاً من المهر فلا يجب
 عليها الجههاز الا في حالتين : الاولى اذا كان يعرف بلدها بوجوب على
 المرأة الجههاز ، وان لم تقيض شيئاً . الثانية ان يشترط الزوج عليها أن
 تجهز البيت من مالها الخاص .

(١) قال صاحب المبرور في السألة الثالثة من مسائل القرضين : متى حصل التراضي على شيء يكون
 حلاً فليس مهرأ يدل على ذلك في ملك الزوجة متى كان أو ديناً ، سالا أو مؤجلاً ويحرم
 عليه سيقنا ما يحرم على الذكور في العقد .

إذا اخطئ الزوجان في شيء من أدوات البيت ينظر : هل يصلح
 للرجال فقط . أو للنساء فقط ، أو لما معاً . وتلاوات ثلاث :
 ١ - ان يصلح للرجال فقط ، كتاب بدنه ، وكعب ، وأدوات
 الخدمة والطلب ، ان كان مهيناً أو طيباً : وهذا ينبغي يؤخذ بقرن
 الزوج مع بيئته الا ان تقوم البيعة على انه للزوجة . هذا رأي الانبية
 والحنفية .

٢ - ان يطبخ النساء فقط . كتاب بدنها : وطبها : ويمكنه
 الحياة ، وأدوات زينتها ، ويؤخذ بقولا مع بيئتها الا ان تقوم البيعة
 على انه للزوج . الانبية والحنفية .

٣ - ان يصلح لما معاً ، كالسجاد والأجرة ، وما اليها : وهذا
 يعطى لصاحب البيعة منهما ، فان لم يكن لاحدهما بيعة يملك كل منهما
 على ان التاع له خاصة ؟ وبعد التحالف يقسم بينهما مناصفة ، وان حلف
 احدهما وامتنع الآخر عن البين اعطى التاع للخالف . هذا هو رأي
 الامامية .

أما ابو حنيفة وصاحبه محمد فقد دعبا الى ان القول قول الزوج في
 كل ما يصلح لما .

وقال الشافعية : إذا اخطئ الزوجان في متاع البيت فهو بينهما، سواء
 في ذلك ما يصلح لما وغيره (ملحقات العروة للسيد كاظم ، باب التفاهة
 والأحوال الشخصية ، ابو زهرة) .

يكون هو المطالب بالمهر حتى ولو كان الابن الفقير كثيراً ، وتقول ابوه
زواجه بالوكالة عنه . وإذا مات الأب قبل ان يؤدي المهر التي وجب
عليه فيؤخذ من أهل تركه .

وقال الحنفية : لا يجب المهر على الأب ، سواء أكان الابن غنياً
أم فقيراً ، كثيراً أم قليلاً . (الأحوال الشخصية - أبو زهرة) .
وقال الامامية : إذا كان الولد الصغير مالاً ، وزوجه ابوه فالمهر
في مال الطفل ، وليس على الأب شيء ، وإذا لم يكن للصغير مال
حين العقد فالمهر على الأب وليس على الزوج شيء وان أصبح غنياً
بعد ذلك .

ولا يلزم الأب بمهر زوجته ولده الكبير إلا اذا ضمنه بعد إجراء العقد .

الدخول والمهر :

إذا دخل رجل بامرأة فلا غلظ دخوله بها من احد اسباب لثالة :
١ - ان يكون عن زنا بحيث تعلم هي بالتحريم ، ومع ذلك تقوم ،
وهذه لا تستحق شيئاً بل عليها الحد .

٢ - ان يكون عن شبهة من جهتها ، كأن تقصد الحمل ، ثم يتبين
التحريم ، وهذه يدرأ عنها الحد ، ولما مهر المثل ، سواء أجهل مسر
بالتحريم ، أم علم به .

٣ - ان يكون الدخول عن زواج شرعي ، وهذه لما مهر المسمى ،
ان كان هناك نسبة صحيحة للمهر ، ولما مهر المثل ان لم يذكر المهر
اصلاً في العقد ، أو ذكر مهرأ فاسداً ، كالخمر والخنزير .
وإذا مات احد الزوجين قبل الدخول فلها تمام المهر المسمى عند
الأزمنة ، واختلف فقهاء الامامية ، فمنهم من اوجب لها تمام المهر ،
كالنهاب : الأزمنة ومنهم من قال : لما نصف المسمى كالطالقة ، ومن
هو لاه السيد ابو الحسن الاصفهاني في كتاب الوصيلة والشيخ أحمد كاشف
الغطاء في سفينة النجاة .

حجاية الزوجة على الزوج :

قال الشافعية والمالكية والحنابلة : ان الزوجة اذا طقت زوجها قبل

الدخول سقط مهرها كله .

وقال الحنفية والامامية : لا يسقط حنفيا في المهر ، وان كان يسقط
في الارث .

المطلوة :

قال الشافعية وأكثر الامامية : لا تأثير لخلوة الزوج بزوجه بالنسبة
لل المهر ، ولا لل غيره ، وللحول على الدخول الحنفية .

وقال الحنفية والحنابلة : ان المخلوة الصحيحة تؤكد المهر ، وتثبت
النسب ، وتوجب العدة في الطلاق ، ولو لم يحصل في الاجتماع دخول
حقيقي . وزاد الحنابلة على الحنفية حيث ذهبوا ان النظر بشهوة اللبس
أو القليل بدون خلوة يؤكد المهر ، كالدخول . ومعنى المخلوة الصحيحة
ان يمتنع الزوجان في مكان يمانان فيه اطلاع الغير ، ولم يكن أي مانع
في أحدهما من المقاربة .

وقال المالكية : اذا خلا الزوج بها ، وطالت مدة المخلوة ، استقر
عليه المهر ، وإن لم يدخل ، وحدد بعضهم طول اللدة بستة كاملة .
(الأحوال الشخصية ابو زهرة ورحمة الأمة للشنقي) .

نصف المهر :

اتفقوا على ان العقد إذا جرى مع ذكر المهر ، ثم طلق الزوج قبل
الدخول والمخلوة - عند من اعتبرها - سقط نصف المهر ، وإذا جرى
العقد بدون ذكر المهر فلا شيء . لما الا لمنة ، كما تقدم . الآية ٢٣٦
من سورة البقرة : « لا جناح عليكم ان تطلق النساء ما لم تمسوهن أو
تقرنوهن لمن فريضة ، وتتوهمن على الموضع قدره وعلى المقتر قدره متاعاً
بالمعروف حقاً على المحسنين ، وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد
فرضتم لمن فريضة فنصف ما فرضتم » فإذا لم يكن الزوج قد دفع
شيئاً لم يسمى لما مهرأ ، وطلقتها قبل الدخول فله ان يدفع لما نصف
المهر ، وان كان دفعه كاملاً اسماء لفنه ان كان باقياً ، ونصف بدله
من المثل أو القيمة ان تلف . . .

ولو تركها ذكر المهر في العقد ، ثم تراخيا عليه ، وبطل التراضي
طلقتها قبل ان يدخل فهل تأخذ نصف ما تراخيا عليه ، كما لو كان

وقال الحنفية : اذا أجل ، ولم يذكر الأجل ، كما لو قال : نصفه معجل ، ونصفه مؤجل يطل الأجل ، ويكون المهر حلالاً .
 وقال الحنابلة : بل يعمل الأجل على الموت أو الطلاق .
 - وقال المالكية : يفسد عقد الزواج ، ويصح قبل النكاح ويثبت بعده بمهر اللئيم .
 وقال الشافعية : إذا لم يكن الأجل مطوراً بالتفصيل ، وكان مطوراً بالأجلان مثل أحد الأجلين فقد التسمية ، ويجب مهر اللئيم (التفتة على المناتب الأربعة ج ٤)
 (فروع) قال الحنفية والحنابلة : اذا اشترط أبو المرأة شيئاً لفسد من مهر ابنته فالمرح صحح ، والشروط لازم يجب الوفاء به .
 وقال الشافعية : يفسد المسمى ، ويثبت مهر اللئيم .
 وقال المالكية : إذا كان الشرط عند الزواج فالكل الزوجية حتى للذي اشترطه الأب لنفسه ، وإن كان بعد الزواج فهو لأبني الزوجية (المذني وبداية المجتهد) .
 وقال الامامية لو سمي ما مهرأ ، ولأبها شيئاً معيناً كان ما المهر المسمى ، وسقط ما عداه للأب .

امتناع الزوجة حتى قبض المهر :

اتفقوا على ان الزوجة أن تطالب الزوج بكامل مهرها للمبطل بمجرد إنشاء العقد ، وإن لما ان تمتعته حتى قبضه ، فإن ملكه من قبضها طوعاً قبل ان قبضه فليس لما ان تمتعته من بعد ذلك باتفاق الجميع بما عدا أبا حنيفة فإنه قال : لما ان تمتع بعد التسليم ، وخالفه صاحباه محمد وأبو يوسف .
 وتستحق التفتة على الزوج إذا امتنع قبل أن قبض المهر وتمكنه من قبضها ، لأن امتناعها يكون ، وأخلل هذا ، كبره شرعي ، أما إذا امتنع بعد قبض المهر أو بعد السكنى فسقطت تفتتها إلا عند لمبي حنيفة .

وإذا كانت الزوجة صغرة لا تصلح للفرش ، والزوج كبير فلربما للزوجة ان يطالب بالمهر ، ولا يجب الاضطرار الى بلوغ الزوجة، وكذلك

إذا كانت الزوجة كبيرة ، والزوج صغيراً فإن لما أن تطالب ولي الزوج ، ولا يجب عليها الاضطرار الى أن يبلغ .
 وقال الامامية والشافعية : اذا نتاح الزوج والزوجة قتالت مي : لا أطلع حتى قبض المهر . وقال هو لا أسلم حتى تطلع . أجبر الزوج الى تسليم المهر الى أمين ، وألزمت مي بالطاعة ، فإن اطاعت سلم إليها للمهر ، واستحققت التفتة ، وإن امتنع فلا تسليم للمهر ، وسقطت تفتتها ، وإن امتنع هو عن تسليم المهر حكم عليه بالتفتة إن طلبها .
 وقال الحنفية والمالكية : ان تسليم المهر مقدم على تسليم المرأة ، وليس للرجل ان يقول : لا أسلم المهر حتى أسلم الزوجة ، وإذا أمرت على ذلك يحكم عليه بالتفتة ، وإذا قبضت المهر وامتنعت فلا يمن للزوج أن يترجمه .
 وقال الحنابلة : يجرى الزوج على تسليم المهر أولاً ، كما قال الحنفية ، ولكن اذا أبت الزوجة ان تسلم نفسها بعد قبض المهر فالزوج ان يترجمه منها . (مقصد التيه ويصح الأجر واقفه على المناتب الأربعة) .

عجز الزوج عن المهر :

قال الامامية والحنفية : إذا عجز الزوج عن دفع المهر فليس للزوجة ان تفسخ الزواج ، ولا القاضي ان يطلقها ، وإنما لما حق الانتاع عند وقال للمالكية : إذا ثبت عجزه ، وكان الزوج لم يدخل بعد أجله القاضي أمداً يوكل تقديره الى نظره واجتهاده ، فإذا استمر العجز طلق القاضي ، أو تطلق مي نفسها ، ويحكم القاضي بصحة طلاقها ، أما إذا دخل الزوج فلا يمن لما التسخ بحال .
 وقال الشافعية اذا ثبت عصاره ، ولم يدخل فإن لما التسخ ، وإذا دخل فليس لما ان تفسخ .
 وقال الحنابلة : تفسخ ، ولو بعد النكاح إذا لم تكن عالة بسره قبل الزواج ، وإذا كانت عالة بالمسر من قبل فلا تفسخ ، وفي حال جواز التسخ لا يفسخ إلا الحاكم .

الأب ومهر زوجة الابن :

قال الشافعية والمالكية والحنابلة : اذا عقد الأب زواج ابنته القبر

مهر النخل :

- الثاني : مهر النخل ، ويعتبر في حالات :
- ١ - اتفقوا على ان المهر ليس ركناً من أركان العقد ، كما هي الحال في البيع ، بل هو أثر من آثاره فيصح عقد الزواج بدونه، ويثبت مهر النخل بالنخل ، وإذا طلقها قبل النخل فلا تستحق مهرأ ، ولما للنتة ، وهي هدية يقدمها الرجل للمرأة بحسب حاله ، كخاتم وثوب ، وما الى ذلك ، فان تراخيا عليها فيها ، والا فرضها الحاكم ، اما كون الملتزة بحكم النخل او لا يأتي الكلام .
 - وقال الحنفية والحنبلة : اذا مات احدهما قبل النخل يثبت للزوجة مهر النخل تماماً كما لو دخل (جمع الأثر) والنفي باب الزواج .
 - وقال المالكية والامامية : لا مهر لما اذا مات احدهما قبل النخل (النفي والوسيلة) .
 - والشافعية قولان : أحدهما يجب مهر ، والثاني لا يجب شيء (مقتصد النبيه) .
 - ٢ - اذا جرى العقد على ما لا يملك ، كالنسيء والتزوير ، وقد قسّم .
 - ٣ - الوطء بشبهة يوجب مهر النخل بالاتفاق ، والوطء بشبهة هو الوطء الذي ليس بمسئوق في الواقع ، مع جعل فاعله يعلم الاستحقاق ، كمن تزوج امرأة يجهل أنها اخته من الرضاغة ثم تبين ذلك ، أو قاربها بمجرد ان وكلت وكيلأ بزواجها منه ، ووكل هو بزواجه منها باعتقاد ان هذا التوكيل كاف لجواز القاربة ، ويعبر فان ان ضابط الشبهة ان تحصل القاربة بدون زواج صحيح ، ولكن مع وجود مورد شرعي يقطع الحد ، ومن هنا ادخل الامامية في باب الشبهة وطء الجنون والثام والسكران .
 - ٤ - قال الامامية والشافعية والحنبلة : من اكراه امرأة على الزنا عليه مهر النخل ، وان طارعه لم يجب لها شيء .
 - ٥ - اذا تزوجها بشرط عدم المهر صح العقد ، باتفاق المسبح ما عدا المالكية فإنهم قالوا : يفسد العقد قبل النخل ، ويثبت بطله بمهر النخل ، وقال كثير من الامامية : يعطيا شيئاً قل أو كثر ، وفيه روايات عن

أهل البيت .

وقال الامامية والحنفية : اذا جرى عقد فسد ، وسمي فيه مهر معين وحصل الوطء ، فان كان المسمى دون مهر النخل فلها المسمى ، لأنها قد رضيت به ، وان كان أكثر من مهر النخل فلها مهر النخل ، لأنها تستحق أكثر منه .

ويقاس مهر النخل عند الحنفية بمثلها من قبلة ايها لا من قبلة مهرها ، وعند المالكية يقاس بمصفاً حكماً وحكماً ، وعند الشافعية بنساء المصبات ، أي زوجة الأخ والمم ، ثم الأخت الشقيقة الخ . وعند الحنبلة الحاكم يفرض مهر النخل بالقياس الى تمام تراخيها كالم وخالة .

وقال الامامية : ليس لمهر النخل تحديد في الشرع ، فيحكم فيه أهل الحرف الذين يطعون حال المرأة نياً وحسباً ، ويرفون أيضاً ما له دخل وتأثير في زيادة المهر وقصاته على شريطة ان لا يتجاوز مهر النة ، وهو ما يعادل ٥٠٠ درهم .

لمجهل المهر وأجله

اتفقوا على ان المهر يجوز تمجيله وتأجيله كلاً وبضماً على شريطة أن يكون معلوماً بالتفصيل ، كما لو قال : تزوجك بمئة ، منها خمسون مسجلة ، وطلها مائة الى ستة ، أو معلوماً بالانجال ، كما لو قال : مائة الى احد الأجلين الموت أو العطلاق - يأتي ان الشافعية منعوا من هذا التأجيل - أما اذا كان مجهولاً جهالة فاشحة ، كقوله : الى ان يأتي المسافر فيطل الأجل^(١) .

وقال الامامية والحنبلة : اذا ذكر المهر ، وأهل التمجيل والتأجيل كان المهر حالاً بكامله .

وقال الحنفية : بل يؤخذ بعرف أهل البلد ، فيجعل من المهر بقدر ما يعجلون ، ويؤجل بقدر ما يؤجلون .

(١) ذكرت في كتاب التصرف الشرعية ان تأجيل الأجلين الموت أو العطلاق غير صحيح فرأى من الجهالة ، ثم تبين في التاميم ، ان المهر يحصل من الجهالة ما لا يجعله الفسح في البيع ، فليس هو مرساً حقيقاً ، ولذا يكفل فيه بالفتنة والتفتة وتعلم ما يحسن من القرآن ، هذا بالاحسان انه ان احد الأجلين معلوم في الواقع ، وان لم يكن معلوماً عند التاميم فأنه الامرين من العطلاق أو الموت وقع لاهلته، ثم ان التزويج يصلح بلا ذكر المهر وبالتفويض الدن بهجه .

دخل فضله ان يعطيها ثلاثة ، وان لم يدخل فهو غير بين ان يفسخ
الطلاق ، وبين فسخ العقد ، ومعطيا نصف المسمى .

شروط المهر :

ويصح أن يكون المهر نقداً ومصانفاً وعقاراً وحيواناً ومنفعة وعروض
تجارة ، وغير ذلك مما له قيمة ، ويشترط ان يكون معلوماً اياً بالتصديق
كالف ليرة ، واما بالأجبال ، كهنه القطعة من الذهب، او هذه الصبرة
من الخنطة ، واذا كان مجهولاً من جميع الجهات بحيث لا يمكن تحريمه
بحال صح العقد ويظل المهر عند المبيع ما عدا المالكية فإنهم قالوا :
يفسخ العقد قلماً ، ويفسخ قبل النحول ، ويثبت بعده بمهر المثل .

ومن شروط المهر ان يكون حلالاً ، ومعتوماً عال في الشريعة
الاسلامية ، فإذا سمي لما حرم أو حتريراً او مية او غير ذلك مما لا يصح
ملكه، قال للملكية : يفسد العقد قبل النحول ، واذا دخل يثبت العقد،
وتستحق مهر المثل .

وقال الشافعية والحنابلة والحنابلة وأكثر الامامية : يصح العقد ، ولما
مهر المثل . وقد يفسد الامامية استحقاتها مهر المثل بالنحول ، وبعضهم
أطلق ، كالشافعية الأربعة .

واذا سمي لما مهراً منصوباً ، كما لو تزوجها بعقار ظهر انه ليه
او لغيره ، قال المالكية : اذا كان العقار معلوماً لها ، ومسا رائندان
فسد العقد ، ويفسخ قبل النحول ، ويثبت بعده بمهر المثل .

وقال الشافعية والحنابلة : يصح العقد ، ولما مهر المثل .

وقال الامامية والحنفية : المقصد صحيح على كل حال ، لما مهر
فانما اجاز لملك فلها عين المسمى ، وان لم يجز كان لما بدل المسمى من
المثل أو القيمة ، لأن المسمى ، والحال هذه ، يصح ملكة في نفسه ،
وبالطلاق كان من أجل التعيين بخلاف المهر والخيرير فانها لا يملكها .

درس چهارم

المهر

المهر حتى من حقوق الزوجة بحكم الكتاب والسنة وإجماع المسلمين ،
وهو نوطان :

المهر المسمى :

الأول: المهر المسمى ، وهو ما تراضى عليه الزوجان ، وسماه في متن
العقد ، ولا حد لأكثره بالاتفاق ، لقوله تعالى : « وان أردتم استبدال
زوج مكان زوج وآتيتم احداهن نقداً فلا تأخذوا منه شيئاً . واختلفوا
في حد القلة .

قال الشافعية والحنابلة والامامية : لا حد لأقله ، فكل ما يصح أن
يكون نمناً في البيع يصح أن يكون مهراً في الزواج ، ولو قرشاً واحداً.
وقال الحنفية : أقل المهر عشرة دراهم ، فإذا وقع العقد على دون

ذلك يصح العقد ، ونجى المشرقة .

وقال المالكية : أقله ثلاثة دراهم ، فإن قصص من هذا المبلغ تم

حجش را به ازدواج زیدبن حارثه که برده آزاد شده او بود، درآورد بلاال برده سیاه پوست خواهر عبدالرحمن بن عوف را به زنی گرفت و دهها نمونه دیگر پارای از فقهای اهل سنت کثو را تنها در اسلام و دین دانسته‌اند و در ازدواج دختر و پسر فرقی بین عرب، و غیر عرب هاشمی با غیر هاشمی، نرومند با فقیر ندانسته‌اند مانند عبدالله بن مسعود، محمدبن سیرین، عمر بن عبدالعزیز و همین‌طور ابن قیم و علی (ع)^۱

و ترمذی به اسناد حسن از ابو حاتم العزنی این روایت را از پیامبر نقل کرده:

ان رسول الله (ص) قال: اذا اناکم من ترضون دینه و خلقه فانکموه، الا تغفلوا تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر قالوا یا رسول الله و ان کان فیه؟ قال: اذا جاءکم من ترضون دینه و خلقه فانکموه، ثلاث مراتب^۲.

خودآزما

۱. نظر مذاهب فقهی در مورد ولایت بر بکر و ثیب چیست؟ توضیح دهید.
۲. ولایت بر صغیر و مجنون و سفیه با کیست؟ توضیح دهید.
۳. ترتیب ولایت اولیاء از نظر امامی چگونه است؟
۴. کفالت و هم شانی در ازدواج طبق نظر همه مذاهب فقهی چگونه است؟
۵. نظر امام خمینی در مورد ولایت بر ولایت در ازدواج چیست؟
۶. نظر کدام یک از مذاهب فقهی اهل سنت با شیعه در مورد کفالت، نزدیک است؟
۷. عدلهای از فقهاء را که تنها کفالت در دین را در ازدواج کافی دانسته‌اند را نام ببرید.

الارینه، ج ۴، عبدالرحمن الجزیری، بحث الکفالة فی الزواج من ۵۲ ص ۶۱.

۱. فقه السنة، السید سابق، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. صحیح ترمذی، این حدیث از طریق شیعه هم نقل شده است بگردید به وسائل النبی، باب ۲۸.

حالی که او حجام بود
بدین‌رو بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت، چنین هم شانی را در ازدواج شرط ندانسته‌اند
مانند سفیان ثوری، حسن بصری، و کرخی که خود از بزرگان فقه حنفیه است) و ابوبکر
حصاص^۲ در کتاب راهنمای مذهب شافعی آمده است:

کفالت چیزی است که نبودن آن ایجاد تنگ و عار نماید، کفالت در چهار امر معتبر است.
۱. نسب ۲. دین ۳. حریت ۴. حرفه و صنعت. بنابراین مورد غیر عرب با زن عربیه و غیر قریشی و غیر هاشمی با سید و مرد فاسق با زن عقیقه و مجبور علیه بسفه یا رشیده و کسی که در او شانیه و رقیبت (برگی) باشد با زن آزاد و مشخصی که دزای حرفه پست باشد با دختر کسی که کسب و کاریش آبرومند است، کفالت ندارد. باید دانست که رعایت کفالت برای حفظ شئون فامیلی زن است و الا مرد می‌تواند با کنیزک و خدمتگزار و غیره وصلت نماید و چون رهایی در هر موقع برای او آسان و برای زن دشوار است این حق به زن مخفی شده است. توضیح اینکه کفالت در نزد شافعیه از شروط صحت نکاح و حق زن و ولایت او است، مگر در مورد قطع با مستی آلت تناسلی مرد که در این صورت از حقوق مخصوصه به زن خواهد بود. کفالت در نزد حنفیه در نظر امر معتبر است ۱. نسب ۲. اسلام ۳. حرفه ۴. حریت ۵. دیانت ۶. دارایی
و در نزد مالک فقط در دیانت و سلامت از عیب مورد اعتبار است.

(تنبیه): اعتبار در نسب از جانب پدر است نه مادر مگر در مورد سادات و متسببین به اولاد حضرت فاطمه (ع) که در حکم اولاد خود پذیرند.

ابو حنیفه کفالت را از حقوق ولایت عصبه به شمار آورده و تا موقعی که زن بچه نیاورده باشد حق اعتراض و نسخ نکاح را برای او قائم است و بعد از آن حقیقت ساقط می‌شود و در موقعی که زوج دارای عیب منجرب نسخ باشد مانند جهام برص، آن را از حقوق زن دانسته (است). در نزد شافعیه هرگاه پدر به ولایت خود زنی را برای پسر صغیرش قبول عقد نموده، پسر بعد از بلوغ حق فسخ را دارد.

حنا بله کفالت را در پنج چیز معتبر می‌داند:
۱. دیانت ۲. صنعت ۳. ثروت و آن در تحت این عنوان مضبوط نموده‌اند که زندگی زن در منزل شوهر، پست‌تر از آن باشد که در منزل پدرش داشته است ۴. حریت ۵. نسب ۶. پیامبر زینب بنت

۱. جهالت کننده، رگ زن.

۲. به داستان جویری و زلفن نیز مراجعه فرمائید. داستان را سناد مرتضی مطهری، جویری مودعی سیاه پوست و زلفن

دختری از خانواده‌های نرومند که به شرفه پارس با هم ازدواج کردند، زلفی دختر زبایم لیسید شرفترین فرد قبیله نسی بنام بود

بگردید به مستدرک الوسائل، میرزا حسین ثوری، باب ۲۵.

۳. ابن عابدین، ج ۲، باب الزواج.

۴. راهنمای مذهب شافعی، سید محمد شیخ الاسلام، جانب و تنگه، تهران، جلد اول، و نیز بگردید به الفقه علی الشافعی

روایتی از پیامبر از طریق ابن عباس آمده است احق بنفسها من ولتها یعنی ایم از ولی خود برای ازدواج سزاوارتر است ایم یعنی کسی که ازدواج نکرده است چه مرد و چه زن. چه بکر و چه نایب.

صغیر و مجنون و سفیه
مورد اتفاق است که ولی (کسی که بر دیگری ولایت و حق تصمیم‌گیری دارد) در مورد ازدواج صغیر (زن و مرد) و مجنون، هرگونه تصمیم می‌تواند بگیرد لکن شافعی و حنابله می‌گویند این ولایت به صغیر بکر اختصاص دارد نه به نایب.

امامیه و شافعی می‌گویند: ازدواج صغیر و صغیره موکول به اجازه پدر و جد پدری است نه غیر این دو. مالکیه و حنابله می‌گویند، تنها مربوط به پدر می‌گردد.
و حنفیه می‌گوید برای همهٔ فامیلیهای پدری حتی عمو و برادر حق ولایت است حنفیه و امامیه و شافعی می‌گویند. ازدواج سفیه تنها با اجازهٔ ولی تحقق می‌پذیرد مالکیه و حنابله می‌گویند: در ازدواج سفیه نیازی به اذن ولی نیست.

برابری و هم شأنی (کفالت)

دختر و پسر که با هم ازدواج می‌کنند در چه چیزهایی باید مانند و برابر هم باشند.
در پاسخ به این پرسش مذاهب فقهی اسلام، شروط مختلفی را برگزیدند که ذیلاً بدان اشاره می‌گردد: حنفیه و شافعی و حنابله می‌گویند زن و مرد باید در دین و حریت (هر دو آزاد باشند و یا هر دو برده) شغل و نسب با هم برابر باشند لکن در برابر بودن در مال و رفا، با هم اختلاف کردند که حنفیه و حنابله آن را نیز شرط دانستند ولی شافعی آن را شرط ندانست.
اما امامیه و مالکیه کفالت و هم شأنی را تنها در دین شرط دانستند که هر دو باید مسلمان باشند. زیرا در این ارتباط احادیثی وجود دارد که ذیلاً بدان اشاره می‌گردد:
هرگاه کسی به خواستگاری به نزد شما آمد و از دین و خلقش راضی هستید، به او زن بدهید و اگر چنین نکنید، فتنه و فساد بزرگی در زمین ایجاد کردید.

و چگونه ممکن است مال و نسب و شغل را در ازدواج شرط دانست در حالی که قرآن ملاک برتری را فقط تقوی می‌داند ان اکرمکم عندالله اتقکم (حجرات - ۱۳) و در حدیث مشهوری نیز این مطلب تأکید شده است که عرب بر عجم برتری ندارد مگر به تقوی و خود پیامبر برای گسیختن چنین خلفا و منشها در جاهلیت، اقدام کرد چنانکه فرمان داد تا فاطمه دختر قیس با زیدین اسامه ازدواج کند و قبیلهٔ بنی بیاضه را فرمان داد که به ابو هند زن دهند در

۱. الفقه علی الشافعی الازمه عبدالرحمن الجزیری، ص ۵۱ الی ۶۰

درس سوم

ولایت

در ازدواج پارامی از اشخاص، عده‌ای می‌توانند تصمیم بگیرند این مبحث تحت عنوان ولایت در نکاح مطرح می‌گردد: افرادی که تحت ولایت قرار می‌گیرند عبارت‌اند از دختر بالغ، صغیره، سفیه، مجنون.

دختر بالغ
شافعی و مالکیه و حنابله می‌گویند، تنها دختر باکره تحت ولایت قرار می‌گیرد به گونه‌ای که تنها رضایت ولی برای ازدواج کافی است اما در مورد زن غیر باکره (نایب) ولی و آن زن هر دو باید در ایجاد نکاح رضایت بدهند.

حنفیه می‌گوید: زن بالغ عاقل چه بکر و چه نایب به تنهایی می‌تواند در مورد ازدواج خویش تصمیم بگیرد و عقد را انشاء کند، این در صورتی است که با کفو (برابری) خود ازدواج کند و مهریه او از مهرالمثل کمتر نباشد.

در غیر این صورت حق ولی است که اعتراض کند و از فاضی فسخ ازدواج را بخواهد. و اکثر فقهای امامیه گفته‌اند: زن بالغ رشید چه بکر و چه نایب، حق هرگونه تصمیم را در مورد ازدواج خویش دارد. چه پدر راضی باشد و چه نباشد و در این قسمت کاملاً مانند مرد است.

۱. انشاء به معنی ایجاد که صیغه‌های عقد مانند انکمت معنی ماضی نهد بلکه معنی ارادهٔ نکاح در حال را بدهد.

۲. بنگرید به مبحث کفالت در همین کتاب.

۳. به بخش مهر در همین کتاب مراجعه شود.

۴. در متن اکثر امامیه آمده است لکن در اینجا یادآور می‌شود که امام حنفی در تحریر الرساله ج ۲ ص ۲۵۲ اصولاً رضایت پدر را شرط می‌داند البتّه در مورد بکر نه نایب. ظاهر این قول مبنی بر تبعیّه بیشتر و تشخیص قویتر پدر در انتخاب همسر برای

وقال الحنابلة والمالكية : للاب ان يزوج ابته بدون مهر المثل . وقال الشافعية : ليس له ذلك ، فإن فعل فلها مهر المثل .

وقال الإمامية : اذا زوج الولي الصغيرة بدون مهر المثل ، او زوج الصغير بأكثر منه فع المصلحة في ذلك يصح العقد والمهر ، ويلونها يصح العقد ، وتتوقف صحة المهر على الاجازة فإن اجاز بعد البلوغ استقر المهر والا رجح الى مهر المثل .

وانفقوا على ان للحاكم العادل ان يزوج المجنون والمجنونة اذا لم يوجد الولي القريب ، لحديث : و السلطان ولي من لا ولي له . . .

وليس له ان يزوج الصغيرة عند الامامية والشافعية . وقال الحنفية : له ذلك الا ان العقد لا يلزم ، فاذا بلغت كان لها الرد . وهذا يعود في حقيقته الى قول الشافعية والامامية ، لأن الحاكم يكون ، والحال هذه قضوياً .

وقال المالكية : اذا لم يوجد الولي القريب فالحاكم يستحل بزواج الصغيرة والصغير والمجنونة والمجنون من الاكفاء ، ويزوج الكبيرة الراشدة باذنها .

وانفقوا على ان من شرط الولاية بلوغ الولي . واسلامه وذكره ، أما العمالة فهي شرط في الحاكم في القريب الا الحنابلة لأنهم اشترطوا العمالة في كل ولي ، حاكماً كان او قريباً .

الكفاءة

معنى الكفاءة عند الذين اعتبروها في الزواج ان يتساوى الرجل مع المرأة في الأنشاء التي مشتر بينهما ، وقد اعتبروا الكفاءة في الرجال دون النساء ، لأن الرجل لا يبيع بزواج من هو أدنى بخلاف المرأة . وقد اتفق الحنفية والشافعية والحنابلة على اعتبار الكفاءة في الاسلام

والحرية (١) ، والحرقة والنسب ، وانفقوا في المال واليأس ، فاعتبروا الحنفية والحنابلة ، ولم يعتبره الشافعية .

أما الامامية والمالكية فلم يعتبروا الكفاءة الا في الدين ، لحديث واذ جاءكم من ترضون دينه وخلقه فزوجوه ان لا تفعلوا تكن فتنة في الأرض وفساد كبير ، .

ومها يكن ، فان شرط الكفاءة في الزواج لا يتلاءم مع نص القرآن : و ان اكرمكم عند الله اتقاكم . ومع مبادئ الاسلام ، لا فضل لعربي على عجمي الا بالتقوى ، ومع سنة الرسول وهو ، حيث أمر فاطمة بنت قيس أن تتزوج من زيد بن امامة ، وأمر نبي يانعة أن تزوجوا أباهم ، وهو حجام ، لذلك رأينا جماعة من كبار العلماء لا يشترطون الكفاءة في الزواج ، كشيخان الثوري ، والحسن البصري ، والكركشي من مشايخ الحنفية وأبي بكر الجصاص ومن تبعها من مشايخ العراق .

(ابن عابدين ج ٢ باب الزواج) .

(١) ان شرط الحرية من الحنفية يتناهى تماماً مع اسلامهم ، فلفظ حكموا بان المرء يفتل باليه ، كما يفتل عبد بالمر ، مع ان جميع الملوك ، فيما فيها لم يفتل الا لامية ، قالت بان المرء لا يفتل باليه ، ويقتل عبد بالمر ، هذا ان الحنفية لا يشترطون في تولي الزواج الحرية كغير الملوك .

وقال أئمة الامامية : ان البالغة الرشيدة تملك ببلوغها ووشدها جميع التصرفات من العفود وغيرها حتى الزواج بكرآ كانت أو ثيباً ، فيصح ان تعقد لنفسها ولغيرها مباشرة وتوكيلاً اجمالاً وقبولاً ، سواء أكان لها أب أو جد أو غيرها من المصيات أو لم يكن، وسواء رضي الأب أو كره ، وسواء كانت ربيعة أو وضيمة ، تزوجت بشريف أو وضع ، وليس لأحد كائناً من كان أن يعترض ، فهي تماماً كالرجل دون أي فرق . واستدلوا على ذلك بالقرآن : « ولا تفضلون ان يتكهن أزواجهم . وبالحديث عن ابن عباس عن النبي : « الام أحق بنفسها من وليها » والام من لا زوج له رجلاً كان أو امرأة بكرآ كانت أو ثيباً . واستدلوا أيضاً بالنقل حيث يحكم بأن لكل انسان الحرية التامة بتصرفاته ، وليس لغيره أي سلطان عليه قريباً كان أو بعيداً . وقد أحسن ابن القيم في قوله : « كيف يجوز للأب ان يزف ابته بغير رضاها الى من يريد هو ، وهي من أكره الناس فيه ، وهو أبغض شيء اليها ، ومع هذا يتكلمها اياه قهراً ، ويجعلها لسيرة عنده » .

الصغر والجنون والسفه :

اتفقوا على أن الولي أن يزوج الصغير والصغيرة ، وللجنون والجنونة ، ولكن النافية والحناينة خصصوا هله الولاية بالصغيرة البكر ، أما الصغيرة الثيب فلا ولاية له عليها (الفتي ج ٦ باب الزواج) .
وقال الامامية والشافعية : زواج الصغيرة والصغير موكول للأب والجد للأب فقط دون غيرهما .

وقال المالكية والحناينة : بل للأب فقط .

وقال الحنفية : يجوز ذلك لجميع المصيات ، حتى المم والأخ .

وقال الحنفية والامامية والشافعية : لا يصح عقد الزواج من الصغير إلا بأذن وليه .

وقال المالكية والحناينة : يصح ولا يشترط اذن الولي (تذكرة العلامة

ج ٢ والفتي ج ٤ ، باب الحبر) .

تريب الأولياء :

قال الحنفية : الولاية أولاً لابن المرأة ان كان لها ابن ، ولو من الزوا ، ثم ابن ابته ، ثم الأب ، ثم الجد للأب ، ثم الأخ الشقيق ، ثم الأخ للأب ، ثم ابن الأخ الشقيق ، ثم ابن الأخ لأب ، ثم العم ، ثم ابن العم الخ .. ويتبين من هنا ان وصي الأب لا ولاية له على الزواج ، حتى ولو أوصى بـ « صراحة » .

وقال المالكية : الولي هو الأب ، ووصي الأب ، و « الابن ولو من الزوا ، ان كان للمرأة ابن ، ثم الأخ ، ثم ابن الأخ ، ثم الجد ، ثم العم الخ ، ثم تتصل الولاية الى الحاكم .

وقال الشافعية : الأب ، ثم الجد لأب ، ثم الأخ الشقيق ، ثم الأخ لأب ، ثم ابن الأخ ، ثم العم ، ثم ابن العم الخ ، الى ان تتصل الولاية الى الحاكم .

وقال الحناينة : الأب ووصي الأب ، ثم الأقرب فالأقرب من المصيات كالارث ، ثم الحاكم .

وقال الامامية : « لا ولاية الا للاب ، والجد للاب ، والحاكم في بعض الحالات » . فكل من الأب والجد يتصل بولاية العقد على الصغير والصغيرة ، وعلى من بلغ عجزاً او سفهاً ، اي اتصل الجنون او السفه بالصغير ، ولو بلغا راشدتين عاقلتين ، ثم طرأ عليها الجنون او السفه لم يكن للأب ولا للجد ولاية العقد على أحدهما ، بل يتصل الحاكم بذلك مع وجود الأب والجد . واذا اختار الأب شخصاً ، واختار الجد غيره قدم اختيار الجد .

واشترطوا لغرض عقد الولي أياً كان او جدياً او حاكمياً ان لا يكون فيه ضرر على المولى عليه ، فإذا تضرر الصغير بالزواج غير بعد البلوغ والرشد بين فسح العقد ويقائه .

وقال الحنفية : اذا زوج الصغيرة الأب او الجد بغير الكفء او بدون مهر المثل لانه يصح اذا لم يكن مهروراً بسوء الاختيار ، اما اذا زوجها غير الأب والجد بغير الكفء او بدون مهر المثل فلا يصح الزواج أصلاً .

نمی تواند ازدواج کند حنفیه می گوید، کسی که در احرام است، می تواند ازدواج کند. امامیه می گوید: اگر کسی در حال احرام، با جهالت، به مسأله، کسی را عقد کند، حرمت به طور موقت است، پس هر گاه مُحَلَّ شُدتند (از احرام بیرون آمدند) عقد جایز می گردد و اگر می دانست که عقد حرام است و کسی را عقد کرد و ازدواج نمود، به هم حرام ابدی می گردند. ولیکن سایر مذاهب چهارگانه اهل سنت می گویند: حرام موقت است و به هم حرام ابدی نمی گردند.

خودآزما

۱. محرمات نسبی را نام ببرید.
۲. لعان یعنی چه؟ آن را توضیح دهید.
۳. آیا ازدواج مسلمان با غیر مسلمان جایز است؟ توضیح دهید.
۴. همشیری چیست؟ نظر همه مذاهب اسلامی را در این مورد بیان کنید و نظر شیخ شلتوت را نیز بیان کنید.
۵. عبارت زیر را ترجمه کنید و توضیح دهید.
وَاتَّقُوا عَلَىٰ أَنْ صَاحِبَ اللَّيْنِ، وَهُوَ زَوْجُ الْمَرْضُوعَةِ يَصِيرُ أَبًا لِلزَّوْجِ وَيَحْرِمُ بِهَا مَا يَحْرِمُ بَيْنَ الْآبَاءِ وَالْإِبْنَاءِ، فَأَمَّ صَاحِبَ اللَّيْنِ جِدَّةٌ لِلرَّضِيعِ، وَاخْتِ عَمَّةٌ لَهُ، كَمَا تُضْهِحُ الْمَرْضُوعَةُ أُمَّهُ وَآمَهَا جِدَّةً وَاخْتَهَا خَالَه.

درس سوم

الولاية

الولاية في الزواج سلطة شرعية جعلت للكامل على المولى عليه، نقص فيه ، ورجوع مصلحة اليه ، ويقع الكلام في امور :

البالغة الراشدة :

قال الشافعية واللاكية والحنبلية : يفرد الولي بزواج البالغة الراشدة اذا كانت بكراً ، أما اذا كانت ثيباً وهو شريك لها في الزواج ، لا يفرد دونها ، ولا تفرد دونه ، ويجب أن يتولى هو انتفاء العقد ، ولا يتفقد بيمارات المرأة قط ، وإن كان لا بد من رضاعا .
وقال الحنفية : البالغة العاقلة أن تفرد باختيار الزوج ، وإن تشي .
المقد بنفسها بكراً كانت او ثيباً ، وليس لإحد عليهما ولاية ولا حتى الاعتراض ، على شرطه ان تخمسار الكفو ، وأن لا تتزوج بأقل من مهر المثل ، فان تزوجت بغير الكفو يحق للولي أن يعرض، ويطلب من القاضي فسخ الزواج ، وإن تزوجت بالكفو على أقل من مهر المثل ، يطلب الفسخ إذا لم يتم الزوج مهر المثل . (الأحوال الشخصية لأبي زهرة) .

(مانند نکاح با مادر و عمه و ...) صحیح است.^۱

هشتم: همشیری (رضاع)

همه مذاهب اسلامی بر این حدیث صحه می گذارند که «هر چیز به طور نسبی حرام است، به واسطه همشیری نیز حرام می شود و بحرم بالرضاع ما بحرم بالنسب»^۲ فی المثال زنی که به طور نسبی حرام است، با همشیری نیز حرام است، (خواهر نسبی، خواهر رضاعی، عمه نسبی و عمه رضاعی) اما در کیفیت و شرایط همشیری البته میان مذاهب اسلامی اختلاف نظر است که به اهم آن اشاره می گردد:

۱. امامیه معتقد است که شیر زن شیرده باید از راه ازدواج شرعی حاصل آمده باشد بنابراین اگر زنی از راه غیر شرعی، پستانی شیرده پیدا کرده است، کودکی که از این شیر تغذیه کرده باشد محرم رضاعی نخواهد شد.
۲. حنفیه و شافعیه و مالکیه می گویند شیر زن از هر راهی حاصل آمده باشد، موجب محرمیت می گردد ولی حنبلیه می گویند، شیر زن باید از راه حمل باشد بنابراین تنها شیر دختر

باکره، موجب محرمیت نمی گردد.

۳. امامیه می گویند، کودک باید شیر را از پستان مستقیماً بکشد ولی فقهای چهارگانه اهل سنت می گویند، صرفاً با تغذیه شیر زن، کودک چه مستقیم بکشد و چه بدوشند و سپس با آلتی به خلق او بریزند، برای محرمیت کفایت می کند.
۴. به حنبلیها قولی دیگر نیز نسبت داده شده است که رساندن شیر نه تنها از راه دهان بل به طور غیر مستقیم یعنی از راه بینی هم موجب همشیری می گردد.

۳. امامیه می گویند: کودک باید یک شیشه روز پیوسته از شیر تغذیه کند یا پانزده بار متوالیاً شیر زن را بکشد بدون آنکه در میان این مکیدن، از زنی دیگر (مثلاً مادرش)، شیر بکشد. اگر چه شهید ثانی گفته است که اگر در فواصل مکیدن شیر، طعام بخورد، باز هم موجب محرمیت همشیری می گردد.^۳

حنبلیه و شافعیه می گویند، کودک حداقل باید پنج بار شیر بکشد ولیکن حنفیه و مالکیه

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۱۹۹ و ۲۰۰، برای تفصیل تا ص ۲۲۲ مراجعه شود.

در متن از محمد جواد مفنیه در الفقه علی المذاهب الخمسه آمده است که تنها نکاح مرد مسلمان با زن یهودی و نصرانی، جایز است و اهل سنت نکاح با زن زرتشتی را جایز نمی دانند، در حالی که البتة سابق صحت نکاح با زن مجوس را مورد اتفاق اهل سنت می دانند. به نقل از ابن المنذر لکن خود می افزاید اکثر اهل علم مخالف هستند، بعضی اکثر اهل سنت، نکاح با زن مجوس را جایز نمی دانند و از ابو ثور نقل می کنند که جایز است بنگرید. به فقه السنه - ج ۲، زواج اللججوبیه - ص ۹۷.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۲۵۶ - ص ۲۶۱، مساکک الاطهار، ۳.

می گویند، به مجرد خوردن شیر چه کم و چه زیاد، کودک محرم می شود.^۱
۴. هر پنج مذهب معتقدند که مدت شیرخوارگی که موجب محرمیت می گردد تا دو سالگی کودک است.

۵. حنفیه و مالکیه و حنبلیه می گویند، لازم نیست که زن شیرده در قید حیات باشد لکن امامیه و شافعیه می گویند، زن شیرده باید در قید حیات باشد.

نهم: عدّه
تمام مذاهب پنجگانه فقهی معتقدند که زن در حال عدّه (چه رجعی و چه بائن و چه عدّه وفات آ) عقد او جایز نمی باشد. لکن در این مسأله اختلاف کردند که اگر زن در حال عدّه ازدواج کند، آیا آن مرد پس از تمام شدن عدّه بر او حرام می گردد یا خیر؟

دهم: احرام^۲
امامیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه معتقدند که محرم چه در حج تمتع باشد و چه در عمره،

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه - ج ۲.

دکتر محمد نجاشی مساوی در کتبش تحت عنوان تم اعتدیت در این خصوص ماجرای جاشی نقل می کند که در پس از گذشتن چند سال از ازدواج زن و مردی، به واسطه امدای دایمی، منی بر اینکه آن زن یک الی ۳ بار شیر او را آشامیده است و شوهرش نیز، محاکم قضایی تونس، حکم به حرمت و انفصال و فسخ ازدواج آن دو کردند. او می گوید پس از دعوی فاشلی این دو نفر، زن و شوهر با تالاشی در حالی که به هم علاقمند بودند، به من مراجعه کردند می گویند سپس بالاستاد به فتوی شیخ شایرورت منی بر اینکه کودک هفت بار یا بیشتر باید شیر بپاشد تا موجب محرمیت و همشیری گردد. و نیز بالاستاد به احادیثی از صحیح بخاری و صحیح مسلم در تأیید آن فتوی از فسخ و انفصال ازدواج آن دو چلرگیری کرد. و سپس آن مرد در نزد او مخفیانه به مذهب شیعه درآمد. این کتاب به فارسی تحت عنوان و آنگاه که هدایت شده، ترجمه شده است، بنگرید به ص ۳۰۹. چاپ سوم بنیاد معارف اسلامی قم.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه - عبدالرحمن الجزیری - ص ۲۵۵، ۲۵۶.

۳. بنگرید به بخش طلاق در همین کتاب.
۴. جاشی زبیده به در مکه در جایگاههای خاصی که بیانات نامیده میشود برای انجام حج با پوشیدن دو کلاه پارچه ساده بدون دوخت که یکی را به دوش می اندازد و دیگری را به کمر میبندد که تا زانو آن را می پوشاند. شجر می شود پیش کارهایی بر او حرام می گردد مانند ازدواج کردن، تشنج جنس با همسر خویش، ذبح کردن، طهر زدن و در آینه نگاه کردن، و عقد نکاح یا خواندن و ...

۵. حج اقسامی دارد مانند حج ابراهام - حج قرآن - حج تمتع - عمره نیز به دو گونه است عمره تمتع که برای حج تمتع است و عمره مفرده که برای حج تمتع نیست، عمره شامل احرام - طواف سعی و تقصیر است و عمره مفرده افزون بر آن، طواف سبأ هم دارد.

غضب خدا بر او باد اگر از راستگويان باشد.

پس از ملاعنه علاقه زوجيت قطع می شود لکن در حرمت ابدی ازدواج این دو بین

مذاهب اختلاف نظر است.

شافیه و امامیه و حنابله و مالکیه معتقدند که این دو زن و شوهر پس از ملاعنه بر هم

حرام ابدی می گردند لکن حنفیه می گویند، ملاعنه مانند طلاق نفی زوجیت می کند و اگر پس از

ملاعنه، اتهام و سوگند خود را تکذیب کند دوباره می توانند به عقد هم درآیند.

ششم: تعداد طلاق^۱

یکی دیگر از عواملی که گاه موجب حرام گردیدن ازدواج می گردد، چندبار طلاق دادن است،

یعنی اگر سه بار طلاق بدهد به شکلی که در بار اول و دوم رجوع کند، بار سوم رجوع بر او حرام

می شود مگر اینکه به عقد مرد دیگری درآید که این را اصطلاحاً محلل گویند.

و اگر نه بار طلاق عدی دهد برای همیشه بر او حرام می گردد.

هفتم: اختلاف دین

آیا ازدواج مرد یا زن مسلمان با کافر ممکن است؟ در پاسخ بدین سؤال فقهای مذاهب اسلامی،

شبهه های گوناگون ازدواج را یادآور شدند و آنگاه حکم هر مورد را به تناسب بیان کردند.

کافر کتابی یعنی غیر مسلمانی که پیرو مذاهب منسوخ ولی الهی و مورد تأیید قرآن مانده

(یهود - نصرانی - زرتشتی احیاناً صابئی)^۲ می باشد حکمی دارد جدا از کافر غیر کتابی.

۱. این مطلب را بخش طلاق، بچوبید.

۲. صابئین - پیرو یحیی یاسر فرزند ذکری تا گاه از آنان به ستاره پرست تصور می شود. برخی بر آنند که ایشان شاخه های از مذهب

مسیحیت هستند ولی برخی آنان را جدا می انگارند، پیروانی از این مذهب در جنوب عراق و در اعزاز ملاً وجود دارند. در قرآن

سه بار کلمه صابئین به کار رفته است که در دو مورد در کنار یهودیان و نصاری به کار رفته است و کسانی از آنان را که به خدا

توالت ایمان آوردند و عمل صالح داشتند، و عده ای جزای نیک می دهد و به آنان مژده می دهد که اندوه و خوبی نداشته باشند.

مانده ۴۹، بقره ۶۲

و در جای دیگر بیان مؤمنین و میان یهودیان و نصاری و صابئین و بین کسانی که شرک می ورزیدند اختلاف

قابل شد حج، ۲۲ این جدا ساختن میان مجوس و صابئین با مشرکین و در کنار یهود و نصاری آوردن نشان می دهد که از نظر قرآن

این دو هم اهل کتابند ان آذین آذین حادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و آذین اشترکوا ان الله یفصل بینهم بدم القیامه.

حج، ۲۲.

اینک اهل کتاب فقط همین چهار مذهب و مذاهب مانند بودیسم و هندوئیسم را نمی توان اهل کتاب به حساب آورد

آنان را متدین محسوب کرد یا مانند مشرکین هستند. و با توجه به احادیثی که در مورد بلهبر و یوسف وجود دارد که حکایت

و ایضاً اگر زن کافر کتابی باشد و مرد مسلمان، ازدواج صحیح می باشد و به عکس درست

نمی باشد و اگر زن یا مرد کافر غیر کتابی باشد، ازدواج واقع نمی شود و حرام است. البته امامیه در

ازدواج دائمی مرد مسلمان با زن کتابی اختلاف نظر دارد. پاره ای از فقهای امامیه جایز می دانند و

پاره ای دیگر حرام. و در نکاح متعه نیز فقهای اخیر عموماً قائل به جواز نکاح متعه هستند^۱

(شگفت انگیز آنکه عده ای از فقهای اهل سنت می گویند: نکاح روافض کسانی که قائل به این

مطلبند که جبرئیل در ابلاغ وحی، انشاء کرد و می بایست به علی کند و آنانکه عائشه را

تهمت می زنند را با اهل سنت حلال نمی دانند ولی ازدواج با یهود و مسیحی را حلال می دانند که

مسلمان می تواند با دخترانشان ازدواج کند^۲ و این در حالی است که شیعه جز نواصب در

(بدگویان علی) ازدواج شیعه با اهل سنت را جایز می داند علاوه بر اینکه نکاح خودشان را نیز

صحیح می داند^۳

نکاح اهل کتاب به هر شکلی که بدان معتقدند، مورد تصویب فرق اسلامی است، جز

مالکیه که نکاح آنان را باطل می شمرد زیرا اگر مسلمان شوند، نکاحشان، مورد تصویب و

امضای اسلام نیست. البته این استدلال قابل خدشه است زیرا، نکاح اهل کتاب، با خود و طبق

نظر مذہبشان، با نکاح یک مسلمان فرق دارد و این نوعی قیاس مع الفارق است. و احادیثی نیز

وجود دارد که مشعر بر صحت نکاح آنان است. عبدالرحمن الجزیری، پس از آنکه رافضه را مرتد

و مانند بت پرستان می داند: می گوید نکاح ایشان که هیچ کتاب سماوی ندارند و نکاح آنان که

شبهه داشتن داشتن کتاب آسمانی در حقیقتان می رود دارند مانند زرتشتیها (مجوس) و نکاح اهل

کتاب مانند یهود و نصاری در ممالک اسلامی مادام که مخالف شرایط و عقود اسلامی نباشند

برهمن و بوداست، به محلی طولانی باز آمد است که عموماً بگریه به کتاب منابع فقه، آیة الله محمد تقی جعفری، ظاهراً حنفیه

معتقدند که هر که به کتاب آسمانی معتقد باشد، مانند اهل کتاب است و عده ای از حنابله هم بدان معتقدند لکن شافیه و عده ای

از حنابله بر خلاف آن معتقدند، بگریه به فقه الشافعی، ج ۱، ازدواج مسن لهم کتاب غیر اليهود و النصاری، ص ۹۸.

۱. البته حکم فقهی یاد شده، می تواند از جهتی مورد بحث واقع شود که در بیان این مسأله که چرا ازدواج مرد مسلمان با زن

کتابی جایز است چه دواص از نظر شیعه و سنی و ائمتضعی از نظر امامیه) و به عکس جایز نیست، گفته اند زیرا زن دین مرد را

می پذیرد و خطر تغییر دین زن مستلزم می رود لیمه. شهید لیل، کتاب النکاح، فقه السنه، ج ۲، ص ۹۹. السید سابقی این نکت

دروست می باشد و پاره ای از روافض، صحت آن را گواهی می دهد ولی برش مذکور این است اگر شرایط به گونه ای عرض شود که

زن نه تنها تحت تأثیر یک طرفه شیعیس واقع نشود، بل در روش تکرری و بلوغ نرسدگی قرار گیرد و تأثیر متقابل گردد، آیا چنین

رابطه ای نیز هم قابل تصور است؟ اینکه حکم فقهی به تناسب تغییر موضوع، تغییر خواهد کرد یا باید از آن تحلیل مذاکره.

۲. الفقه علم المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۷۵. عبدالرحمن الجزیری

اجتصاب کرد

۳. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۶.

خود را به نکاح درآورد. و همین‌طور اگر بخاله زن، موه باشد، هابی آن زن محسوب می‌شود و دایمی نمی‌تواند، خوهرزاده خود را به نکاح درآورد. البته خوارج گفته‌اند که جایز است ولو عمه و خاله اذن ندهند.

فقه‌ای امامیه در این ارتباط اختلاف نظر دارند. پاره‌ای از آنان، فتوای فقه‌ای چهارگانه اهل سنت را قبول دارند ولی اکثر آنان معتقدند که اگر ابتدا برادرزاده و خوهرزاده را به نکاح خویش درآورد، نیازی به اذن عمه و خاله نیست در نتیجه می‌تواند عمه و خاله را به نکاح درآورد و اگر ابتدا عمه و خاله را به نکاح خویش درآورد، برای نکاح برادرزاده و خوهرزاده نیازی به اذن عمه و خاله می‌باشد.

دلیل فقه‌ای شیعه آیه «وَأَجَلَ لَكُمْ مَأْوَاهُ ذَالِكُمْ» می‌باشد چرا که سوای آن محرمات مذکور، همه را برای نکاح حلال می‌داند و به راستی اگر چنین نکاحی حرام بود، لازم بود که مانند اجتماع دو خواهر در قرآن به آن اشاره می‌شد، در حالی که چنین اشاره‌ای وجود ندارد.

اما تحلیل فقه‌ای اهل سنت مبتنی بر اینکه اگر یکی از آنان مرد باشد. تزویج حرام است صرفاً نوعی واستحسان و نوعی سلیقه ذهنی است. مضافاً اینکه همین قاعده با پاره‌ای از فتاوی فقه‌ای اهل سنت منافات دارد آنچنان که ابوحنیفه، اجازه داد که زن (مهر زنی که همسر این مرد (فرزند) می‌باشد و یا می‌خواهد بشود) و زن پدر را می‌شود توأمان به نکاح خویش درآورد. در صورتی که اگر زن پدر، مرد باشد، می‌شود پدر و آن زن می‌شود عروس او و ازدواج پدر با عروس خویش جایز نمی‌باشد.

سوم: زنا
شافعیه و مالکیه معتقدند که برای مدر جایز است که دختر خویش از راه زنا را به نکاح خویش درآورد و همین‌طور خواهر و سایر اقارب، زیرا شرعاً اینها اجنبی از او هستند و بیشان آثار شرعی از قبیل نفقه و توارث برقرار نیست.

اما حنفیه و امامیه و حنابله می‌گویند: این‌گونه خویشاوندان بر او حرام است که به نکاح خویش درآورد، زیرا حقیقتاً اینها فرزندان یا سایر محارم او هستند، چه اینکه فرزند از نقطه‌ای که وجود آمد. لکن آثار شرعی ندارد.

امامیه معتقد است اگر کسی با زنی زنا کند یا به شبهه نزدیکی کند در حالی که آن زن شوهر داشته باشد یا در عده طلاق رجعی باشد، بر آن مرد حرام ابدی است و هرگز نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند و اگر زن شوهر نداشته باشد یا در عده وفات باشد یا در عده طلاق بائن، ازدواج با او حرام نمی‌شود. لکن در نزد مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت، زنا موجب تحریم ابدی نمی‌شود. در هر دو صورت مذکور.

از نظر حنفیه و حنابله زنا موجب حرمت خویشاوندی نیز می‌شود یعنی، پدر زانی

نمی‌تواند آن زن را به نکاح خویش درآورد. و شافعیه آن را موجب حرمت خویشاوندی نمی‌داند و از مالک دو قول در این ارتباط نقل شده است. لکن امامیه معتقد است زنا قبل از عقد چنین آثاری را ندارد. اما زنا بعد از عقد چنین آثاری ندارد.

چهارم: تعدد زوجات

تمام مذاهب فقهی اتفاق دارند که اگر مرد بخواهد زن پنجم در عرض هم بگیرد، نکاح زن پنجم بر او جایز نیست. زیرا آیه مربوط به ازدواج دائم تا چهار زن را مجاز شمرد. فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع^۱

اگر یکی از آنها از زوجیت خارج شود به وسیله مرگ یا طلاق، ازدواج با پنجمی جایز است. امامیه و شافعیه معتقدند، اگر یکی از آنها را طلاق رجعی دهد. برای مرد جایز نیست دیگری را به عقد خویش درآورد مگر اینکه عده طلاق سر آید. اما اگر طلاق بائن باشد، جایز می‌باشد و همین‌طور است عقد خواهر زنی که طلاق داده شده است.

زیرا طلاق بائن تمام علائق زوجیت را می‌برد و قطع می‌کند. اما سایر مذاهب فقهی می‌گویند: پنجمی را نمی‌تواند به زوجیت خویش درآورد و همین‌طور خواهر زن طلاق داده شده را. مگر بعد از تمام شدن عده و از این حیث طلاق رجعی و بائن فرقی نمی‌کند.

پنجم: لعان

لعان عبارت است از اینکه مردی نسبت فرزندی را بین خود و فرزندش قطع کند و زنش را منهم به زنا کند. به معنای آیه ۷ سوره نوری پس از چهار بار سوگند به خدا مبنی بر اینکه راست می‌گوید و بار پنجم سوگند یاد می‌کند که اگر دروغ بگوید لعنت خدا بر او باد مرد با گفتن این جملات از حد قذف^۲ معاف می‌شود.

وزن چهار بار سوگند می‌خورد که شوهر او دروغ می‌گوید و بار پنجم سوگند می‌خورد که

۱. هم‌زمان پیش از چهار زن دائمی گرفتن از اسکام مخصوص به پائس است و شبیه آن را به شکل دهنه برای غیر پنجمین جایز می‌داند.

۲. نسا، ۲. از چیزهای عجیب آنکه شیخ ابوزهره در کتابش الاحوال الشخصیة - ص ۸۳ - به شبیه نسبت داده است که می‌گوید ۹. همسر دائمی مجاز است زیرا آیه مزبور مثنی و ثلاث و رباع و رباع جمع کنی می‌شود نه، ۹-۲۳۲۰۲۰۹. و ما هیچ ناشدی برای این گفته نیست. البته علامه حلی در تفسیر این قول را به زنی نسبت می‌دهد لکن آنان به شدت آن را انکار کردند و من ندیدم کسی این سخن را گفته باشد. ۲. مصدر هم باب مقاطله به معنی ملاحظه

۳. قذف: کسی همت زنا و فحش زدن که در صورت ایات نکرده نهد زنده به ۸۰ ضرب شلاق محکوم می‌گردد.

حرمت سبب

حرمت سببی به قرار زیر است:

۱. به وسیله مصاهره (خویشاوندی) ۲. جمع چند محرم ۳. زنا ۴. بیش از چهار زن ۵. لعان ۶. سه طلاق و نه طلاق ۷. غیر مسلمان ۸. محرم رضاعی (هم شیر) ۹. عقید زن در حال عدّه ۱۰. عقد به هنگام احرام

اینک هر کدام را به طور تفصیله توضیح خواهیم داد:

اول: حرمت به وسیله خویشاوندی

مذاهب فقهی اربعه و امامیه معتقدند که همسر پدر بر فرزند همین طور به یابین یعنی نوهها به مجرد اینکه زن به عقد پدر برسد، حرام می شود، خواه پدر بر آن زن دخول کرده باشد و خواه نه.

دلیل این آیه قرآن است: **وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ**^۱

(ب) متفق علیه است که همسر پدر به پدر و به اجداد او، به مجرد عقد از ناحیه فرزند، حرام است و دلیل آن آیه زیر است: **هُوَ حَلَالٌ بَيْنَكُمْ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ**، این مطلب، در مورد پدر شوهر و اجداد او نیز صادق است.

(ج) مورد اتفاق است که مادر همسر همین طور به بالا یعنی جددهای همسر، حرام است، به مجرد عقد همسر ولو دخول صورت نگیرد دلیل آن آیه زیر است: **هُوَ أَنْهَاتِ نَسَائِكُمْ**.

(د) دختر همسر نیز حرام است البته در صورتی که پس از عقد دخول و نزدیکی صورت گیرد. زیرا قید دخول در آیه کریمه آمده است: **هُوَ رَبَائِكُمُ اللَّائِمِي دَخَلْتُمْ بَيْنَهُمْ**.

امامیه و شافعیه و حنبله بر این نظرند

ولیکن حنفیه و متکبیه می گویند: لمس و نظر نیز موجب حرمت است مانند دخول.

دوم: جمع بین چند محرم

مذاهب فقهی اهل سنت و مذنبه متفق القول هستند که نمی توان هم زمان دو خواهر را به نکاح درآورد، به استناد آیه **هُوَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ**.

و نیز مذاهب چهارگانه اهل سنت معتقدند که زن و عمه اش را نمی توان هم زمان به نکاح درآورد و همین طور زن و خنده اش. زیرا در نزد آنان یک قاعده کلیه وجود دارد که بین دو زن زمانی نمی توان با هر دو زواج کرده که اگر یکی از آنان مرد باشد، تزویج دیگری بر او حرام باشد.

۱. به آن زنانی که پدرشان نسبت ازدواج کرده اند، ازدواج نکند.

۲. همسران فرزندان شده که از سبب نسبت هستند، بر شد حرام است.

ترجمه درس دوم

کسانی که نکاح با آنان حرام است (محرمات)

در صحت عقد شرط است که عقد از موافقی که موجب عدم صحت عقد می گردد خالی باشد، این موافق گاه موجب حرمت ابتدی می شود و گاه موجب حرمت موقت، از جنسی این موافق را می توان به دو بخش تقسیم کرد: حرمت سببی، حرمت نسبی.

حرمت نسبی

از راه نسب و خویشاوندی که ذیلاً بدانها اشاره می شود، ازدواج با آنها حرام است و این مسأله میان تمام مذاهب فقهی، منتهی علیه است:

۱. مادر که شامل جددهای پدری و مادری می شود.
۲. دختران که شامل دختران پسر و دختران دختر همین طور پایتتر می شود.
۳. خواهران پدری و مادری یا هر دو
۴. عمه ها که شامل عمه های پدر و اجداد هم می شود.
۵. خاله ها که شامل خاله های پدری و اجداد نیز می شود.
۶. دختران برادر همین طور به یابین.
۷. دختران خواهر و همین طور به یابین.

که به این مطلب در آیه ۲۳ سوره نساء اشاره شده است:

(حرمت علیکم اینها که و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخوت)^۱

۱. بر شما، مادران و دختران و خواهران و عمه ها و خاله ها و دختران برادر و دختران خواهر، حرام شده است. (ترجمه آیه)

الفاسخ العدة :

اتفقوا على ان العدة لا يجوز القعد عليها ، كالترجوة تماماً ، سواء
 أكانت معتدة من وفاة ، أو طلاق رجعي أو باتن ، لقوله تعالى :
 « والمطلقات يتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء » ، وقوله : « والذين يتوفون
 منكم ويذرون أزواجاً يتربصن بأنفسهن أربعة أشهر وعشراً » . والتربص
 معناه الصبر والانتظار .

واختلفوا فيمن تزوج امرأة في عدتها : هل يحرم عليه ؟ قال للأكبية:
 إذا دخل تحرم مؤبداً ، ولا تحرم مع عدم التحول .

وقال الحنفية والشافعية : يفرق بينهما ، فإذا اتفقت العدة فلا مانع
 من تزويجه بها ثانية . (بداية المجهد) .

وفي الجزء السابع من كتاب المغني للحنابلة باب العمد : « إذا تزوج
 معتدة ، وهما علان بالعدة وتحريم النكاح ، ووطأها فيها زانياً ، عليها
 حد الزنا » . وفي الجزء السادس من الكتاب المذكور باب الزواج : « إذا
 زنت المرأة لم يحل نكاحها لمن يعلم ذلك الا بشرطين : اقتضاء العدة ،
 والتوبة من الزنا ... وإذا وجد الشرطان حل نكاحها للزاني وغيره » :
 وعليه فالزواج في العدة لا يوجب التحريم المؤبد عند الحنابلة .

وقال الامامية : لا يجوز القعد على المعتدة الرجعية والباتنة وإذا عقد
 عليها مع العلم بالعدة والحزمة بطل النكاح ، وحرمت مؤبداً ، سواء
 أدخل أم لم يدخل ، ومع الجهول بالعدة والتحريم لا تحرم مؤبداً إلا اذا
 دخل ، وإذا لم يدخل يبطل القعد فقط ، وله استئناف القعد بعد العدة
 التي كانت فيها (المسالك ج ٢ باب الطلاق) .

العاشر الاحرام :

قال الامامية والشافعية والمالكية والحنابلة : المحرم للرجع أو للمرأة
 لا يتزوج ولا يزوج رجلاً كان أو امرأة ، وكلاً أو ولياً ، وإن حصل
 الزواج كان باطلاً ، لحديث ولا يتكح المحرم ، ولا يتكح ، ولا يخطب .
 وقال الحنفية : الاحرام لا يمنع من الزواج .

وقال الامامية : إذا حصل القعد حال الاحرام فإن كان مع الجهول

بالتحريم حرمت المرأة مؤقتاً ، فإذا أحل ، أو أحل الرجل ، ان لم
 تكن المرأة محرمة جاز له القعد عليها ، وإن كان مع العلم بالتحريم فرق
 بينهما وحرمت مؤبداً .

وقالت سائر المذاهب : تحرم مؤقتاً لا مؤبداً (تذكرة العلامة الحلبي
 للامامية ج ١ باب الحج ، وبداية المجهد باب الزواج) .

دفع بعضهم من بعض ، كما هي الحال في أهل النمة .
 وإذا كانت ذنباً مسلماً ، أو حريباً مسلماً وجب على القاضي قبول الدعوى ، وأن يحكم بينهما بما أنزل الله ، لقوله تعالى : في الآية ٤٩ ، من سورة البقرة : وإن حكم بينهم بما أنزل الله ، ولا تتبع أهوامهم ، وأخذهم أن يشترطوا عن بعض ما أنزل الله اليك ، .
 ولو استمدت زوجة اللقي على زوجها حكم طه حكم الاسلام .
 وبالطال قد تبين ما تقدم ان علينا نحن المسلمين أن نبي على صحة المعاملات التي تجريها الأطراف غير الاسلامية إذا كانت على طبق دينهم ما داموا لم يتناضوا اليها ، أما إذا تناكسوا حينئذ فيجب ان يحكم عليهم بحكم الاسلام في جميع الحالات ، كما تقتضيه عموم الآيات والأحاديث الدالة على وجوب الحكم بالحق والعدل .

الثامن الرضاع :

اتفقوا جميعاً على صحة الحديث : « يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب » . وعليه فكل امرأة حرمت من النسب تحرم مثلها من الرضاع ، فأي امرأة تصير بسبب الرضاع أمّاً أو بنتاً أو اختاً أو عمّة أو خالة أو بنت أخت أو بنت أخت يحرم الزواج منها بالاتفاق . واختلفوا في عدد الرضعات التي توجب التحريم ، وفي شروط الرضعة والرضع .
 ١ - قال الامامية : يشترط أن يحصل لبن المرأة من وطء شرعي ، ولو تزوجت ، ودخل بها الثاني .
 ولو حدثت من دون زواج ، أو بسبب الحمل من التزاك لم يشر الحرمه ، ولا يشترط بقاء الرضعة في عصمة صاحب اللبن ، فلو طلقها ، أو مات عنها ، وهي حامل منه أو مرضع ، ثم أرضعت ولداً تنشر الحرمه ، حتى ولو تزوجت ، ودخل بها الثاني .
 وقال الحنفية والشافعية والمالكية : لا فرق بين أن تكون للمرأة بكرًا ، أو ثيبًا ، ولا بين أن تكون حتروجة ، أو غير حتروجة في كان لها لبن يشربه الرضيع .
 وقال الحنابلة : لا تترتب أحكام الرضاع شرعاً إلا إذا موتت بسبب الحمل ، ولم يشترطوا أن يكون الحمل عن وطء شرعي (الأحوال

الشخصية لمحمد عبيد الحميد) .

٢ - قال الامامية : يشترط أن يتص الرضيع اللبن من الثدي ، فلو وجبر في حلقه ، أو شربه بأي طريق غير الامتناع مباشرة لم تتحقق الحرمه .

وقال الأريمة : يكفي وصول اللبن الى جوف الطفل كيف اتفق .
 (بداية المجتهد ، وحاشية الباجوري باب الرضاع) . بل جاء في كتاب الفتحة على المذهب الأريمة أن الحنابلة يكتفون بوصول اللبن الى جوف الطفل من أنفه لا من فمه .

٣ - قال الامامية : لا تتحقق الحرمه الا اذا رضع الطفل من المرأة يوماً ويلة على أن يكون غثاؤه في هذه المدة منحصراً بلبن المرأة فقط ، لا يتخلله طعام ، أو خمس عشرة رضعة كاملة ، لا يفصل بينها رضعة امرأة أخرى ، وفي المسالك لا بأس بالطعام . وطلوا ذلك بأن في هذه الكمية من اللبن يبيت اللحم ويشط العظم .

وقال الشافعية والحنابلة : لا بد من خمس رضعات على الأقل .
 وقال الحنفية والمالكية : يبيت التحريم بمجرد حصول الرضاع كثيراً كان أو قليلاً ، ولو فطرة (الفتحة على المذهب الأريمة) .

٤ - قال الامامية والشافعية والمالكية والحنابلة : ان زمن الرضاع الى ستين من سن الرضيع . وقال أبو حنيفة الى ستين ونصف .

٥ - قال الحنفية والمالكية والحنابلة : لا يشترط ان تكون الرضعة على قيد الحياة ، فإذا ماتت ، ودب إليها الطفل ، وارتضع من ثديها يكفي في التحريم ، بل قال للمالكية : اذا شك : هل الذي رضعه الطفل هو لبن أو غيره فاته ينشر الحرمه (الفتحة على المذهب الأريمة) .
 وقال الامامية والشافعية : حياة الرضعة شرط لازم حين الرضاع ، فلو ماتت قبل اكمال الرضعات لم تتحقق الحرمه .

واختلفوا على أن صاحب اللبن ، وهو زوج الرضعة يصير أياً للرضع .
 ويحرم بينهما ما يحرم بين الآباء والأبناء ، فأم صاحب اللبن جده للرضع ، وأخته عمه له ، كما تصح الرضعة أمّاً له ، وأما جدة ، وأختها خالة.

منه مرة ، وعلى هذا يكون الطلاق ثلاثاً من أسباب التحريم الوقت لا المؤبد .
ولكن الامامية قالوا : لو طلقت المرأة تسماً طلاق المدة تحرم مؤبداً ،
وسمى طلاق المدة عندهم ان يطلقها ، ثم يراجعها وطالما ، ثم يطلقها
في طهر آخر ، ثم يراجعها ، ويواقعها ، ثم يطلقها في طهر آخر ،
ويحتل . لا تحل له الا يحلل ، فإذا عقد عليها ثانية بعد مفارقة المحل ،
وطلقها ثلاثاً طلاق المدة حلت له يحلل ، ثم عقد عليها ، ثم طلقها
طلاق المدة ، واكملت الطلقات حرمت عليه مؤبداً . اما اذا لم يكن
الطلاق طلاق المدة كما لو ارجعها ثم طلقها قبل الوطء ، او تزوجها
بعقد بعد انتهاء المدة فلا تحرم عليه ، ولو طلقت منه مرة .

السابع اختلاف الدين :

اتفقوا على انه لا يجوز للسلم ولا المسلمة التزوج من لا كتاب
سماوي لهم ، ولا شبهة كتاب ، وهم حبة الأوثان واليران والشمس .
وسائر الكواكب وما يتخونه من الصور، وكل زنديق لا يؤمن بالله .
وافتنق الأربعة على ان من لم شبهة كتاب كالمجوس ، لا يحل التزوج
منهم ، ومعنى شبهة كتاب هو ما قيل بأنه كان للمجوس كتاب ،
فبدلوه ، فأصبحوا ، وقد رفع عنهم .
وافتنق الأربعة ايضاً على ان للسلم ان يتزوج الكتابية ، وهي النصرانية
واليهودية ، ولا يجوز للمسلمة ان تتزوج كتابياً .
اما فقهاء الامامية فقد اتفقوا على تحريم زواج المسلمة من كتابي ،
كما لالت المذهب الأربعة ، واختلفوا في زواج المسلم من كتابية ، فبعضهم
قال : لا يجوز دوماً واقطاعاً ، ولسئلوا بقوله تعالى : ولا تحسروا
بعض الكواكب ، وقوله : ولا تحسروا الشركات حتى يؤمن
فسروا الشرك بالكفر وعدم الاسلام . واهل الكتاب باصطلاح القرآن غير
المشركين بدليل قوله تعالى : لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب والمشركين
مشركين ، (البقرة - ١) . وقال آخرون : يجوز دوماً واقطاعاً واستدلوا
بقوله تعالى : والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذين يؤمنوا بالكتاب
من قبلكم ، (المائدة - ٥) وهو ظاهر في حل نساء اهل الكتاب . وقال ثالث :
يجوز الاقطاء ولا يجوز دوماً ، جمعاً بين الأدلة الماتمة والبيضة ، فإن ما دل

على النكح يجعل على الزواج الدائم ، وما دل على الاباحة يجعل على النكاح
ومها يمكن ، فإن الكثيرين من فقهاء الامامية في هذا العصر يجيزون
تزوج الكتابية دوماً : والمحاكم الشرعية المتغيرة في لبنان تزوج المسلم
من الكتابية ، وتسجل الزواج وترتب عليه جميع الآثار .
وافتقروا ما عدا المالكية على أن أنكحة غير المسلمين كلها صحيحة
إذا وقتت على ما يعتقدون في دينهم . ونحن المسلمين نرتب عليها جميع
آثار الصحة من غير فرق بين اهل الكتاب وغيرهم حتى الذين يجيزون
نكاح المحارم .

وقال المالكية لا تصح أنكحة غير المسلمين ، لأنها لو وقتت من
سلم لكنت فاسدة ، فكذلك إذا وقتت منهم . وليس جيد ، لأن هذا
ينتهى غير المسلمين من الاسلام ، ويوجب القوضى واختلال النظام ،
وقد ثبت في الحديث عند الامامية : « من دان بين قوم تزمتهم
أحكامهم ، ... » وألزمهم بما ألزموا به أنفسهم ،^(١) .

نكاح اهل الكتاب عند قاضي مسلم :

في كتاب الجواهر للامامية باب الجهاد عث مفيد يتناسب مع هذا
المقام لتلخصه فيما يلي :
لو نكح غير المسلمين عند قاضي مسلم فهل يحكم بأحكام دينهم ، أو
يحكم الاسلام ؟

الجواب : على القاضي أن ينظر ، فإن كان الشخصان ذميين كان
غيراً بين ان يحكم بحكم الاسلام ، وبين الاعراض عنها ، وعدم سماح
الدعوى بالزفة الآية ٤٢ من سورة المائدة : « فاحكم بينهم أو اعرض
عنهم وان تعرض عنهم فلا يضرك شيئاً . وان حكمت فاحكم بالقسط » :
وسئل الامام جعفر الصادق عن رجلين من اهل الكتاب بينهما خصومة
ترافعا الى حاكم منهم ، ولا قضي بينهما ابي الذي قضى عليه ، وطلب
أن يحاكم عند المسلمين ، فقال الامام : يحكم بينهما بحكم الاسلام .

وإذا كانا مسويين فلا يحبس على القاضي أن يحكم بينهما ، اذ لا يحبس

(١) كتاب الجواهر باب الطلاق .

وقال الشافعية : الزنا لا يوجب حرمة المصاهرة ، لحديث و الحرام لا يحرم الحلال ، . ومن مالك ورويان : احدهما مع الثانية ، والثانية مع الحنفية .

وقال الامامية : الزنا قبل العقد يوجب تحريم المصاهرة ، فن زنا بامرأة فليس لايه ولا لابنه ان يعقد عليها . اما الزنا الواقع بعد العقد فلا يوجب التحريم ، فن زنا بأم زوجته ، او بنتها تبقى الزوجية على حالها . وكذا لو زنا الأب بزوجة ابنه ، او الابن بزوجة ابيه لم تحرم الزوجة على زوجها الشرعي .

الرابع عدد الزوجات :

اتفقوا على ان الرجل أن يجمع بين أربع نساء، ولا يجوز له الخامسة، الآية ، فانكحوا ما طاب لكم من النساء منى وثلاث ورباع ،^(١) .
وإذا خرجت احداهن من عصمة الزوج يموت او طلاق جاز له التزوج من أخرى .

وقال الامامية والشافعية : اذا طلق احدى الأربع طلاقاً رجعيّاً فلا يجوز ان يعقد على غيرها حتى تنتهي العدة ، أما اذا كان الطلاق بائناً فيجوز له ذلك ، وكذا يجوز ان يعقد على الأخت في عدة اختها المطلقة بائناً لأن الطلاق البائن ينهي الزواج ، ويقطع العصمة .

وقالت سائر المذاهب : ليس له ان يتزوج خاصة، ولا اخت المطلقة الا بعد انقضاء العدة من غير فرق بين الطلاق الرجعي والبائن .

الخامس الامان :

اذا قذف رجل زوجته بالزنا، او نفى من ولد على فراشه ، واكذبه

(١) من للتراتب ان يسب الشيخ ابو زهرة في كتاب الاجوال الشخصية ص ٨٢ ال يشي النبوة جواز البطح عند تسخ ، لان منى منى وثلاث ورباع ٢ و ٣ و ٤ فالجميع ٩ اولا مصدر منه النبوة . قال العلامة الحلبي في كتاب الفذكرة : نسب هذا القول لبني الزينية ، وقد انكروه تكراراً بائناً ، ولم أر احداً يقول به .

هي ، ولا يثبت له جناز له ان يلاعنها اما كيفية الملاعة فهي ان يشهد الرجل بالثقة أربع مرات انه لمن الصادقين فيما رماها به ، ثم يقول في الخامسة : ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين ، ثم تشهد المرأة أربع مرات انه لمن الكاذبين ثم تقول في الخامسة : ان غضب الله عليها ان كان من الصادقين ، فاذا استخ هو عن الملاعة اقيم عليه الحد ، واذا لاعن ، وامتنعت هي اقيم عليها الحد ، واذا تمت الملاعة من الطرفين يسقط الحد عنهما ، ويفرق بينهما ، ولا يلحق به الولد الذي تقاه عنه .
والأصل في ذلك الآية ٧ من سورة النور: «والذين يرمون أزواجهم، ولم يكن لهم شهادت الا انفسهم فشهادة احدكم أربع شهادات بالله انه لمن الصادقين ، والخامسة ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين، ويدرأ عنها العذاب ان تشهد أربع شهادات بالله انه لمن الكاذبين ، والخامسة ان غضب الله عليها ان كان من الصادقين » .

واتفقوا جميعاً على وجوب الضرقة بينهما بعد الملاعة ، واختلفوا : هل تحرم الزوجة على الزوج مؤبداً بحيث لا يجوز له العقد عليها بعد ذلك ، حتى ولو أكذب نفسه ، او تحرم مؤقتاً ، ويجوز له العقد بعد ان يكذب نفسه ؟

قال الشافعية والامامية والحنابلة والمالكية : انها تحرم مؤبداً، ولا تحل له ، ولو اكذب نفسه .

وقال الحنفية : الملاعة كالطلاق ، فلا تحرم مؤبداً ، لأن التحريم جاء من الملاعة ، فإن أكذب نفسه ارتفع التحريم (للمنفى ج ٧ ويزيدان الشمراني - باب اللاعة) .

السادس عدد الطلاق :

اتفقوا على ان الرجل اذا طلق زوجته ثلاثاً يتيماً رجعتان حرمت عليه، ولا تحل له حتى تتكح زوجاً غيره ، وذلك ان تمت بعد الطلاق الثالث وحده انتهاء العدة بتزوج زوجاً شريعياً دائماً ، ويحل بها الزوج ، فإذا فارقتها الثاني يموت او طلاق وانتهت عدتها جاز لاول ان يعقد عليها ثانية ، فإذا عاد وطلقتها ثلاثاً حرمت عليه حتى تتكح زوجاً غيره ، وهكذا تحرم عليه بعد كل طلاق ثالث ، وتحل له بمحتمل ، وان طلقت

له ان يتزوج امه ، ولا امرأة آية . (انظر كتاب اختلاف ابي حنيفة وابن ابي ليلى باب النكاح) .

الثالث الزنا :

وفيه مسائل :
 ١ - قال الشافعية واللاكية : يجوز للرجل ان يتزوج بت من الزنا ، واخيه ، وبت ابنه ، وبت بته ، وبت اخيه ، وبت امه ، لانها اجنبية عنه شرعاً ، ولا يجري بينها توارث ولا نفقة (الفقيه ج ٦ باب الزواج) .
 وقال الحنفية والامامية والحنابلة : تحرم كما تحرم البت الشرعية ، لانها منكورة من ماله ، فهي بت لفة وعرفاً ، ونسبها شرعاً لا يوجب ، من حيث الإرث ، فيها حقيقة ، بل يوجب نفى الآثار الشرعية فقط ، كالإرث والنفقة .

٢ - قال الامامية : من زنا بامرأة ، او دخل بها شبهة ، وهي متروجة ، او ممتدة من طلاق رسمي تحرم عليه مؤبداً ، أي لا يجوز له ان يعقد عليها ، ولو بانث من الأول بطلاق أو موت ، أما لو زنا بها ، وهي خلية او معتدة عدلة وفاة ، او من طلاق بائن فلا تحرم عليه . وعند للذاهب الأربعة لا يوجب الزنا تحريم الزانية على الرائي بها ،

خلية او غير خلية .

٣ - قال الحنفية والحنابلة : الزنا يوجب حرمة المساهرة ، فمن زنا بامرأة حرمت عليه امها وبنتها ، وحرمت هي على ابني الرائي وابنه ، ولم يفرقوا بين حصول الزنا قبل الزواج او بعده ، فإذا زنا الرجل بأم زوجته ، او زنا ابن الرجل بزوجة ابيه حرمت الزوجة على زوجها مؤبداً ، بل في كتاب ملتقى الأهر للحنفية ج ١ باب الزواج ولو أيقظ زوجة ليجامعها فوصلت بيه الى ابنة منها قرصها بشهوة ، وهي ممن تشفى لغيرها اما امها حرمت عليه الأم حرمة مؤبدة ، ولك ان تصوروا من جانيها بأن أيقظت هي كذلك ، قرصت ابنه من غيرها .

رجل وامرأة باعقاد انها زوجان شرعياً ، ثم يبين انها اجنبيان : وان القارية حصلت لمحض الاشتهاء ، ويفرق بينها حالاً ، وتجب المنة على المرأة ، ومهر المثل على الرجل ، ويبت بالشبهة النسب ، وحرمة المساهرة ، ولا توارث بينها ، ولا نفقة للمرأة .

الثاني المجمع بين المحارم :

اتفقوا على تحريم المجمع بين الأختين ، لقوله تعالى : « وان تجسروا بين الأختين » . واتفقت للذاهب الأربعة على عدم جواز المجمع بين امرأة وعمتها ، ولا بينها وبين خالتها ، لأن عدم قاصرة كلية ، وهي لا يجوز المجمع بين اثنين لو كانت احدهما ذكراً لحرم عليه تزويج الأخرى ، فلو فرضنا المنة ذكراً لكانت عمّاً ، وللمع لا يجوز له الزواج من بنت اخيه ، ولو فرضنا بنت الأخ ذكراً لكان ابن أخ ، ولا يجوز لابن الأخ الزواج من عمه ، وهكذا الحال بالتقاسم الى ثلاثة وبت الأخت .

وقال المذاهب : يجوز المجمع بينها ، سواء اذنت المنة بالزواج من بنت اخيها أو لم تأذن .

وختلف فقهاء الامامية ، فذهب من قال بقول المذاهب الأربعة ، والأكثرية منهم ذهبوا الى انه اذا تزوج أولاً بنت الأخ ، أو بنت الأخت فله ان يتزوج المنة أو لثلاثة ، وان لم تأذن بنت الأخ أو بنت الأخت ، واذا تزوج أولاً المنة أو لثلاثة ، فلا يجوز له ان يعقد على بنت الأخ أو بنت الأخت الا اذا اذنت المنة أو لثلاثة ، واستدلوا بالآية ٢٤ من سورة النساء : « واحل لكم ما وراء ذلكم ، فبما ان عدوت للمحرمات أباحت غيرهن ، وهذه الآية تشمل المجمع بين المنة وبت الأخ ، والخطاة وبت الأخت ، ولو كان هذا المجمع محرماً لنص عليه القرآن ، كما نص على تحريم المجمع بين الأختين ، أما التليل بأنه لو كانت احدهما ذكراً لغيره . فجرد استحسان ، وهو غير معتبر عند الامامية ، هذا الى ان أبا حنيفة أجاز للرجل ان يتزوج المرأة وامرأة غيرها ، مع انه لو كانت احدهما رجلاً لم يحل ما نكح صاحبها . بظاهر أيها ، مع انه لو كانت احدهما رجلاً لم يحل ما نكح صاحبها . بظاهر ان الرجل لا يجوز له ان يتزوج ابنته ، ولا ربيته ، كما انه لا يجوز

والأصل في ذلك الآية ٢٣ من سورة النساء : « حرمت عليكم أمهاتكم وبناتكم وأخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الأخ وبنات الأخت » .
فهذه أصناف المحرمات بالنسب، أما أصناف المحرمات باللب فهي:

الأول المصاهرة :

المصاهرة علاقة بين الرجل والمرأة تنظم تحريم الزواج عينا أو جمعا، وتشمل الحالات التالية :

- ١ - اتفقوا على أن زوجة الأب تحرم على الابن ، وأن نزل بمجرد العقد ، سواء أدخل الأب أم لم يدخل ، والأصل فيه قوله تعالى : « ولا تنكحوا ما نكح آبائكم من النساء » .
- ٢ - اتفقوا على أن زوجة الابن تحرم على الأب ، وأن علا بمجرد العقد ، والأصل فيه قوله تعالى : « وحلائل آبائكم الذين من أصلابكم » .
- ٣ - اتفقوا على أن أم الزوجة ، وأن علت ، تحرم بمجرد العقد على البنت ، وأن لم يدخل ، لقوله تعالى : « وأمهات نساءكم » .
- ٤ - اتفقوا على أن بنت الزوجة لا تحرم على العاقد بمجرد وقوع العقد ، فيجوز له إذا طلقها قبل أن يدخل ، وينظر وليس بشهوة إن يعقد على بنتها ، لقوله سبحانه : « وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن » . وقيد في حجوركم بيان اللاتي ، واتفقوا على تحريم البنت إذا عقد الرجل على الأم ودخل ، واختلفوا فيما إذا عقد ، ولم يدخل ، ولكن نظر ، أو لس بشهوة .

قال الامامية والثافية والمناذلة : لا تحرم البنت الا بالنكول ، ولا أثر للفس ، ولا النظر بشهوة أو بغيرها .

وقال الحنفية والمالكية : اللبس والنظر بشهوة بوجوب التحريم تماما كالنكول (بداية للمجهد ج ٢ واقفه على المناهب الأربعة ج ٤ . باب الزواج) .

واتفقوا على أن حكم وطء الشبهة حكم الزواج الصحيح في ثبوت النسب . وحرمة المصاهرة . ومعنى وطء الشبهة ان تحصل المقاربة بين

درس دوم

المحرمات

يشترط في صحة العقد خلو المرأة من الموانع ، أي أن تكون علة حائلا للعقد ، والموانع قسمان : نسب وسبب ، الأول سبب أصناف ، وتنقضي التحريم المؤبد . والثاني عشرة منها ما يوجب التحريم المؤبد ، وبعضها التحريم المؤقت ، وليك التفصيل :

النسب :

- اتفقوا على ان النساء اللاتي يحرمن من النسب سبع :
- ١ - الأم ، وتشمل الجدات لأب كمن أو لأم .
 - ٢ - البنات ، وتشمل بنات الابن ، وبنات البنت ، وأن نزلن .
 - ٣ - الاخوات لأب أو لأم أو لكليهما .
 - ٤ - المسلمات ، وتشمل عمات الآباء والأجداد .
 - ٥ - لخاللات ، وتشمل خالات الآباء والأجداد .
 - ٦ - بنات الأخ ، وأن نزلن .
 - ٧ - بنات الأخت وأن نزلن .

و امامیه می‌گویند: ۱۵ سالگی در پسران و ۹ سالگی را در دختران نشانه بلوغ است.^۱ باری اگر در پاره‌ای از روایات، به سن دختر و پسر هم اشاره شده است، به این خاطر بود است که امام (ع) در حقیقت مردم آن روزگار عریسان و ارشاد می‌کردند که دو نشانه فوق به ویژه احتلام (چون در قرآن تنها به احتلام اشاره رفته است) در چنین سنی، به وقوع می‌پیوندد.^۲

خودآزمایی فصل اول

۱. نظر مذاهب فقهی سلامی در مورد فوریت بین ایجاب و قبول چیست؟
۲. نظر امامیه در مورد منجز بودن عقد نکاح چیست؟
۳. آیا حضور شاهد در عقد ازدواج واجب است؟ نظر کلیه مذاهب را بیان کنید.
۴. آیا عقد مُکَّه صحیح است؟ در این مورد نظر کلیه مذاهب اسلامی را بیان کنید.
۵. عبارت زیر را ترجمه کنید و توضیح دهید.
- ما قاله الحنفیة فی السنة حر تحدید لاقصى مدة البلوغ، اما الحد الأدنى له عند هم فهو اثنا عشرة سنة للتمام وتسع للبراءة، حیث یسکن الاحتلام والاحمال والانزال منه، والاحتلام والمیض والجماع منها فی هذه السنة.
۶. آیا عقد نکاح می‌تواند نوعی معاملات باشد؟ توضیح دهید.
۷. نظر فقیح کاشانی در مورد بلوغ را بیان کنید.

۱. در معیار قرار دادن سن متوجه می‌شویم بلوغ باید نزدیک تر بود از زمان در اخذت امامیه برای بلوغ نشانه‌های دیگری نیز ذکر شده است. توضیح ظهور موی خشن زهره، و احتلام، به واسطه او میان این سه نشانه قدم باکدام یک است؟ بهیچ‌وگونی دیگری به نه سالگی رسید و آن دو نشانه دیگر در و متفاوت با آن با اگر پسری زودتر از سن ۱۵ سالگی، آن نشانه‌ها در او تحقق یافت، آیا بالغ شده است؟ پس در این صورت گفتنی آن دو نشانه دیگر برای چه بوده است؟ یا باید هر سه نشانه در شخص پیدا شود، تا او بالغ به حساب آید؟ سؤال دیگر این است: اسلام که دینی است جنس و همه سونکر، برای همه زمانها و مکانها است، آیا در مناطق سردسیر نیز همین سن یا پیشتر گریسر و معتدل، هیچ فرقی ایجاد نمی‌کند؟

به خاطر مسائل فوق برده است که پاره‌ای از فقه‌های امامیه در ملاک سن برای بلوغ نزدیک کرده‌اند و آن نشانه‌ها را برین دانسته‌اند. مانند فیض کاشانی در مفتیح الشراعی.

۲. بنگرید به مطالبی از این جنب تحت عنوان بلوغ در آیه لقه و حقوق در شماره ۱۱۰۰. کیهان هیریس - ملائسن فیض کاشانی برای هر تکلیفی بلوغ تخصصی قائل است. بنگرید به مفتیح الشراعی.

از اوایل دختر و پسر باید از روی اختیار باشد و اگر از روی اجبار و اکراه باشد، عقد باطل می‌باشد جز حنفیه که گفتند ازدواج با اکراه و اجبار هم منعقد می‌شود.^۳

بلی اگر پس از اکراه و اجبار رضایت به آن عقد دهند، پاره‌ای از فقه‌های امامیه گفته‌اند که صحیح است.

امامیه می‌گویند: ایجاب و قبول باید از روی قصد باشد و اگر از روی هزل و شوخی باشد، عقد نکاح به وجود نمی‌آید ولی هر چهار مذهب فقهی اهل سنت می‌گویند:

هرگاه ایجاب و قبول از روی هزل و شوخی نیز گفته شود عقد نکاح به وجود می‌آید.

بلوغ آغاز مرحله جدید و نوینی از زندگی دختر و پسر است. یعنی پس از بلوغ، او وارد جریان تازه‌ای از زندگی فردی و اجتماعی می‌شود. به راستی نشانه و علامت آن کدام است؟ بدین جهت است که بلوغ می‌توان مؤید ورود شخص به میدان معاملات اقتصادی، مدیریتهای فردی و اجتماعی، ازدواج و... باشد.

بنابر آنچه گفته شد، مذاهب فقهی، بحثهایی در این ارتباط کرده‌اند و در تعیین آن مرحله، مباحثی داشته‌اند.

باری حیض و حامله شدن را نشانه بلوغ دختر دانستند.

امامیه و مالکیه و شافعیه و حنابله معتقدند که پیدا شدن موی خشن بر بالای عورت نشانه بلوغ است.

و حنفیه آن را کافی نمی‌دانند چرا که آن مانند سایر بدن مشخص است.

شافعیه و حنابله می‌گویند. بلوغ با ۱۵ سالگی در مرد و زن، تحقق پیدا می‌کند و مالکیه

می‌گویند با ۱۷ سالگی دختر و پسر، بلوغ تحقق پیدا می‌کند.

و حنفیه در این ارتباط می‌گویند: با ورود به ۱۸ سالگی در پسران و ۱۷ سالگی در دختران،

بلوغ پیدا می‌گردد.^۴

۳. لقه علی المذهب الازمیه - ج ۲. عبدالرحمن الجزیری. به علاوه در کتاب مجمع الان الحنفیه - ج ۱. در ابتدای باب الطلاق آمده است که: اکراه و اجبار در طلاق و ازدواج و زوج و طلاق و آزادسازی برده و همین‌طور در طهار و ابلا و خلع در مقابل مال و واجب شدن حج و صدقه و غفر از روی عمد و اجبار به اسلام آوردن و صلح از خوئی که به عمد ریخته شده است در مقابل مال و تدبیر و استیلاء و هم‌شهری و سوگند و نذر و ودیعه، درست است!

۴. حنفیه. این سن را حداکثر سن بلوغ می‌دانند و حداقل سن بلوغ را در پسر ۱۲ سالگی و در دختر نه سالگی می‌دانند در صورتی که مستم شود و انزال منی از او صورت گیرد و احتلام و حیض و آستن شدن دختر را در همین سال از نشانه‌های بلوغ او می‌دانند. ابن عابدین - سن ۱۰۰ - ج ۵. باب المحصر - چاپ ۱۳۲۶.

حضور شاهد به هنگام ازدواج

آیا به هنگام عقد ازدواج، حضور شاهد، لازم و واجب است؟
 حنفیه - شافعیه و حنبلیه - حضور دو شاهد را واجب می دانند و اگر دو شاهد، به هنگام ایجاب و قبول حضور نداشته باشند، عقد باطل است.

ولی مالکیه می گویند: حضور شاهد هنگام عقد لازم نیست. با هنگام دخول، لازم و واجب است.^۱

شافعیه و حنبلیه می گویند: دو شاهد باید مرد و عادل باشند ولی حنفیه می گویند:
 دو شاهد می تواند یکی مرد و یکی زن باشد و هر دو شاهد نمی توانند زن باشند.

ولی سه مذهب شافعیه و حنبلیه و مالکیه می گویند: شاهد باید عادل باشد لکن حنفیه می گویند: برای صحت عقد، عدالت شاهد شرط نیست ولی به هنگام نکاح عقد از جانب هر کدام از دو طرف ایجاب و قبول (زن و مرد)، جهت اثبات ادعا باید، شاهد عادل گواهی دهد.^۲ امامیه حضور شاهد را شرط نمی داند بلکه مستحب می داند و می گوید مستحب است که به هنگام ازدواج ولیمه دهند، و مؤمنین را آگاه سازند.^۳ و واجب نیست.^۴

شرایط دو طرف عقد (شروط الماقدین)

دو طرف عقد (زن و مرد) باید عاقل و بالغ باشند و در غیر این صورت باید با اجازه ولی باشند. یعنی ولی مجنون یا صغیر می تواند، به خاطر مصلحت مولی علیه خود، او را به عقد دیگری درآورد.

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ص ۲۵، ج ۴ - عبدالرحمن الجزیری - السید سابق گفته است: نظر بدانکه صرفاً غشی شدن

ازواج کفایت می کند. فقه السنه، ج ۲.

۲. همانجا، ص ۲۰، المصنف، لابن رشد - مقصد اللین لابن جماعة الشافعی.

۳. همانجا، ص ۲۸، مختصر النافع کتاب النکاح - شرح لعمه، ج ۵، ص ۳۳، کتاب النکاح - به تفصیح سید محبت

کلاشر نسخه المصطفی.

۴. دکتر محمد یوسف موسس در کتاب الاحوال الشخصیه - ص ۷۶، چاپ ۱۹۵۸ گفت: نیبه حضور شاهد را شرط می داند و

از این جهت با حنفیه و شافعیه و حنبلیه، مساویست. برای این گفته اش هیچ مأخذی نیست.

۵. کسی که تحت ولایت قرار گرفته است مانند دیوانه، صغیر (کثیر از سن بلوغ) که اوصلاحاً بر زن مجنون ولایت را تهری می گویند که

ب پدر و اجدها پدری است.

بکن اگر پس از بیخ باطل بود و آنگاه دیوانه گردید، اختیار و سرپرستی او با جد است و او می تواند کسی را برای

ولایت نصب کند، چنانکه اگر چه صغیری پدر و اجدها پدری نداشته باشد. باز هم ولایت او به حاکم شرع است و حاکم شرع

می تواند مثلاً مادر او یا هر کس دیگری را به عنوان ولایت بر او نصب کند.

نمی باشد.^۱

علامه حلی از فقهای امامیه در کتابش تذکره می گوید: عقد نکاح هرگز تعلیق به شرطی نمی گردد (بل فعلیت) جزم دارد پس هرگاه آن را به وقتی یا صفتی معلق گردانند مثلاً بگوید هرگاه اول ماه یابد او را به عقد تو درآوردم، و مرد هم بگوید قبول کرده ام، عقد منعقد نمی گردد و شافعی نیز بر این قول است.

ابرهزه از فقهای حنفیه در کتابش الاحوال الشخصیه می گوید: عقد ازدواج باید مستحضر باشد (فعلیت پیدا کند) زیرا آن عقد است و عقد هرگز نمی تواند احکامش از اسباب انعقادش فاصله گیرد به این ترتیب هرگز متصور نیست که به آینده موکول شود و در کتاب اعلام الموقنین آمده است که امام احمدین حنبلی گفته است عقد نکاح می تواند معلق به شرطی شود.

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۴ آمده است. که حنفیه و شافعیه گفتند اگر شخص عامی (بی سواد) بگوید جزو آن به جای زوجه عقد صحیح می باشد. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی از فقهای امامیه در کتابش وسیله النجاة باب الزواج همین گونه فتوی داده است.

* امامیه این حدیث را به شکل دیگری روایت کردند که زنی به نزد پیامبر آمد و به او گفت: مرا به ازدواج درآور پیامبر گفت: آیا کسی برای این زن است؟ مردی از حاضرین در مجلس، برخاست و گفت من. پیامبر به او گفت، چه چیز به او می بخشی؟ گفت چیزی ندارم، پیامبر گفت، نه نمی شود. دوباره آن زن خواست اش را بازگفت، پیامبر نیز سختش را تکرار کرد. و کسی جز همان مرد اول برخاست. باز آن زن تکرار کرد و پیامبر هم تکرار کرد. آنگاه پیامبر گفت آیا از قرآن چیزی می دانی؟ گفت بله. پیامبر گفت تو را به ازدواج او درآورم تا آنچه از قرآن می دانی، به او بیاموزی. بنابراین در این روایت لفظ زوج آمده است، نه ملک.

* الفقه علی المذاهب الاربعه - عبدالرحمن الجزیری - ج ۴ - مبحث شروط النکاح = الاحوال

الشخصیه لمحمد محی الدین عبدالحمید.

* الفقه علی المذاهب الاربعه - عبدالرحمن الجزیری ج ۴ - تذکره، علامه المصلی ج ۲ - مسالک

الانجام - شهید ثانی ج ۲ - اکثر امامیه بر این قولند از جمله آنان، ابن ادریس در سرائر از فقهای پیشین و سید ابوالحسن اصفهانی از متأخرین که می گویند عقد صحیح است ولی شرط باطل می باشد بنابراین فقهای امامیه بر دو دسته می شوند با تمام اختلافات که در میان اهل سنت است.

ازدواج بکنند. و عقد نکاح با الاطلاق هم چگایب از اجاره و هاربه^۱ باهند، معتقد نمی‌گردد در امانت
 دو منید معنای دوام و استمرار نیست در حالی که عقد نکاح دائمی است و حنفیه بر این رای
 خود استدلال کردند بر آنچه که در صحیح بخاری و مسلم آمده است مبنی بر اینکه زنی به نزد
 پیامبر آمده است و به او گفت یا رسول‌الله، من به نزد تو آمدم تا خود را بر تو ببخشم، پیامبر در
 این هنگام سرش را پایین آورد و به او پاسخ نداد. یکی از اقربای که در آنجا حاضر بود گفت: ای
 پیامبر اگر تو به آن زن نیازی نداری، او را به نکاح من درآور. پیامبر به او گفت: آیا تو چیزی
 است (چیزی داری)؟ گفت نه به خدا قسم پیامبر به او گفت آیا از قرآن چیزی از به خاطر داری،
 گفت بله. پیامبر به او گفت، او را به ملکیت تو درآورم در برابر آن مقداری از قرآن که به خاطر
 داری. (توجه شود ستاره‌ها در پایان همین بخش آمده است). مالکیه و حنبلیه معتقدند که عقد
 نکاح تنها به واژه نکاح و زواج و مشتقات آن در منقذ می‌گردد و همین طور گفته‌اند با لفظ جبه
 یعنی فعل مشتق از آن مانند و حیث (خود را به تو ببخشم) نیز عقد نکاح منقذ می‌گردد در
 صورتی که همراه با ذکر صدق و مهر به باشد و به غیر از این الفاظ، عقد ازدواج منقذ نمی‌گردد.
 و برای صحت عقد با لفظ جبه به آیه، و امرأ مؤمنة ان و حیث نفسها للنبی ان اذن آن بستگنها^۲
 (۵۰ احزاب) استدلال کردند.^۳

شافعیه گفتند: در عقد ازدواج لازم است که صیغه فقط مشتق از واژه تزویج و نکاح باشد و
 غیر از این دو لفظ، عقد ازدواج صحیح نمی‌باشد.
 امامیه گفتند: در عقد ازدواج لازم است که ایجاب به دو واژه زَوْجٌ و اَنْكَحْتُ باشد آن هم
 به صیغه ماضی. و ازدواج به غیر از آنها، منقذ نمی‌گردد ولو به صیغه ماضی باشد (و نه غیر از
 ماده زواج و نکاح، زیرا این دو واژه به دلالت وضعی، دلالت بر مقصود که ازدواج باشد، می‌کند و
 صیغه ماضی نیز بر جزم و یقین دلالت می‌کند که قرآن صریحاً به آن پرداخته است:
 فلما نضی زید منها و طراً زواجها و دیگری در آیه‌های دیگر که آمده است اُرید اَنْ
 اَنْکحک احدی ابنتی^۴ (در این دو آیه لفظ زواج و نکاح آمده است).

این دو زن و مرد بر حدیثی حرام بودند و اصل، بقای تحریم است مگر آنکه اجماع و
 اتفاق باشد بر حلالت زناشویی و از بین رفتن تحریم.

و امامیه گفتند: جایز می‌باشد که قبول به لفظ قبلت و رضیت، به صیغه ماضی، صادر

۱. طاربه، مان کسی را تنها به قصد منتقم بدون دادن اجرت و پاداش، اسفاده کردن را طاربه گویند.
 ۲. زیرا در اجاره و عاریه، نیز از اسفاده، مال به صاحب اصلی برمی‌گردد، در حالی که در ازدواج، همسری دائمی است
 ۳. زن مؤمنه که خود را به پیامبر بخشید هرگاه پیامبر قصد ازدواج با او را داشته باشد. (ترجمه آیه)
 ۴. الاحوال الشخصية، لایزال، ج ۱، ص ۲۶. طیف ۱۹۲۸
 ۵. اشاره دارد به ماجرای شیب که به موسی (ع) پیشنهاد می‌دهد که یکی از دو دختر خود را به نکاح تو درآورم.

شود. امامیه و شافعیه و حنبلیه گفتند که در عقد نکاح فوریت شرط است به این معنی که قیول،
 بدون فاصله پشت سر ایجاب باشد.
 مالکیه گفته است که فاصله اندک بین ایجاب و قبول، موجب بطلان عقد نکاح نیست.
 چنانکه با خطبه‌ای کوتاه و مانند آن، پیشان فاصله افتد.
 و حنفیه گفته‌اند که فوریت در ایجاب و قبول شرط نیست. فی‌المثل اگر مردی نامهای
 برای زنی بفرستد و از او خواستگاری کند و در حالی که آن مرد غایب است، آن زن گواهی را
 حاضر کند و نامه را برای آنان بخواند و بگوید: خود را به ازدواج او درآورم، عقد ازدواج کامل
 می‌گردد.^۵
 و تمام مذاهب فقهی اتفاق دارند که عقد نکاح با زبانهای غیر عربی در صورتی که طریقی
 عاجز از زبان عربی باشند منقذ می‌گردد، و در صورتی که قادر بر زبان عربی باشند، آیا باز هم
 عقد نکاح با زبانهای غیر عربی منقذ می‌گردد؟ اختلاف دارند. حنفیه و مالکیه و حنبلیه
 می‌گویند، صحیح می‌باشد و شافعیه می‌گویند صحیح نمی‌باشد. و مذهب امامیه نیز بر این قول
 است.

امامیه و حنبلیه و شافعیه می‌گویند، عقد نکاح با نوشتن منقذ نمی‌گردد.
 حنفیه می‌گویند: هرگاه خواستگاری کنند. (مرد) و خواستگار شوند (زن) در یک محل
 باشند صحیح است. و باز تمام مذاهب اتفاق دارند که شخص لال یا اشاره‌ای که صریحاً دلالت بر
 قصد عقد ازدواج بکند، در صورتی که نتواند به خوبی بنویسد، عقد ازدواجش منقذ می‌گردد، و
 اگر خوب می‌تواند بنویسد، بجز این است که هم بنویسد و هم اشاره کند.
 حنبلیه و حنفیه معتقدند که: هرگاه زن و مرد در عقد نکاح، خیاب فسخ را شرط کنند و از
 این خیاب رجوع کنند، عقد صحیح است ولی شرط باطل می‌گردد.
 مالکیه می‌گویند: نگاه می‌شود که اگر بعد از عقد به زن نزدیکی نشده باشد عقد و شرط هر
 دو باطل می‌گردد و اگر به زن نزدیکی شده باشد عقد صحیح می‌باشد و شرط باطل می‌گردد.
 شافعیه و امامیه می‌گویند: عقد و شرط با هم باطل می‌گردد بی آنکه ملاحظه شود که آیا

پس از دخول بوده یا قبل از دخول.^۶
 اصل این است که ایجاب از جانب زن باشد و قبول از جانب مرد. به این ترتیب زن
 می‌گوید: (خود را به ازدواج تو درآورم) زَوْجُکَ و مرد می‌گوید قبلت (پذیرم)
 و اگر قبول مقدم بر ایجاب گردد چنانکه مرد به ولی زن بگوید، او را به ازدواج من درآور
 آنگاه به مرد بگوید او را به ازدواج تو درآورم در این صورت آیا عقد صحیح می‌باشد یا خیر؟
 امامیه و سه مذهب اهل سنت می‌گویند: صحیح می‌باشد و حنبلیه می‌گویند صحیح

۱. الاحوال الشخصية، لایزال، ج ۱، ص ۲۷

وقال الامامية والمالكية والشافعية والحنبلية : ان ظهور الشمر الخشن على العانة يدل على البلوغ .
 وقال الحنفية : لا يدل لانه كماثر شمر البدن .
 وقال الشافعية والحنبلية : ان البلوغ بالنس يتحقق بخمس عشرة سنة في الغلام والجارية .
 وقال المالكية : سبع عشرة سنة فيها .
 وقال الحنفية ثمان عشرة في الغلام ، وسبع عشرة في الجارية (الذي لاين قدامة ج ؛ باب الحجر) .
 وقال الامامية : خمس عشرة في الغلام ، وتسع في الجارية ، لحديث ابن سنان : ه اذا بلغت الجارية تسع سنين دفع اليها مالا، وجراراً امرأه ، واقامت الحدود التامة لما وعليها . . وأثبت التجارب انها قد حلت ، وهي بنت تسع ، وقابلة الحمل كالحمل تماماً .

نتيه :

ما قاله الحنفية في السنة هو تحديد لأقصى مدة البلوغ ، اما الحد الأدنى له عندهم فهو اثنا عشرة سنة للغلام ، وتسع للجارية ، حيث يمكن الاحلام والإيجال والإنزال منه ، والاحلام والحيفس والحبل منها في هذه السنة (ابن عابدين ص ١٠٠ ج طبعة ١٣٢٦ هـ باب الحجر).

ترجمة درس اول

عقد وشرائط آن

مورد اتفاق همه مذاهب اسلامي استكه نكاح با عقدي كه همراه با ايجاب از جانب زن و قبول از جانب مرد باشد يا كساني كه نائب آنها باشند مانند وكيل و ولي صورت مي پذيرد و تنها با اعلام رضاييت دو طرف (زن و مرد) و بدون عقد، صورت نمي گيرد. باز مورد اتفاق است كه عقد هرگاه با واژگان زوجت و انكحت از جانب زن يا كسي كه نائب اوست و با واژه قبليت يا رضيت از جانب مرد يا كسي كه نائب اوست، صورت گيرد، صحيح مي باشد.

لكن در اين مورد كه اگر عقد با صيغة ماضى (يعنى زوجت و انكحت نباشد) صورت نگیرد يا با واژگانی صورت پذیرد كه از ماده زوج و نكاح نباشد مانند واژگان حبه و بيع و يا مانند آن، آیا عقد صحيح است؟ مورد اختلاف است.^٢

به لفظ و گفتاری باشد كه به معنای به مالکیت درآوردن یا بخشیدن و خرید و فروش و اباحه و حلال ساختن باشد. البته در صورتی كه عقد نكاح با این الفاظ همراه با قرینه ای باشد كه دلالت بر

١ در دختر و پسر پیش از آنكه به سن بلوغ رسند و یا اگر به سن بلوغ برسند، دیوانه باشه یا سفیه باشند. نعت سیرت منس و ولایت پدر و

در صورت فوت پدر، اجداد پدری قرار می گیرند.

٢ هرگاه بیع بدون صیغه باشد عواء به زبان عربی و یا غیر عربی و صرفاً داد و ستد باشد، آن را مدقات گویند، معاملات را

عده ای نیز آنها عقد می دانند یعنی آن را عقد می دانند و پاره ای هم عقد لازم مانند خود بیع یا صیغه، مانند ملا محمد اشرفی

معروف به حجة الاسلام اشرفی در شعائر الاسلام عده ای هم معاملات را اباحه می تصرف می دانند، در هر صورت آن را صحیح

می شناسند. لكن در مورد نكاح، كسی قائل به معاملات نباشد، یعنی صرفاً رضایت دختر و پسر و حتی بیع، کافی نیست حتماً باید

صیغه ای یا قصد انشاء خوانده شود، لكن این صیغه می تواند به زبان عربی و یا غیر عربی باشد (كه در چنگر كی خواندن صیغه، اختلاف نظر است) این احتیاط جنبه كللی در مسائل دماء و نرواح دارد.

واكتفى الحنفية بحضور رجلين أو رجل وامرأتين ولا يشترطون العدالة في الشهود ، ولا تصح عندهم شهادة النساء منفردات .

وقال الشافعية والحنبالية : لا بد من شاهدين ذكرين مسلمين عادلين .
وقال المالكية : لا تجب الشهادة عند العقد ، وتجب عند الدخول ، فإذا جرى العقد ، ولم يحضر أحد صح ، ولكن إذا أراد ان يدخل الزوج يجب ان يحضر شاهداً ، فإذا دخل بلا شاهد وجب فسخ العقد جبراً عنها ، ويكون هذا الفسخ بتزلة طلقة بائنة . (بداية للمجهد لابن رشد . ومقصد اليه لابن جماعة الشافعي) .

وقال الامامية : ينحب الاشهاد على الزواج ، ولا يجب ^(١) .

شروط المأقدين

اتفقوا على شرط العقل والبلوغ في الزواج الا مع الولي ، واثم الكلام عنه ، وعلى خطو الزوجين من المحرمات النسبية والنسبية الدائمة والوقتية المانعة من الزواج ، ومنحتها مفصلاً في باب « المحرمات » .
واتفقوا أيضاً على وجوب التعين ، فلا يصح زوجتك احدى هاتين البنتين ، ولا زوجت احد هذين الرجلين .

واتفقوا على وجوب الرضا والاختيار، وعلم انعقاد الزواج مع الاكراه الا الحنفية فأنهم قالوا : ينقذ الزواج بالاكراه (لفقته على المذهب الاربعة) ^(٢) .

وقال الشيخ مرتضى الانصاري من الامامية في كتاب المكاسب بعد ان ذكر ان الاختيار شرط : « ان للشهور بين قهواه الامامية في المصود المتأخرة انه لو رضي المكروه بما فله صح ، بل عن كتاب المصالح

(١) قال الدكتور محمد يوسف موسى في كتاب الاسوال الشخصية ، ص ٧٤ ، طبع ١٩٥٨ : ان النسبة يشترطون الاشهاد في الزواج ، وسارى بينهم وبين الحنفية والشافعية والحنبالية . ولا مصدر لهذا القول .

(٢) في أول باب الطلاق من كتاب مجمع الأنهر الحنفية ج ١ : يصح الاكراه في الطلاق والزواج والرجعة والعلت بالطلاق والاحتاق ، ويصح أيضاً بالظهار والابراء والخلع على مال واجب المهر والسنة والنظر من العقد ، والاكراه على الاسلام، والصلح من دم السيد بملك والسبب والاستيلاء والرشاع والبيع والتفرد والرؤية .

والرياض ان عليه اتفاهم ، . وقال السيد ابو الحسن الاصفهاني الامامي في الوسيلة باب الزواج : يشترط في صحة العقد اختيار الزوجين ، فلو اكراها ، أو اكراه احدهما لم يصح ، نعم لو قلقة الرضا صح على الاخرى .

وعلى هذا لو ادعت امرأة انها اكومت على العقد، أو ادعى هو ذلك، ثم تعاثرا معاثرة الأزواج ، وانبطا انبطا العروسين ، أو قبض المهر، أو غير ذلك مما يدل على الرضا ترد دعوى من يدعي الاكراه ، ولا يصح الى أقواله ، ولا ال ال بيته بعد ان ثبت الرضا المتأخر .

واتفقت المذاهب الاربعة على ان الزواج ينقذ بالفرز ، فإذا قالت : زوجتك نفسي . وقال : قبلت . وكأنا بهزلان اتقند الزواج . وكذا يقع الطلاق والتمت بالفرز ، لحديث « ثلاث جعلن جدد، وهزلن جد : الزواج والطلاق والعق » ،
وقال الامامية : كل هزل فهو لغو ، لعدم القصد ، ولا يحترق بزوجة الحديث .

قال الحنفية والحنبالية : يصح زواج السفه ، اذن الولي او لم يأذن .

وقال الامامية والشافعية : لا بد من اذن الولي .

قال الامامية والحنفية : يثبت الزواج بالافرار مع العقل والبلوغ ، لحديث اقرار الفلانة على أنفسهم جائر .

وذعب الشافعي في قوله الجديد ان العاقبة البائنة اذا اقترنت بالزواج، وصحتها الزوج يثبت الزواج ، لأنه حتى للطرفين .

وفصل مالك بين ان يكون الزوج والزوجة غريبين عن الوطن يثبت الزواج باقترامهما ، وبين ان يكونا وطنيين . فيطالبان بالبينة لسهولة اقامتها عليها .

وبهذا قال الشافعي في القديم (تذكرة العلامة الحلبي) . .

البلوغ :

اتفقوا على ان الحيض والحمل يدلان على بلوغ الانثى ، أما الحمل فلأن الولد يتكون من اختلاط ماء الرجل والمرأة معاً ، وأما الحيض فلا أنه في النساء بتزلة النبي في الرجال .

قال الحنابلة والحنفية : اذا اشترط الزوج والزوجة الخييار في بيع
العقد والرجوع عنه يصح العقد ، ويطل الشرط .

وقال المالكية : بل ينظر، فإن كان لم يدخل بعد يطل العقد والشرط،
وان كان قد دخل يصح العقد ، ويطل الشرط .

وقال الشافعية والامامية : يبطل العقد والشرط مما من غير فضيل
بين اللخول وعلمه ^(١) (الفقه على المذاهب الأربعة ج ٤ . وتذكرة
العلامة ج ٢ والمالك الشهيد الثاني ج ٢) .

الأصل ان يكون الإيجاب من الزوجة والقبول من الزوج فتقول هي:
زوجتك . ويقول هو : قبلت . ولو تقدم القبول فقال الزوج للولي :

زوجتيها . فقال له : زوجتكها فهل يصح العقد او لا ؟
قال الامامية والثلاثة : يصح . وقال الحنابلة : لا يصح (تذكرة

العلامة الحلبي ج ٢) .
قال العلامة الحلبي من الامامية في كتاب التذكرة : و عقد النكاح

لا ينيل التلقين ، بل شرطه الجزم ، فلو طلقه على وقت او وصف مثل
إذا جاء رأس الشهر فقد زوجتك ، فقال الزوج قبلت لم ينقد ، وبه

قال الشافعي .
وقال أبو زهرة من الحنفية في كتاب الأحوال الشخصية : و بشرط

تجزير الزواج ، لأنه عقد ، والعقد لا يتراخي إحكامه عن أسبابه فلا
يمكن ان يضاف الى المستقبل . وجاء في اعلام الموقعين عن الامام أحمد

بجواز تلقين النكاح بالشرط ، .
(فرع) جاء في كتاب الفقه على المذاهب الأربعة ج ٤ . فقلاً عن

الحنفية والشافعية : ان المأمي لو قال : جوزت بدلاً عن زوجت يصح
العقد ، وبهذا أتى السيد ابو الحسن الأصفهاني من الامامية في كتاب
وسيلة التجارة باب الزواج .

شهود العقد :

اتفق الشافعية والحنفية والحنابلة على أن الزواج لا ينقد الا بشهود ،

(١) هنا الحكم على أكثر الامامية ، وسنهم من قال ، كآين ادريس من المتفنين ، والسيد ابو الحسن
الاصفهاني من الشافعيين : يصح العقد ، ويطل الشرط . وعلى مكايا يكون عقداً الامامية على
قولين تماماً كقنها للمالك .

وقال المالكية والحنابلة : ينقد بلفظ النكاح والزواج ، وما يشق
منها : وينقد أيضاً بلفظ المبة بشرط أن يكون مفروضاً بذكر الصداق،
ولا ينقد بغير هذه الألفاظ ، واستدلوا على صحة العقد بلفظ المبة آية
« وامرأة مؤمنة ان وعت نفسها للذي ان أراد ان يستكحمها - « (الاحزاب .
(الأحوال الشخصية لأبي زهرة ص ٣٦ طبعة ١٩٤٨) .

وقال الشافعية : يجب أن تكون الصيغة مشتقة من لفظ الترويج
والنكاح فقط ، ولا تصلح من غيرهما .

وقال الامامية : يجب ان يكون الإيجاب بلفظ زوجت وانكحت ،
بصيغة الماضي ، ولا ينقد الزواج بغيرها ، ولا بغير مادة الزواج والنكاح،
لأنها يدلان على القصد بدلالة الرفع ، ولأن صيغة الماضي تفيد الجزم ،
وقد نص القرآن عليها : « فلا تقضى زيد منها وطراً زوجناكها - اريد
ان اتكحمك ، والاصالة بقاء التحريم في غير مورد الاجماع والاتفاق .
وقالوا : يجوز في القبول وقلت أو رضيت ، بصيغة الماضي أيضاً .

وقال الامامية والشافعية والحنابلة : بشرط الثبوت في العقد ، وهو أن
يقع القبول عقب الإيجاب من غير فاصل .

وقال المالكية ، لا يضر الفاصل اليسير . كما اذا فصل بخطبة يسيرة
ونحوها .

وقال الحنفية : لا يشترط الثبوت ، فلو أرسل رجل الى امرأه كتاباً
خطبها فيه ، وهو غائب ، فأحضرت شهوداً ، وقراءت عليهم الكتاب ،
وقالت : زوجته نفسي يتم الزواج . (كتاب الفقه على المذاهب الأربعة

ج ٤ . بحث شروط النكاح ، والأحوال الشخصية لمحمد محي الدين
عبد الحميد) .

وافتقوا ان العقد يتم بغير العربية مع المعجز عنها، واختلفوا في صحته
مع القدرة عليها . قال الحنفية والمالكية والحنابلة : يصح .

وقال الشافعية : لا يصح . (الأحوال الشخصية . أبو زهرة ص ١٧)
وعليه مذهب الامامية .

قال الامامية والحنابلة والشافعية : لا يصح العقد بالكتابة .
وقال الحنفية : يصح اذا لم يكن الخطاب والمخطوبة في مكان واحد.

وافتقوا على ان الأخرس يكتب منه بالاشارة الثلاثة على قصد الزواج
مراجعة إذا لم يحسن الكتابة . وان أحسنها فالأولى لجميع بينها وبين الاشارة.

درس اول

العقد وشروطه

اتفقوا على ان الزواج يتم بالعقد الشامل على الايجاب والقبول من المخطوبة والمسايط ، أو من يتوب عنها كالوكيل والولي ، ولا يتم بمجرد الرضاة من غير عقد .
وانفقوا أيضاً على ان العقد يصح إذا وقع بلفظ زوجت أو انكحت من المخطوبة أو من يتوب عنها ، وقيل أو رضيت من المخطوب ، أو من يتوب عنه .

واختلفوا في صحة العقد إذا لم يقع بصيغة الماضي ، أو وقع بالفاظ غير مشتقة من مادتي الزواج والنكاح ، كقوله ذليج . وما أشبهه .
قال الحنفية : يجوز العقد بكل ما دل على ارادة الزواج ، حتى يلفظ النسيك والمبة والبيع والعتاء والاباحة والاحلال ، ان كان العقد مصحوباً بالقرينة الدالة على الزواج ، ولا يتخذ بلفظ الاجارة والعارية ، لأنها لا يفيدان الدوام والاستمرار . واستدلوا بما جاء في صحيح البخاري وسلم من ان امرأة جاءت الى النبي ، وقالت له : يا رسول الله جئت لأهب لك نفسي ، فطأ النبي رأسه ، ولم يجبهها . فقال بعض من حضر : ان لم يكن لك بها حاجة فزوجتها . فقال له : هل عندك من شيء ؟ قال : لا والله . فقال له : ماذا معك من القرآن ؟ قال : كنا نقول النبي : لقد ملكها بما معك من القرآن^(١)

(١) والامامية ورووا الحديث بلفظ آخر . قالوا : جاءت امرأة الى النبي فقالت له : زوجني . فقال : من فله المرأة ؟ فقام رجل من المهاجرين ، وقال : أنا . فقال له النبي : ما تسئها ؟ قال : ما لي شيء . فقال النبي : لا . فقامت ، فاعاد النبي فلم يتم غير الرجل الاول . ثم اعادت فاعاد . فقال النبي : اتخسن من القرآن شيئاً ؟ قال : نعم . فقال : زوجتها على ان تسئها ما تخسن من القرآن . فالفظ كان الزواج . لا الفك .

از معظم له سؤال شد:

عده‌ای از مردم معتقدند که هر فرد مسلمان برای آنکه عبادات و معاملاتش صحیح انجام گیرد، باید تابع احکام یکی از مکتبهای چهارگانه معروف باشد و در میان این مکتبهای چهارگانه نامی از مکتب شیعه امامی و شیعه زیدی برده نشده است. آیا جنبه‌هایی با این نظر کاملاً موافقید که مثلاً پیروی از مکتب امامیه اثنی عشری مغایرتی با دین ندارد؟

پاسخ:

۱. آیین اسلام هیچ‌یک از پیروان خود را ملزم به پیروی از مکتب معینی نکرده، بلکه هر مسلمانی می‌تواند از هر مکتبی که به‌طور صحیح نقل شده و احکام آن در کتب مخصوص به خود مدون گشته است پیروی کند و کسی که مقلد یکی از این مکتبهای چهارگانه باشد، می‌تواند به مکتب دیگری، هر مکتبی که باشد منتقل شود.

۲. مکتب جعفری معروف به مذهب امامی اثنی عشری، مکتبی است که شراً پیروی از آن مانند پیروی از مکتبهای اهل سنت جایز می‌باشد.

بنابراین سزاوار است که مسلمانان این حقیقت را دریابند و از تعصب ناحق و ناروایی که نسبت به مکتب معینی دارند، دوری گیرند، زیرا دین خدا و شریعت او تابع مکتبی نبوده و در احکام و انحصار مکتب نخواهد بود.

بلکه همه (صاحب مذهبانی که) مجتهد بوده، اجتهادشان مورد قبول درگاه باری تعالی است و کسانی که اهل نظر و اجتهاد نیستند می‌توانند از هر مکتبی که مورد نظرشان است تقلید نموده و از احکام فقه آن پیروی کنند و در این مورد فوقی میان عبادات و معاملات نیست.

حضرت علامه جلیلی استاد محمد تقی قمی در جمیع تقریب بین مذاهب اسلامی:

سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد اما بعد، با نیابت مسرت یک نسخه از فتاوی

امضاء شده خود را که در مورد تجویز پیروی از مذهب شیعه امامیه صادر کرده‌ام به پیوست حضرتان تقدیم می‌دارم، امیدوارم آن را در آرشید دارالتقرب بین مذاهب اسلامی که اینجانب اقتضای مشارکت در تأسیس آن را دارم، نگاهدارید. خداوند ما را در پیشرفت رسالت این مؤسسه توفیق عنایت فرماید.

السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

شیخ دانشگاه الازهر

محمود شلتوت

=====

قال لفخیرنا:

ان بعض الناس یرى انه یجب علی المسلم لکی تقع عباداته و معاملاتہ علی وجه صحیح ان یلذ احد المذاهب الاربعة المعروفة و لیس من بینها مذهب الشیعه الامامیه ولا الشیعه الزیدیه، فیل توافقون فضیلتکم علی هذا الرأی علی اطلاقه فتسمعون تقلید مذهب الشیعه الامامیه الاثناعشریه مثلاً"

فاجاب فضیلتنا:

ان الاسلام لا یوجب علی احد من أتباعه اتباع مذهب معین، نقول: ان لكل مسلم الحق فی ان یلذ بادی ذی بدء، آی مذهب من المذاهب المنقوله مثلاً " صحیحاً و المدونه احکامها فی کتیبها الخاصه و لمن قلذ مذهباً " من هذه المذاهب ان ینقل الی غیروائی مذهب کان ولا یرج علیہ شیء من ذلك.

ان مذهب الجعفریه المعروف بمذهب الشیعه الامامیه الاثناعشریه مذهب، يجوز التمسد به شرعاً " کسائر مذاهب اهل السنة.

فینبغی للمسلمین ان یعرفوا ذلك، وان یختصروا من التصبیة بغیر الحق لمذاهب معینه فما کان دین الله واکانت شریعتہ بنایه لمذهب، او مقصوره علی مذهب، فالكل مجتهدون

مغبولون عندالله تعالی يجوز لیس اهلنا للندار والأجتهاد، ولیلذ هم بالعمل بما یروون فی فقههم، ولا یفرق فی ذلك بین العبادات و المعاملات.

=====

محمود شلتوت

السید صاحب الساعه العلامه الجلیل الاستاذ محمد تقی القمی

السكرتیر العام

لجامع التقرب بین المذاهب الاسلامیه

سلام الله علیکم ورحمتہ اما بعد فیسرتی ان ایمت الی ساحکتکم بصوره یونع علیها بامثالی من الفتوی التي اصدرتها فی شان جواز التمسد بمذهب الشیعه الامامیه، راجیا ان تحفظوها فی سجلات دار التقرب بین المذاهب الاسلامیه التي اسهمنا معکم فی تأسیسها و وثقا الله لتحقق رسالتها.

۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۸ هـ)

شیخ الجامع الازهر

محمود شلتوت

این سخن را عوام سنی نمی‌گویند و تنها آنان نیز نمی‌گویند.^۱
باری آنک وظیفه درک خودی، ما را بر آن می‌دارد که فقه آنان را بشناسیم اگر چه اندک و مختصر باشد.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
خوشبختانه از مدتها قبل این وظیفه، احساس شد و در پی آن مؤسسه دارالتقرب

بین المذاهب الاسلامیه در مصر در دانشگاه الازهر تأسیس شد.
در زمان ریاست جمهوری ناصر، مفتی بزرگ مصری شیخ محمود شلتوت این کام بلند را برداشت و از این طرف از ایران از قم مرجع بزرگ شیعه آقا حسین بروجردی به آن پاسخ مساعد داد.

در پی این آشنایی، فترای مشهور و بی نظیر شیخ شلتوت را می‌بایم که: عمل به فقه شیعه چون عمل به فقه اربعه اهل سنت مجاز است.^۲ و در برخی از فتاوی خود جانب احکام فقهی شیعه را گرفت.

آنجا که سه طلاق در یک مجلس مانند شیعه یک طلاق خوانند. وجود دو شاهد عادل در طلاق را واجب خوانند، و در محرم رضاعی یک بار شیر مکیدن را کافی ندانست و ... باری

اینک در راستای این وظیفه، این وجیزه تقدیم می‌شود:
متن عربی از کتاب الفقه علی المذاهب الخمسه از فقیه و اصولی مجدد و بیدار، شیخ محمد جواد مغنیه گرفته شده است. سعی شده است، بخش عمده‌ای از آن ترجمه شود و در همه

بخشها در موارد لازم توضیحات لازم جهت روشنتر شدن مطالب، در ذیل ترجمه یا همراه ترجمه، آمده است و در بعضی قسمتها تخفیفات جامعی نسبت به متن عربی، از این جانب آمده است به ویژه در مواردی که بین مکاتب فقهی اهل سنت و شیعه، اختلاف برجسته‌تر بوده است و با مواردی که حساسیت مطلب بیشتر بوده است.

باری تمام تلاشها در این دفتر بر آن بوده است که دانشجوی دانشگاه پیام نور هم در فهم متن عربی دچار مشکل نشود، لذا مطالب به شکل ترجمه و ناظر به متن عربی است. و هم

توضیحات این جانب از دقت نظر دانشجو نگاهد و مطالب صرفاً ترجمه نباشد، در پایان بر خود فرض می‌دانم که بفرمایید که این دفتر خالی از عیب و نقص نخواهد بود، از همه دانش‌پژوهان، می‌خواهد که با تذکرات مفید خود نویسنده را کمک فرمایند تا در چاپهای بعدی، نقائص احتمالی برطرف شود.

۱. به عنوان نمونه بطور مشخص در کتاب اسلام در ایران - ترجمه کریم کشاورز - در مورد شیعه چنین می‌گوید:

۲. این نیروی فسیله منقده است که در کتاب اسلام آیین مستکن - ترجمه و گردآوری عبدالکریم بی‌آواز شیرازی گرفته شده است.

۳. مدارک و مستند از در همین کتاب آورده‌ام.

باری از همه کسانی که در چاپ و نشر این دفتر همکاری کردند به ویژه از جناب آقای میردامادی در اینجا، تقدیر می‌شود، امید است که خداوند همگان را توفیق و سلامت و بهروزی عنایت فرماید، و این جانب را نیز مورد لطف و عنایت خویش قرار دهد.

و علیه التکلان

حسن مبینی

مقدمه
 اسلام، این آخرین دین الهی، پس از پیدایش، و در عبور از بستر زمان، دچار فراز و نشیبهای مختلفی شده است، از جمله آن، پیدایش گروهها و مکاتب فقهی متعدد است. این مکاتب فقهی در ابتدا بسیار متنوع و مختلف بوده است، اما به تدریج در میان اهل سنت و جماعت به چهار مکتب حنبلی پیرو احمد بن حنبل، مالکی پیرو مالک بن انس و شافعی پیرو محمد بن ادریس شافعی و حنفی پیرو نعمان بن ثابت، محدود شده است و اینک این چهار مکتب فقهی در میان برادران مسلمان سنی، حضور دارد، که البته بیشترین پیرو را فقه حنفی و سپس شافعی دارد و کمترین را فقه حنبلی.
 باری در میان شیعه نیز مکاتب فکری و فقهی متعددی ظاهر شد که اینک برجسته ترین آن فقه امامیه یعنی شیعه دوازده امامی است و پس از آن فقه زیدیه، پیرو زید بن علی (ع) است. اصطکاک و برخورد شیعه و سنی در طول تاریخ، نیز دچار فراز و نشیبهای سختی شده است که گاه بسیار شگفت انگیز و حیرت آور است.
 و اما اینک که جهان اسلام به سوی شناختن بیشتر و خود می رود، نیاز مبرم است که این دو نحله فکری همدیگر را بشناسند و عمیقتر درک کنند و گاه شناختن این دو طایفه همدیگر را بسیار رفت انگیز و افسوس آور است.
 به علی فرود آورد و او خیانت کرد و به محمد فرود آورد و شیعه پس از نماز بدین خاطر سه بار خان لاهین می گوید.^۱

۱. الفقه عنی المذاهب الاربعه . عبدالرحمن الجزیری - ج ۲ - ص ۷۵

درس هفتم	۸۰
متن	۹۱
ترجمه	
درس هشتم	۹۵
متن	۱۰۲
ترجمه	
درس نهم	۱۰۹
متن	۱۱۳
ترجمه	
درس دهم	۱۲۵
متن	۱۳۹
ترجمه	
درس یازدهم	۱۴۶
متن	۱۵۲
ترجمه	

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
الف	مقدمه
۱	درس اول
۷	متن ترجمه
۱۲	درس دوم
۲۶	متن ترجمه
۳۵	درس سوم
۴۰	متن ترجمه
۴۴	درس چهارم
۵۴	متن ترجمه
۵۸	درس پنجم
۶۴	متن ترجمه
۷۲	درس ششم
۷۶	متن ترجمه



دانشگاه پیام نور

فقه تطبیقی

(رشته الهیات)

حسن مبینی

دانشگاه پیام نور (آموزش از راه دور)

- عنوان: فقه تطبیقی
- سرصفحه: مدیریت هماهنگی، تدوین و آماده سازی منابع درسی
- طراحی و صفحه آرایی: مدیریت هماهنگی، تدوین و آماده سازی منابع درسی
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور
- تعداد: ۱۵۰۰
- نوبت و تاریخ چاپ: چاپ اول بهمن ۱۳۷۵
- کلیه حقوق برای دانشگاه پیام نور محفوظ است.
- ۴۰۰۰ ریال

شابکی ۲ - ۰۲۳ - ۲۵۵ - ۹۶۴
ISBN 964 - 455 - 023 - 4